

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

مسعود رجوی : پیا مبه مناسبت ششمین سالگرد انقلاب

منوچهر هزارخانی : ائتلاف

مجید شریف : نقش نظام سلطنتی در روی کار آمدن رژیم خمینی

جلال گنجه‌ای : چشمداشت از مراجع ارتجاع

غلامحسین ساعدی : بهرام صادقی

م. لاوندی : نگاه‌ها به انقلاب و بحران هنر و ادبیات

س. البرز : اصل کار صیانت و استحکام مشوراست

طیفور بطحانی : چهره ارتجاع در کردستان ایران

عباس فاضلی : مسئله ملی و حق تعیین سرنوشت

علی ش. : درباره جدایی دین از دولت

ح. خویشاوند : انتخابات نظام پزشکی در ایران

اطلاعه دبیرخانه شورای ملی مقاومت

کاهشماره - آذر و دی ۱۳۶۳

SHOWRA

REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE

N° 3 ET 4. JANV.-FEV. 1985 - DEY ET BAHMAN 1363

۳ و ۴

دی و بهمن ۱۳۶۳

PRIX : 15 F

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

فهرست

پیام به مناسبت ششمین سالگرد انقلاب ضد سلطنتی	۱
ائتلاف	۱۱
نقش نظام سلطنتی در روی کار آمدن رژیم خمینی	۲۱
چشمداشت از مراجع ارتجاع	۳۱
بهرام صادقی	۴۰
نگاهی به انقلاب و بحران هنر و ادبیات	۴۶
اصل کار صیانت و استحکام شورا است	۵۴
چهره ارتجاع در کردستان ایران	۶۲
مسئله ملی و حق تعیین سرنوشت	۷۰
درباره جدایی دین از دولت	۷۸
انتخابات نظام پزشکی در ایران	۸۲
اطلاعیه دبیرخانه شورای ملی مقاومت	۸۵
کاهشمار - آذر و دی ۱۳۶۲	۸۷

شماره ۳ و ۴ - دی و بهمن ۶۲

پیام

به مناسبت ششمین سالگرد انقلاب ضد سلطنتی

بنا م خدا

و

بنا م ایران و بنا م آزادی

بنا م انقلاب رهائی بخش و نوین مردم ایران

هموطنان

مردم مقاوم و قهرمان ایران

۶ سال پیش دست در دست یکدیگر دیکتا توری دست نشاند شاه به میمنت و مبارکی سرنگون گردید. یاد همه شهدا و یاد همه پاکبختگی و شور و غرور ملی و مردمی گرامی باد. به ویژه باید به روان پاک شهدای پیشتاز فدائی و مجاهد خلق و نیز کلیه پیشتازان مبارز دیگر درود فرستاد. آنها که به مثابه پیشاهنگان راستین انقلاب با مبارزه مسلحانه راه قیام گشودند و در این مسیر همه خطرات و شکنجه ها را به جان خریدند و از هیچ جانبازی دریغ نکردند.

تا سف با راست که خمینی دجال - این دزد بزرگ قرن - توانست رهبری انقلاب بزرگ مردم ایران را به لحاظ تاریخی و عقیدتی سرقت نماید. او امیدوار عتمادتوده های مردم ما و همه دستاوردهای

رها نیکبخش انقلاب را سبعا نه لگد مال کرد و به جد کوشید تا همه چیز و همه کس و همه پدیده‌ها و کلمات انقلابی را در دریای ظلمت و ابتدال غرقه سازد.

برخی از اقلام بیلان ۶ ساله حکومت ننگین خمینی به شرح زیر است:

۱- تیرباران و کشتار و خلق آویز کردن حدود ۴۰ هزار تن از رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز و پیشمرگ مردم ایران همراه با ضدبشیرترین شکنجه‌های ممکن.

۲- زندانی کردن بیش از یکم و بیست هزار تن از آگاهترین، فداکارترین و شریفترین فرزندان خلق که قبل از هر چیز به دفاع از آزادی و استقلال میهن خود قیام کرده‌اند. با این تذکره زندانیان شقاوت خمینی، در معرض هولناکترین شکنجه‌ها و شدیدترین فشارهای جسمی و روحی قرار داشته و گاه حتی زنده زنده در آتش سوزانده می‌شوند، گاه به کمترین بهانه بر آنها رگبار گشوده می‌شود و گاه مورد آزمایش گازه‌های سمی نیز قرار می‌گیرند.

۳- به راه انداختن یک جنگ ضد خلقی علیه مردم زحمتکش کردستان که از آغاز حیز خود مختاری در امور داخلی منطقه خویش خواستار چیز دیگری نبودند. اما اکنون بیش از ۵ سال است که در محاصره اقتصادی به سر می‌برند، خانه و کاشانه آنها پیوسته در معرض گلوله باران و خرابیست، و از روستاها ایشان به ناگزیر کوچ داده می‌شوند.

۴- به کشتن دادن بیش از نیم میلیون تن از هموطنان ما در جنگ با عراق. جنگی با نیم میلیون معلول و مجروح و حدود ۳ میلیون آواره و دهها هزار میلیاردر تومان خسارت. جنگی که از آغاز اگر با شعار صدور ارتجاع زمینه‌سازی نمی‌شد کما ملا اجتناب پذیر بود و اکنون نیز به رغم مسئولیت‌های طرف عراقی در تاجا و زگسترده قوایش به خاک میهن ما، مدت‌هاست که تنها خمینی خواستار ادامه آنست. بودجه‌ها سال این جنگ رسماً توسط نخست وزیر رژیم بیش از ۱۳۰ میلیارد تومان اعلام شده است، اما چون ارقام غیر رسمی را عمداً منظور نمی‌کنند، هزینه واقعی جنگ از بودجه رسمی بسیار بیشتر است و بیش از نیمی از کل بودجه عمومی کشور را در بر می‌گیرد.

۵- درهم شکستن کامل کشاورزی ایران و بر باد دادن توشه و توان عموم کشاورزان و دامداران. به نحوی که امسال نیز بیش از ۳ میلیون تن گندم، ۲۰۰ هزار تن برنج، ۲ میلیون تن علوفه از خارجه به کشور ما وارد می‌شود.

مادرات پنبه به خاطر طرافت شدید تولید آن تقریباً متوقف شده است.

بنا بر اعتراف وزیر کشاورزی رژیم از دولت سر خمینی، از ۹۰ میلیون هکتار مراتع کشور، ۱۶ میلیون هکتار کما ملا تخریب شده و ۶۰ میلیون هکتار در وضعیت قهقرای و روبه تخریب است.

در همین حال هزینه‌های نامداری طی ۶ سال گذشته ۱۰ برابر بیشتر شده است. تولید خشکبار نیز به شدت تنزل کرده و طی یکسال گذشته مهم‌ترین قلم خشکبار مادراتی حدود ۴۰ تن کشمش بوده است.

۶- ورشکست کردن یا به هدر دادن بخش اعظم ظرفیت صنعتی کشور. در این زمینه کافیت به ارزیابی‌های اخیر کارشناسان رسمی رژیم اشاره کنیم که اقرار می‌کنند طی حکومت خمینی حدود ۸۳٪ از توان تولیدی و سرمایه ثابت داخل کشور کاسته شده و در همین مدت تولید ملی دست کم ۲۵٪ پائین آمده است در چنین شرایطی صادرات غیر نفتی کشور تنها ۱٪ واردات آن می‌باشد که فی الواقع چشم‌انداز بسیار وحشتناکی

از کل اقتصاد کشور را ترسیم می‌کند.

۷- اخاذی و افزودن مستمر بر مالیات‌ها و به ویژه مالیات غیر مستقیم به منظور چپاول هر چه بیشتر مستضعفین. در دوران حکومت خمینی مالیات در مجموع ۳ برابر شده است. دولت خمینی امسال نیز اعلام کرده است که مالیات‌های سال آینده را ۲۲٪ دیگر افزایش خواهد داد و متجا وزان ۱۰۸ میلیارد تومان مالیات وصول خواهد نمود. این رقم تقریباً سه برابر کل مالیات‌های سال ۵۸ است. اخاذی‌های رژیم خمینی نیز حدود مرز نمی‌شناسد. اضافه بر انواع و اقسام عوارض گریبها نرخ خدمات آموزشی و درمانی و حتی امور سیاحتی و زیارتی نیز به نحو سراسر مآوری افزایش یافته است. گاه برای صدور یک برگ کاغذ رسمی (فی المثل برگ معافیت از خدمت نظام) هزار تومان و برای صدور امتنای معافیت ۲ هزار تومان با بید پرداخت نمود. بدهی است که فشار این اخاذی‌ها عمدتاً بر دوش تهیدست‌ترین طبقات و اقشار جامعه است که تحت حاکمیت رژیم ننگین خمینی هر روز بخشی از امکانات خود را از دست می‌دهند. به این ترتیب و جوهی که مردم با بید پرداخت می‌کنند، پیوسته افزایش می‌یابد و آنچه می‌باید در یافت نماید ثمرات و ربه‌هاش است.

فی المثل در حالیکه امسال نیز از کارگران کارخانه‌ها و کارگاه‌های مختلف مدها میلیون تومان فقط برای جنگ اخاذی شده است، مطابق یکی از تیمسارهای بودجه دولتی از این پس مدها هزار خانواده کارگری از خدمات درمانی بی‌بیمه‌هسای اجتماعی محروم خواهند شد، زیرا دولت خمینی از این پس حق بیمه سهم کارفرمایان کارگاه‌های تولیدی کوچک را نمی‌پردازد. همچنین از این پس دانش‌آموزان در کلیه شهرهای کشور با یستی شهریه پرداخت کنند که طبعاً فشار زیادتری بر خانواده‌های آنان وارد خواهد شد.

۸- گرانی و تورم سراسر مآوری. به نحوی که زعمای رژیم خود رسماً اعتراف دارند

که در چند سال گذشته نرخ مسکن ۱۰ برابر، پوشاک ۵ برابر و مواد خوراکی ۴/۵ برابر افزایش یافته است. حال اینکه می‌دانیم قیمت‌های واقعی مواد خوراکی و مایحتاج عمومی در بازار آزاد، دست کم ۱۰ برابر قیمت‌های رسمی اعلام شده توسط رژیم است.

ضمناً رژیم خمینی برای تامین کسر بودجه خود با نسر مستمر و بدون پشتوانه اسکناس به شدت به تورم‌دامن می‌زند. حجم پول در گردش از زمان به قدرت رسیدن خمینی تقریباً ۶ برابر شده است که خود به وضوح مبین ابعاد تورم می‌باشد.

۹- تعطیل کردن دانشگاه‌ها و بازگشایی زندانها. امری که احتیاج به تفصیل و توضیح ندارد. تنها باید افزود که پس از تجدید کار برخی از دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها تحت شرایط کودتای ارتجاعی در دانشگاه‌ها (که خمینی آن را انقلاب فرهنگی نامیده است) امسال از چهل و چند هزار نفری که در کل کشور به دانشگاه‌ها و دانشکده‌های به اصطلاح بازسازی شده راه یافته‌اند ۱/۳ آنها رسماً و مستقیماً از نهادهای سرکوبگر پذیرفته شده‌اند. در چنین شرایطی است که فی المثل در دانشگاه تهران تاکنون ۱ هیئت علمی که بیش از ۲۰۰ استاد را در بر می‌گیرد استعفا کرده‌اند.

۱۰- بحساب اقرار وزیر فرهنگ رژیم از کودتای ضد فرهنگی به این سو ۲۴۰۰ نفر استیاد میهن خود را ترک گفته‌اند.

۱۱- بیکاری گسترده که ۵ الی ۶ میلیون نفر یعنی نزدیک به نیمی از جمعیت

فعال کشور را در بر می‌گیرد.

در همین حال تحقیقات ملل متحد حاکی از وجود ۱/۶ میلیون معتاد در کشور ما است که طی حکومت خمینی ۲ برابر شده است. خمینی بسا بیشتر از شاه اعدام‌ها را چاقچیان را که خود او نیز یک زمان به قیاحت و شناخت آن معترف بود ادا می‌دهد، حال آنکه ام‌الفساد و عامل اصلی کلیه فسادهای سیاسی و اجتماعی رژیم خود اوست.

در شرایط سیاسی و اقتصادی - اجتماعی حاضر مهاجرت فوق‌العاده و بیسابقه از روستاها به شهرها نیز امری است بسیار طبیعی و در همین رابطه حتی برخی روستاهای اطراف تهران خالی از سکنه شده است. یافی المثل شهر کرج در سال گذشته بیش از ۳۰۰ هزار مهاجر به خود پذیرفته است.

هم‌میهنان،

اکنون بانگ‌های به این بیلان ۶ ساله رژیم غدروخیانت خمینی (که البته با اختصار فوق‌العاده مورد اشاره قرار گرفت) یک سلسله مسائل به‌سادگی قابل توضیح می‌گردد:

اولاً - با این همه جنایت و تبیهکاری عجیب نیست که بقایای سلطنت مدفون با حمایت اجانب سربرداشته و بیست‌نکاری آغاز کنند.

یعنی قابل فهم است که همان دارو دسته‌های دست‌نشانده و ورشکسته‌ای که به بار گناهان و جراثیم بیش از نیم قرن دیکتاتوری و چپاول پهلوی را بردوش می‌کشند چرا زبان درازی آغاز نموده و از هر چه انقلاب و انقلابی است بیست‌نکار هم شده‌اند.

آنان البته در سودای بازگشت به رژیم ضد مردمی شاهنشاهی در تنبوت و تابندگی جنایات خمینی را که دنباله خود بخودی دیکتاتوری پنجاه ساله است دستاویز نموده و بی دریغ بر توده‌های مردمی که انقلاب کردند و بر نیروهای انقلابی واقعی می‌تازند، همان جنایاتی که موضوع آن مردم ستمزده ما ورشیدترین فرزندان آنان که بسا آنها از رژیم شاه بردل و بریدن دارند می‌باشند. جنایاتی که اساساً نیز توسط خود ما در سراسر جهان افسا و رسوا شده است. حال اینکه مردم ایران از سرنگون کردن رژیم شاه پشیمان نیستند. مسئله اساسی انقلاب ضد سلطنتی، غصب ایدئولوژیکی و تاریخی رهبری آن توسط ارنجاع بود. مشکلی که اکنون دیگر در راستای انقلاب نوین مردم ایران حول محور شورای ملی مقاومت اساساً ساحل شده است. یعنی در مسیر پیشرفت این انقلاب نوین، از شیخ مرتجع نیز همچون شاه دیکتاتور دست‌نشانده خلع باید خواهد شد. و راستی چه کسی نمی‌داند که اینگونه شیخها و آنگونه شاهان در سراسر تاریخ پیوسته در حق کثی و فساد و چپاول معاون و شریک جرم یکدیگر بوده‌اند.

بنا بر این ما همچون گذشته تا کید می‌کنیم که آنهمه شور و تقلابی منجر به سقوط شاه، در سایه بیلان تیره و تاریخمینی محو یا کور و کمرنگ نمی‌شود. به عکس ذره ذره آن، در گنجینه فنا ناپذیر مقاومت تمام خلق ذخیره شده و پیروز مندی محتوم آن را تضمین می‌کنند. بدون یک چنین سابقه و پشتوانه‌ای، مقاومت عادلانه امروز ما در سراسر کشور، هرگز این چنین ریشه دار و پایداری نبود و محققا خمینی آن را تا به امروز ریشه کن و رژیم خود را برای سالیان در از تشبیت کرده بود.

همچنین ما بار دیگر تکرار می‌کنیم که هیچ قدم یا قلم یا قطره خونی که از مردم ایران

ما دقا نه نشا راه انقلاب شده به خطا و به هدر نرفته است.

بر این اساس تمامی فرضیات مبتنی بر بازگشت سلطنت، آب درها و کوبیدن است، هیچ و بوج است و به هیچ وجه نیایستی آن را جدی گرفت.

ثانیاً - بیلان ۶ ساله حکومت ننگین خمینی، آشکارا حاکی از بی‌آیندگی و بی‌ثباتی این رژیم ضد بشری بوده و سقوط ناپذیری و حتمیت سرنگونی آن را نشان می‌دهد. بنا بر این در هر کجا که سخن از تشبیت این رژیم منفور باشد - چه در داخل و چه در خارج از کشور، چه در محافل و چه در گروههای ایرانی و چه در صحنه بین‌المللی - تردید نباید کرد که یا حاکی از جهل و یا سوانفعال است و یا مبین منافع مشخص مادی و سیاسی که دقیقاً تقویت رژیم خمینی را بر ضد مردم و انقلاب نوین خلق اقتضا کرده است.

از اینرو بر ما است که با دعای پوچ و میان تهی مبنی بر ثبات رژیم خمینی، در هر کسوت و توسط هر فرد یا گروهی که عنوان و تبلیغ گردد، قویاً مقابله کنیم. به عکس، همچنانکه ۳۰ خرداد گذشته (در سومین سالگرد مقاومت سراسری) به عرض مردم ایران رساندم، زمان از این پس قویاً به سود ما است.

این حقیقت را اعتلای مستمر مقاومت انقلابی مسلحانه در کل کشور تا نید می‌کند. کاهش شدید قوا و دخا تراستراتژیک رژیم و نزوای روز افزون داخلی و بین‌المللی آن نیز حاکی از همین حقیقت است.

همچنین اعتراضات، اعتصابات و تظاهرات مختلف مردمی که طی ماههای گذشته در سراسر کشور به وقوع پیوسته، همین حقیقت را گواهی می‌کند.

این حرکات ستایش انگیز مردمی که در اوج خود با فعالیت‌های سازمان یافته هسته‌های مقاومت و واحدهای رزمنده مقاومت مسلحانه پیوند می‌خورد، بسی شایان توجه و شایسته توسعه و تعمیق است که البته بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد.

از سوی دیگر واحدها و هسته‌های رزمنده مقاومت مسلحانه به مثابه چراغ تابناک و راهگشای قیام خلق عمل می‌کنند و در هر کجا بذر امید و حرکت می‌افشانند.

بدین ترتیب در هر کجا که یکی از عوامل شکنجه و اعدام مجازات می‌شود و در هر کجا که یکی از تجهیزات یا خودروهای ایادی سرکوبگر دشمن منهدم می‌گردد و در هر کجا که تما و بر نفرت انگیز خمینی درهم شکسته می‌شود، بدان می‌ماند که زمینه قیام به درجات مختلف شخم زده شده و راه آن هموار می‌گردد. این مرحله را که در نوک پیکان سیاسی - نظامی اش با انهدام ایادی سرکوبگر و اختناق آفرین دشمن مشخص می‌شود، مرحله تدارک قیام می‌نامیم.

مطابق برآورد های جمع بندی چهارمین سال مقاومت انقلابی سراسری (پانز ۶۳) در ماههای آینده آهنگ عملیات رزمندگان ما تسریع خواهد شد.

ضمن ۲ سال گذشته مجاهدین خلق ایران یک دوران بسیار خطیر و خونین زیر سایه مجدداً در راستای استراتژی قیام - البته با مشقت و صعوبت تمام - پشت سر گذاشته‌اند و امروز می‌توانیم بگوئیم که در حالیکه دشمن هیچ برگ کیفی جدیدی علیه ما در اختیار ندارد، با دستاوردهای استراتژیکی بسیار رزمنده و با جمع بندی تجارب پیشین با شتاب به جلو خواهیم تاخت. اکنون مجاهدین خلق ایران با تلفیق نوینی

از عنصر اجتماعی و عنصر نظامی به حل بنیادین معادله گسترش آتش (مقاومت) راه برده اند. مفهوم تاکتیکی این امر، پیوند ارگانیک و اجتنابناپذیر میان هسته های خروشان مقاومت و تیمهای رزمنده نظامی است که به ما امکان رشد مضاعف می دهد. این امر میدان مانور و ضرب زدن استراتژیک دشمن به ما را هر چه محدودتر می کند. اینجاست که با وجبگیری استقبال اجتماعی از مقاومت انقلابی مسلحانه و حرکات اجتماعی - تبلیغی آن، هراس رژیم پیوسته افزایش می یابد، روحیه ایادی خمینی درهم می شکند، اختلافات و تضادهای درونی رژیم قویا تشدید می شود و بحران عمومی که دشمن پیوسته در آن محاط ترمی شود بالا و بالاتر می گیرد.

آری، در بزرگ قرن از نتایج محتوم تبیهکا ریهای خود و رژیمش خلاصی نخواهد یافت. یکی دیگر از علائم امیدبخش اعتلاء مقاومت در سال جاری ورود فعال پرسنل قهرمان مجاهد در ارتش به صحنه مقاومت مردمی و انقلابی است. آنان به عنوان اعتراض به سلطه شوم خمینی و جنگ طلبی ضد ملی و ضد میهنی اش، و اعتراض علیه به کشتن دادن سیهوده آحاد ملت، در پایگاهها و مراکز مختلف ارتشی به حرکات سیاسی و نظامی گسترده و متنوعی که بسیار دقیقیت است دست یازیده اند. فی المثل تجهیزات نظامی مختلف را موقتاً از کار می اندازند، تجهیزاتی که متعلق به مردم ایران است اما خمینی آنها را در خدمت هدفهای پلید ضد مردمی و ضد ملی خود به کار می اندازد.

ملاحظه می شود که شعارهای استراتژیک صلح و آزادی که بر مبنای نفی هردو نظام سرکوبگر شاه و خمینی (نه شاه نه خمینی) استوار شده است با موفقیت به پیش می رود و پیروهای ارزشمند خود را قدم به قدم به منصف ظهور می رساند.

ثالثاً - بیلان ننگین رژیم خمینی ظرف ۶ سال گذشته نه فقط حاکی از بی ثباتی و بی آیندگی رژیم، بلکه دقیقاً بیانگر این حقیقت نیز می باشد که برای خروج از این بن بست راه حلی در درون این رژیم متصور نیست. یعنی همه دستجات و سیاسیون که در داخل یا در خارج کشور دل به درون این رژیم منفرجه بسته اند نیز به بیسراهه می روند. چرا که در داخل این رژیم جز ننگ و تباهی موج نمی زند منظور آنها بی هستند که اینجا و آنجا اسم خود را به اصطلاح "میانگرا" گذاشته و فکر می کنند در این یکسی انقلاب هم می شود در کناری چمباتمه زد و به انتظار نشست و کماکان یکی به نعل زد و یکی هم به میخ! شاید که در باره جهان به کام کرده و صبح دولت مستعجل شان بدمد. آنها که فکر می کنند شاید بتوان مجدداً حاصل خون رشیدترین فرزندان این مرز و بوم حاصل درد و رنج این مردم را مجدداً به نحوی با لاکشید و به جیب زد. اینجاست که برخی حضرات بدوبیراه گفتن رندانه به مجاهدین و تخطئه مبارزه انقلابی مسلحانه تحت عنوان "ترور" را وسیله چسبیدن به رژیم خمینی و دم زدن از قانون اساسی "مصوب و مظلوم" (که همان قانون اساسی ولایت فقیه باشد) می سازند و در عین حال گمان می کنند که می توان بانک و نالهای ادواری به "امام" به نحوی که نه سیخ بسوزد نه کباب تا به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری آینده نیز با کجدار و مریز به سر آورد؛ بلکه خمینی تفضلی نموده و فی المثل کاندیدای جریان موسوم به نهضت آزادی را نیز در انتخابات ریاست جمهوری آینده راه بدهد.

اینست که با یستی آشکارا اعلام کنیم که هر کسی که در زیر چتر رژیم خمینی سودای ریاست جمهوری و شرکت در به اصطلاح انتخابات مربوطه دارد هر که با شدخا شن سفله و بی مقدار بیست نیست دوران حقه بازی و بالا رفتن از شکنجه و خون فرزندان مردم ایران بسر آمده و دیگر نمی توان زیر چتر رژیم خمینی بیتوته کرد، رژیم ضد بشری خمینی را کس به اضعا ف بیشتر از رژیم شاه تا فرق سربه تپا هی و جنایت آلوده است با شرکت در مجلس و انتخابات ریاست جمهوری اش مشروع و انمود کرد، مقاومت انقلابی و مبارزه مسلحانه را با ردالت تمام راه حل "انفجار و ترور و شورش" نامید، حکم اعدام رزمندگان عملیات مقدس انتخابی را از دادگاههای خمینی طلب نمود، به قانون اساسی ولایت فقیه تمسک جست و حاصل رنج و خون هزاران هزار رزمندگان مقاومت را با اسلام پناهی و با دعوی به اصطلاح آزادی به جیب زد و سوره قضا یا را با چند آیه قرآن به هم آورد. به حضرات اندر ز می دهم بیش از این خون شهدا و شکنجه اسرار را با زیچه هوسها و آزمندیهای دنیا طلبانه قرار ندهند و هر چه زود تر از زیر چتر رژیم خمینی بدر آیند. لذا از هم اکنون تحریم مجدد و تمام کلیه انتخابات این رژیم ضد بشری و نامشروع از جمله به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری اش را اعلام و داغ ننگ و نفرین و خیانت و اشتراک عمل در کلیه جرم و جنایتها را برای کلیه نامزدهای مربوطه از عموم مردم ایران درخواست می کنم. دستجات و سیاسیونی که در یک چنین انتخاباتی شرکت می کنند از هم اکنون بدانند که مردم ایران این ننگ تاریخی را بر آنها نخواهند بخشید. همه تجار و بازرگانین ۶ ساله ثابت می کنند که دل رژیم خمینی را با تملق و مجیزگویی و چاکرمنشی نمی توان بدست آورد تنها راه، نفی تام و تمام این رژیم و شرکت در سرنگونی کامل العیار آنست، این رژیم نه استحاله بردار است نه اصلاح پذیر و نه هم به اصطلاح میانبر خواهد شد. ما روافعی نمی توانیم که بترسند که دنیا بیاورند. در درون رژیم خمینی نیز جز ما روعقرب پرورش نیافته و نمی یابد. خمینی و تمام می دار و دستهایش باید گورشان را گم کنند و همگی بالاتفاق دست از سر مردم ایران بردارند. جایه جا کردن مهره هایی مثل لاجوردی هم فایده ای ندارد. دستگیری هویدا و نصیری هم برای شاه فایده نکرد. از منتظری هم که به صواب دید خود خمینی می خواهد نقش ضربه گیر در بار خمینی را بازی کند آبی گرم نخواهد شد و الا اگر غیر از این می بود هر کس که داد عیب مخالفت با تبیهکا ریهای این رژیم را دارد می بایست شخشا و قبل از هر چیز بر روی شخص خمینی که ام الفساد و عامل اصلی تبیهکا ریهاست انگشت می گذاشت و شعاع سرنگونی او و رژیمش را می داد.

هم میهنان!

ضروریست که در همین جا اعلام کنیم که رژیم خمینی به هیچوجه مذاکره پذیر و قابل مذاکره برای درخواستهای عادلانه و مردمی نیست. سازمان مجاهدین خلق ایران وارد مذاکره شدن با یک چنین رژیمی را بر سر درخواستهای سیاسی از قبیل دموکراسی یا خودمختاری در گذشته عمیقاً محکوم و از موضع ضعف تلقی کرده است. ما فقط یک حرف با رژیم که بین ما و وجد ریهای خون وجود ندارد، داریم که همانا "سرنگونی" است. در رابطه با شورای ملی مقاومت نیز به عنوان مسئول شورا با بد تصریح کنیم که کلیه موضعگیریهای شورا تا این تاریخ حاکی از همین اصل اساسی است.

- زیرا شورای ملی مقاومت بر حسب ماده ۱ اساسنامه اش - که کلیه اعضاء بدان ملتزمند - "برای سرنگونی رژیم خمینی و استقرار دولت موقت تشکیل شده است ."
 - زیرا شورای ملی مقاومت پیوسته "رژیم خونخوار و ضد انسانی خمینی را در تمامیت خود نفی می کند و امکان استحاله رژیم در جهت بسط آزادیها را تصور باطلی می داند که برای شکستن روحیه مقاومت و دل سرد کردن نیروهای مقاومت و ورزمنده مردمی اختراع شده است و تبلیغ می شود" (نقل از بیانیه ۲۱ فروردین ۱۳۶۳ - شورا که به اتفاق آراء توسط کلیه اعضاء شورا تصویب شده است) ، به خصوص که "این شورا رژیم خمینی و تمام دسته بندیهای درون آن را یکسره ضد انقلابی می شناسد (نقل از بیانیه ۲۳ مرداد ۱۳۶۳ شورا که با اتفاق آراء توسط کلیه اعضاء تصویب و امضاء شده است) ؛

- زیرا شورا با اتفاق آراء تصریح کرده است که سرنگونی تمام و تمام رژیم خمینی را اساساً از طریق مبارزه مسلحانه امکان پذیر می داند .

با اینهمه در تاستان گذشته حزب دموکرات کردستان ایران که حزب هم پیمان ما در شورای ملی مقاومت است به شرح مندرج در نشریه کردستان (شماره ۹۹ به تاریخ شهریور ۱۳۶۳) ضمن اعلام برخی تماسها از سوی مقامات و نمایندگان رژیم و انجام گفتگوی مقدماتی با آنان تصریح نموده که آمده است تحت شرایط معینی با رژیم خمینی بر سر خود مختاری کردستان وارد مذاکره شود .

سازمان مجاهدین خلق ایران به مجرد دریافت نشریه کردستان شماره ۹۹ اطلاعیه توضیحی پیرامون مسئله مذاکره با رژیم خمینی صادر نموده و آن را رد نمود (۱۲ آبان ۱۳۶۳)

در همین ایام شورای ملی مقاومت نیز در اجلاس ماده ۱ اساسنامه اش در این باره به گفتگو پرداخت . تا اینکه پس از ۳ اجلاس موضوع در اجلاس ۱۷/دیماه ۶۳/طی یک سوال مشخص به نظر پرسیده گذاشته شد . اعضاء حاضر در اجلاس مزبور به استثناء حزب دموکرات که بر صحت مواضع خود پافشاری می نمود مذاکره سیاسی با رژیم خمینی را محکوم و آن را خلاف التزامات امضاء شده شورای دانستند .

پس در ۲۷/دیماه ۶۳/ فرمانده سپاه پاسداران خمینی در ناحیه کردستان به دنبال جلسه سرکردگان نظامی و سرکوبگر رژیم در کردستان در محاصره ای با رادیوی رژیم در سنندج اعلام کرد که "از سوی رژیم مذاکره ای در کار نخواهد بود و آنچه در این باره "شایعه کرده اند" صحت ندارد و از سوی رژیم افزود که "ما مذاکره مان فقط با تفنگ است ."

متعاقباً در تاریخ ۶۳/۱۰/۳۰ دبیرخانه کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران ضمن اطلاعیه ای اعلام نمود که "... ملاقات نمایندگان حزب ما با نمایندگان رژیم خمینی یکبار دیگر صحت نظر حزب ما را مبنی بر اینکه هیچیک از خواسته های اساسی مردم کردستان در چهار رچوب این رژیم قابل تحقق نیست به اثبات رساند . به همین جهت حزب ما در شرایط کنونی هرگونه مذاکره سیاسی با نمایندگان رژیم خمینی را امری بیهوده تلقی می کند و مجدداً تاکید می نماید که شعار مبارزه مسلحانه تا سرنگونی رژیم خمینی که از سوی کنگره پنجم حزب به تصویب رسیده و کنگره ششم نیز آن را تاکید نموده است همچنان شعار اصلی حزب ما و جنبش دموکراتیک مردم کردستان به شمار

شورا

می رود . " این موضعگیری حزب دموکرات جای خوشبختی بسیار داشت . لکن بدنبال اجلاس ۱۷ دیماه شورای ملی مقاومت ، پاسخ رسمی دفتر سیاسی حزب دموکرات پیرامون اظهار نظر اعضای شورای ملی مقاومت در اجلاس ۱۷ دیماه با امضای آقای قاسملوبه اینجانب واصل گردیده است که به تاریخ ۶۳/۱۱/۵ می باشد .

با کمال تأسف در این پاسخ بر "حفظ حق مذاکره برای حزب دموکرات کردستان ایران" تاکید شده و گفته می شود که حزب دموکرات آن را "به هیچ وجه خلاف التزامات" شورای ملی مقاومت که توسط حزب امضاء شده است نمی داند . اکنون ناگزیر چاره به عنوان مسئول شورا و چه از سوی مجاهدین خلق ایران اعلام می کنم که ما هیچ مذاکره ای با رژیم تبهکار خمینی نداریم و نخواهیم داشت .

بطور اخص از سوی مجاهدین خلق ایران نیز بعرض می رسد که مجاهدین پیوسته با متحدین سیاسی خود در منتهای احترام و انعطاف برخورد نموده و با زهم به همین رویه ادامه خواهند داد اما از ماههای پیش مامشخصاً اعلام کردیم که دست یازیدن به مذاکره سیاسی با این رژیم ضد بشری خلاف اصول مبارزاتی و انقلابی و التزامات شورای ما بوده و بر سر ای ما مطلقاً قابل قبول نیست و هر یک از متحدینمان نیز که چنین خطی داشته باشند ناگزیر آن را به مناسبت خدا حافظی از اتحادی ما بین تلقی می کنیم . یعنی پس از تصویب مدارای لازم و پس از همه گفتگوها و انعطافهای ضروری چنانچه مذاکره جویی با رژیم خمینی با لکل متوقف نگردد ما در نهایت چاره ای جز خدا حافظی نداریم .

چرا که نمی خواهیم رزش و اعتبار و هویت مبارزاتی و انقلابی شهدا و زندگانمان را ولو بطور غیر مستقیم مخدوش شده ببینیم .

بنا بر این زمان آن فرا رسیده است که علناً از حزب هم پیمانمان - حزب دموکرات کردستان ایران - صمیمانه و صادقانه و خالصانه درخواست کنیم که به شهدای خلق به ویژه پیشمرگان دلیر کردستان که توسط رژیم خمینی به شهادت رسیده اند - صراحتاً عدم تجدید هرگونه مذاکرات سیاسی با دشمن ضد بشری را در حال و در آینده اعلام نمایند . در غیر این صورت خدا حافظی اجتناب ناپذیر شده و به هر حال ادامه احساسات و همکاری را منوط به تعهد استوار و دائمی حزب دموکرات مبنی بر تحریم هرگونه مذاکرات سیاسی با رژیم خمینی می دانم . در رابطه با شورای ملی مقاومت نیز موضوع در چهار رچوب ضوابط و التزامات شورا تحت بررسی است و نتیجه نهائی متعاقباً جهت اطلاع عموم هموطنان اعلام می گردد . بدیهی است به عنوان مسئول شورا و به عنوان یک مجاهد خلق صمیمانه از روند حزب هم پیمانمان - حزب دموکرات - با تحریم قاطعانه مذاکره سیاسی با رژیمنا مشروع خمینی پیرامون درخواستهای عادلانه ای از قبیل خود مختاری ، وسائل رفع اختلافات فی ما بین را چه برای حال و چه برای آینده فراهم نموده و کماکان به پیوند تاریخی خود با جنبش انقلابی سراسری ادامه دهد .

در همین جا لازم است با ابراز تأسف عمیق از درگیریهای قهرآمیز و مکرر بین حزب دموکرات و کومله ، ضرورت ترک مخاصمه و نشانه روی همه سلاحها به سوی مزدوران دشمن را متذکر گردم . جریان کومله بر ضد انقلاب نوین مردم ایران ، بر ضد تنها حائسین دموکراتیک برای رژیم خمینی یعنی شورای ملی مقاومت و بر ضد سازمان مجاهدین خلق ایران پیوسته مواضع ضد انقلابی عمیق اتخاذ نموده است که سلامت دستگاه

گرداننده آن را از جهت به زیر علامت سؤال می برد .

با این همه بدون اینکه فمدور و در جزئیات داشته باشد تا کید می کنیم که ما هرگونه توسل به قهر و سلاح را میان طرفین درگیر به شدت محکوم نموده و دست یا زبیدن به مذاکرات مسالمت آمیز را توصیه می کنیم تا از خونریزی بیشتر مانع گردد . بخصوصی که تردیدی نیست نخستین بازنده این درگیریها مردم و مقاومت کردستان و نخستین برنده آن رژیم خمینی است .

علیهذا با زهم به تا کیدا از طرفین درگیر و همه آنها بی که به نحوی در این درگیریهای دشمن تا دکن بطور مستقیم یا غیر مستقیم دست دارند درخواست و تقاضا می کنیم اعمال قهر و استعمال سلاح را ولو یکجا نبه متوقف نموده و صف بندی کرد در برابر کرد را هر چه قاطعانه تر و قویتر به مرز بندی میان تمامی مردم ایران (اعم از کرد و فارس) برضد دشمن ضد بشری ارتقاء دهند .

هم میهنان

اگر در ضرورت و حتمیت سرنگونی رژیم خمینی و واقعیت انقلاب نوینمان تردید نداشته باشیم . اگر اصلاح پذیری و استحاله رژیم خمینی خواب و خیال آشفته ای پیش نباشد و اگر با زگشت سلطنت نیز متصور نباشد ، آنگاه محققا راه حل و چاره کار ، جانشینی شورای ملی مقاومت می باشد ، مشروعیت عظیم داخلی و بین المللی این جانشینان همراه با پایه اجتماعی و توانایی نظامی و سیاسی و تشکیلاتی ، مضافا بر سابقه مبارزاتی اعضای آن ، این جانشینان را به صورت تنها راه حل دموکراتیک برای ایران آزاد و مستقل ارائه می دهد ، نکته مهم دیگر به برنامۀ شورا و دولت موقت و طرحهایی همچون طرح صلح و طرح خودمختاری برای کردستان ایران مربوط می شود که ضامن صلح و صفای پایدار خارجی و داخلی است .

با ایمان به پیروزی انقلاب نوین مردم ایران حمایت از این شورا را که در حقیقت حمایت از آزادی ، صلح و استقلال میهنمان است درخواست می کنیم .
در هر کجا که هستید ، به هم میزبان که می توانید در زندگان و هسته های مقاومت را در زمینه های مختلف یاری کنید و به امداد برخیزید .

خمینی رفتنی است ، در حتمیت سقوط رژیم ننگین او تردیدی نیست . صبح تابناک آزادی ایران دور نیست .

مرگ بر خمینی - سلام بر صلح و آزادی

پیروزی با دانقلاب نوین مردم ایران

سرفرازی با دشورای ملی مقاومت ایران

برقرار باد دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران

مسعود رجوی

۲۱ بهمن ۱۳۶۲

ارزشهای فرهنگی مقاومت ما

ائتلاف

منوچهر هزارخانی

جستجوی وحدت ، به شکلها و با محتواهای گوناگون ، همواره یکی از مسائل اساسی تمام جنبشهای اجتماعی میهن ما در دوران حاضر بوده است . می توان گفت در جنبشهای اجتماعی - سیاسی پیشرو ، بهمان اندازه که آزادیخواهی و استقلال طلبی آرمانهای دائمی بوده اند ، جستجوی وحدت نیز وظیفه و تلاش دائمی جنبش تلقی می شده است . از اینهم بیشتر ، اصلا آزادیخواهی و استقلال طلبی همواره محورهای بوده اند برای تحقق اتحاد و اتفاق در صفوف مردم . شکل نوظهوری از این اتحاد مورد آرزوی نامستعار "وحدت کلمه" ، در جنبش انقلابی اخیر بروز کرد که خیلی زود چگونگی حبابی بر سطح آب از هم گسیخت و تلخکامی و تفرقه بسیار به دنبال آورد . اما بسیاری جبران آن تلخکامی و درمان ناکامیهای ناشی از خیال پردازی و توهم ، هیچ یک از گرایشهای سیاسی نیست که باز به دنبال اتحاد نباشد ! از اینروست که به با زار گرد هم آید و هم پیما نیها و همدستیها در فضای سیاسی ، ولو بظواهر ، داغ است و انواع اتحادها پیشنها دوگانه متحقق می شود ، از میان آنها ، یکی هم ائتلاف سیاسی است که در قالب "شورای ملی مقاومت" تبلور یافته است . برای تشریح این ائتلاف سیاسی من هیچ راهی ساده تر از این سراغ ندارم که ویژگیهای آن را - بطور خلاصه و به صورت طرح مساله - بیان کنم ، اینها مهارا تا آنجا که قابل رفع کردن است کنار بزنم و حدود و مرزهای آن را در شرایط کنونی بنمایانم .

* ائتلاف سیاسی ما نوعی اتحاد عمل است که از هر لحاظ در نقطه مقابل "وحدت کلمه" قرار می گیرد . نه اینکه متلفان کلمه مشترکی بعنوان شعار سیاسی نداشته باشند ؛ سرنگونی رژیم خمینی شعار مشترک همه ما است . از قضا به خلاف شعار رد و پهلوی خمینی مبنی بر اینکه "شاه باید برود" - که بعدها ، به اعتراف صریح دستیاران و اطرافیان نزدیکش معلوم شد چندان هم مبهم نبوده و معنایش دقیقا حفظ تمام رژیم سابق منهای نه سلطنت بوده است - ما در کلمه هم از هم اکنون صراحت داریم و اعلام

کرده ایم که رژیم خمینی در تمام میث و با تمام نهادها و زانده‌ها بیش باید سرنگون شود و این سرنگونی نیز از راه مقاومت مسلحانه و، در نهایت، با قیام مردم میسر خواهد شد. پس از بابت "کلمه"، نه تنها شعرا مان را داریم، بلکه این شعرا را بی هیچ ابهام و در نهایت وضوح و روشنی عرضه می‌کنیم. اما اگر بر روی اتحاد عمل تکیه می‌کنیم از آن روست که موضوع این ائتلاف در واقع حرف نیست، عمل است - عمل سرنگون کردن رژیم خمینی و انتقال حاکمیت به مردم. وظایف دولت موقتی که امر انتقال حاکمیت را بعهده دارد نیز بصراحت معین شده و بنا بر این دیگر موضوعی ندارد که شورا بخواهد در باره حکومت آینده بی که تمام مشخصاتش (از اسم نظام گرفته تا نهادها و گوناگونش) را رای مردم - و نه تصمیم شورای ملی مقاومت - معلوم خواهد کرد، مثل دار و دسته خمینی عوام فریبی کند و به مردم وعده‌های توخالی دهد. از آن گذشته استراتژی جنبش مقاومت یعنی سرنگونی قهرآمیز رژیم خمینی از راه قیام توده‌ی مردم، خود بهترین ضمانت برای پرهیز از انحرافات احتمالی حکومت کنندگان آینده است؛ زیرا همان مردمی که حکومت استبداد دینی را برخواهند انداخت طبعاً خود بطور مستقیم و بلاواسطه مراقب خواهند بود که استبداد دیگری - از هیچ نوع - جانشین آن نشود. بدین ترتیب است که پایه‌های حکومت مردم بر مردم محکم می‌شود و دمکراسی ضمانت دوام پیدا می‌کند. هر نوع "مقاومت" دیگری که توده مردم را فقط برای رفتن به پای صندوق‌های رای بخواهد، یعنی حق رای مردم را بپذیرد ولی حق دخالت قهرآمیز مردم برای تعیین سرنوشت خود را منکر شود، در نخستین گام پس از پیروزی، همان حق رای را هم به یک امر نمایی و تشریفاتی بسپارد و مبدل خواهد کرد. انتخابات مجلس در دوران آریا - مهی دقیقا چنین صورتی پیدا کرده بود. پس می‌بینیم که هر نوع "مقاومت" در واقع از همان آغاز، نطفه مفهومی از دمکراسی را در خود نهفته دارد و ریشه‌ی ترین مقاومت‌ها به بنیادی ترین نوع دمکراسی راه می‌برد. "استقرار حاکمیت مردم" اگر یک شعار تبلیغاتی نیست، اگر وسیله عوام فریبی نیست، باید حاکمیت مردم را در تمام میث، بدون دستبرد به هیچ وجهی از وجه آن - بخصوص بدون انکار حق قیام قهرآمیز مردم در مقابل هر حکومت جبار - بپذیرد.

*) آیا ساقط کردن قهرآمیز رژیم خمینی تنها دلیل ضرورت ائتلاف سیاسی است؟ نه. اگر چنین می‌بوده‌ها هنگی عملیاتی احزاب و سازمان‌هایی که دارای نیرو و تشکیلات نظامی اند، کفایت می‌کرد و ائتلاف سیاسی ضرورتی نمی‌داشت. ائتلاف سیاسی در واقع، علاوه بر سرنگونی رژیم خمینی، به ضرورت آتی دیگری هم پاسخ می‌دهد: ارائه یک نیروی جانشین برای پیمودن دوران انتقال قدرت. اینکسه نیروی جانشین باید یک ائتلاف سیاسی از گرایشهای گوناگون در چارچوب آزادی و استقلال ایران باشد، از محاسبه در زمینه تعادل قوانین نمی‌شود، بلکه حاصل پاسخگویی به یک ضرورت فرهنگی به معنای عمیق کلمه است. زیرا در جامعه‌ی که از آغاز تا ریش تا کنون، جز در دوره‌های کوتاه خلاه قدرت، شدیدترین و بیرحمانه‌ترین نظامهای استبدادی حکم فرما بوده است و مردمش همواره رعایای خان یا سلطان تلقی می‌شده‌اند، چنان ذهنیتی حاکم است که تداوم و تکرار استبداد را ممکن می‌گرداند. این دیگر رازی نیست که اعمال جبار زسوی مستبد فقط یک روی سکه است، پذیرش جبار از طرف "توده رعیت" روی دیگر سکه تداوم و تکرار استبداد است.

وقتی ضرورت وجود جباری (تحت عنوان ظل الله یا آیت الله یا ...) در ذهنها نشست و امری محتوم و گریزنا پذیر تلقی شد، آنوقت بالاترین آرزو و خواست "توده رعیت" از داشتن یک جبار عادل نمی‌تواند فراتر رود. بعلاوه "جبار عادل" فقط مورد آرزوی ستم‌دیدگان نیست، الگوی ذهنی ستمگران هم هست، خمینی ادعایی جز این ندارد و آریا مهر هم ادعایی بیش از این نداشت. برای شکستن دور باطل استبداد نمی‌توان به انتظار نفی جبار از طرف جبار نشست، چرا که چنین استثناهایی اگر هم پیدا شوند، از آنجا که با مکاتیبم تداوم و تکرار استبداد در تضادند بزودی کنار زده خواهند شد و "توده رعیت" - آنچنان که در انقلاب بهمن ما دیدیم - جبار "مورد نیازی" را می‌فریند و بر سرنوشت خود حاکم می‌کند. باید مقوله "حقوق مردم" در ذهنیت توده به ارزشی غیر قابل گذشت و حیاتی مبدل شود تا دور باطل تکرار استبداد به نحوی با زکشت نا پذیر بشکند. و این چیزی کمتر از یک انقلاب فرهنگی نیست که گاه انقلابهای سیاسی مکرر را ایجاد می‌کند. طبیعی است جنبش مقاومتی که بطور منظم و سازمان یافته می‌جنگد و خواهان تاسیس و استقرار نظام دمکراتیک است، نمی‌تواند در روابط درونی خود آینه‌ها سببترین روابطی که برای کشور در آینده می‌خواهد نباشد. در اینجا است که ائتلاف سیاسی همه با فرهنگی خود را پیدا می‌کند؛ حق حیات و همزیستی افکار و اندیشه‌های گوناگون و مشارکتشان در انهدام استبداد و تاسیس دمکراسی. بی شک چنین اتحاد عملی برای به کرسی نشاندن حقوق مردم در کشور ما تا زگی ندارد. همه محافل سیاسی ایرانی که به حاکمیت مردم - دست کم در حرف - اعتقاد دارند، انقلاب مشروطیت را سرآغاز این جنبش در دوران معاصر می‌دانند. انقلاب مشروطیت به دلایل بسیار - از جمله به دلایل فرهنگی که ملا آشکاره - نتوانست در مصاف با ضد انقلاب زمان خود به پیروزی برسد، اما جنبشی که حاصل خواستها و پیمانهای آن بود ادامه یافت. مقاومت مسلحانه و ائتلاف سیاسی امروز ما را دنباله تکرار مل بافته همان جنبش انقلابی می‌دانیم که اوجهای چون نهضت ملی کردن صنعت نفت و انقلاب بهمن ماه ۵۷، و نیز فرودهای چون کودتای ۲۸ مرداد و کودتای خزنده استبداد دینی پس از انقلاب ۵۷ را گذرانده است و در شرایط کنونی با شعارهای آزادی و استقلال، می‌بایست در برگزیده همه نیروهای آزادیخواه و استقلال طلب باشد. ناگفته پیداست که نیروهای استبداد طلب، یعنی همه آنها بی که آزمایش خود را در زمان حکومتشان داده‌اند - (سلطنت - ولایت فقیه)، و نیز نیروهایی که بهر عنوان وابستگی به قدرتهای جهانی را توصیه می‌کنند، از این ائتلاف ملی و مردمی - درست به دلایل فدملی و ضد مردمی بودنشان - بر کنار خواهند ماند. از آنها گذشته، بقیه نیروها (که آزادیخواه و استقلال طلبند)، و لیب شورای ملی مقاومت به دلیل مخالف باشند، از نظر ما بالقوه جزئی از این ائتلافند. اینکسه دنباله جنبش انقلابی مشروطه خواهان را امروز باید در میان سلطنت طلبان بلکه در بین جمهوریخواهان جست، سخنی خلاف انتظار یا متناقض نیست. فرق مشروطه خواهان دیروز با "مشروطه خواهان" امروز آنست که دیروز آنها می‌خواستند آنجا که ممکن است از قدرت مطلق و ستمگرانه سلطان بکاهند و امروز آنها - پس از واژگونی کامل دستگاه سلطنت - می‌کوشند قدرت ستمگرانه سلطنت را تا آنجا که ممکن است دوباره برقرار نکنند.

*) از ویژگیهای مهم ائتلاف سیاسی ما در قالب شورای ملی مقاومت، از میسبان

برداشتن مرزبندیهای مصنوعی، انحرافی و خطرناکی است که نیروهای ضدانقلابی، یعنی هواداران انواع استبداد و وابستگی، سعی داشته‌اند و دارند به مردم ما تحمیل کنند، و من می‌گویم در حد اختیار به‌اساس سترینشان اشاره کنم.

اول - مرزبندی بین "مسلمان" و "نامسلمان"، که دستگاہ خمینی از همان آغاز کوشیده جنبش انقلابی تحمیل کند. هدف این مرزبندی خطرناک و مودیانه، شقه کردن نیروهای انقلابی و پیشرو از یک سو و هموار کردن زمینه برای استقرار استبداد دینی به کمک جبهه و احدات رجاع از سوی دیگر بود. باید اعتراف کرد که موفقیت این تاکتیک ضدانقلابی فقط مدیون هوش و ذکاوت آخوندی یا آمادگی ذهنی عقب افتاده ترین بخشهای جامعه نبود، بلکه عناصر جبهه متحدان رجاع از "آیت الله کیا نوری" و حزب توده اش گرفته تا باندا زرگان - یزدی و نیز تعدادی از خرده رجال دوره گذشته و منتهم به ملی بودن و مصدق بودن و جدیداً اسلامیه‌ای در تلاش دست یابی به جاه و مقام، همگی در این موفقیت سهم داشتند؛ اینکه انحصار طلبی "آخوندهای خمینی چی"، جبهه و احدات رجاع را، پس از بهره برداری کامل از آن، بخش ویلا کرد، کوچکترین امتیازی نصیب بخش سرکوب شده این جبهه نمی‌کند؛ فقط به نحوی دردناک - و در عین حال مضحک - عاقبت کار کسانی را نشان می‌دهد که در زمینه فرصت طلبی و این الوقتی خود را بی رقیب تصور می‌کردند. باری به این مرزبندی مصنوعی که ضدانقلاب غالب سعی در تثبیتش دارد، بخشی از ضدانقلاب مغلوب هم‌دام می‌زند. این بخش - که در واقع بخش افراطی، بی مسئولیت و بی ترمز ضدانقلاب سلطنت طلب را تشکیل می‌دهد - می‌کوشد رژیم خمینی را نه تنها بعنوان مظهر "اسلام" طرد کند، بلکه بعنوان "جمهوری" هم مورد شدیدترین حملات قرار دهد. طبق استدلال این بخش از ضدانقلاب، رژیم "جمهوری" معادل استبداد است چرا که نمونه زنده آنرا به صورت "جمهوری اسلامی" می‌بینیم؛ و "اسلام" هم همان خرافات است زیرا با ساز در همین "جمهوری اسلامی" برداشت فقها و علمای قدرتمدار از "دین" جلورویمان قرار دارد. طبیعی است که با محکوم شناختن "جمهوری" بازگشت به سلطنت تنها راه نجات قلمداد می‌شود و نفی اسلام به عنوان خرافات هم پس از چند پیچ و خم به یکسان انگاشتن سازمان مجاهدین خلق و بانده خمینی - و در نتیجه به نفی و طرد آن سازمان منجمد! بنظر نمی‌رسد که عنوان کنندگان چنین ترهاتی، با همه "سبکیالی" و بی مسئولیتی، انتظار پذیرش آنرا از سوی کسی داشته باشند. چون معلوم نیست با چه منطقی می‌توان به کسی قبولاند که ولایت فقیه همان رژیم جمهوری است، ولی دوهزار و پانصد سال استبداد سلطنتی همان رژیم سلطنتی نیست! اما درباره مترادف دانستن "اسلام" و "خرافات" تذکر یک نکته ضرورت تام دارد. آن نکته اینست: درست است که در نهضت اسلامی از دیرباز گرایش به شدت ارتجاعی و خرافاتی وجود داشته و نماینده تام و تمام آن در دوره کنونی نیز شخص خمینی است، اما بهتر است سلطنت طلبان محترم دا و طلب افشاء و ردا سلام خرافه گران شوند، زیرا سالها پیش از آنکه خمینی این گرایش ارتجاعی و خرافاتی را به حاکمیت سیاسی برساند، آریا مهر بی آنکه لباس روحانیت بر قامت داشته باشد، بطور منظم و پیگیر در اشتهای این قبیل خرافات می‌کوشید. او بود که ادعا داشت از کودکی با خدا ارتباطی مستقیم و محرمانه دارد، او بود که خواب می‌دید هنگام پیرت شدن در دره، امام یا اما مزاده‌ای او را میان زمین و

هوا قا پیده و با ملایمت بر زمین گذاشته است، او بود که بنا م حفظ شعایر اسلامی بسه فسیلهای حوزه علمیه دخیل می‌بست، بطور کاملانما پشی به زیارت "ماکن مقدسه" می‌رفت، در مراسم "غیا ربوبی" امام رضا شرکت می‌کرد، یک دور تسبیح امام جمعه و آخوند جیره خورد داشت، و سرانجام او بود که موفقیتش در کودتای ضدانقلابی ۲۸ مرداد را باید تا حد زیادی مدیون پشتیبانی همین نوع "حافظان دین نبی" دانست. نه، اصلاً به صرف سلطنت طلبان محترم نیست که قدم به این جاده لغزنده بگذارند، والا خطر آن هست که لیز بخورند و سرانجام مجبور شوند یک روایت از "اسلام راستین" هم خودشان به تبلیغات ضد اسلامیشان ضمیمه کنند!

بخش دیگری از ضدانقلاب مغلوب، به عکس، در حال اشاعه خرافه دیگری است. نظریه پردازان این بخش سعی نمی‌کنند نظام "جمهوری اسلامی" را مظهر "جمهوری" و "اسلام" قلمداد کنند. بعکس می‌کوشند "اسلام" را از آلودگی به "جمهوری" نجسات دهند و بعد ثابت کنند که "دین" و "سلطنت" دورکن اساسی، سنتی و همیشگی جامعه ایرانی بوده‌اند و خواهند بود، و از هیچکدام از این دونمی‌توان گذشت؛ یعنی بسنه روایت این جناح، معتقدان به "اسلام راستین" سربه سر سلطنت طلبانند؛ این گرایش محافظه کار به عقب مانده ترین بخش "علمای اعلام" - بخشی که خمینی مرتجع را تندرو و انقلابی و حتی دارای "افکار کمونیستی" می‌داند - تکیه دارد و می‌کوشد بسا زنده کردن همان پیوند سنتی بین سلطنت و روحانیت تحت الحما یه سابقش، چترخ تاریخ را به عقب برگرداند. رهبران این گرایش محافظه کار گاه مجبور می‌شوند بسنه جانوران افسار گسیخته‌یی که در صف پیروانشان قرار دارند و در ضدیت با دین کاروانه دهن گچی کودکانه یا ادا و اطوار جنون آسا می‌کشانند نهیب بزنند و آنان را بسنه راه اعتدال و "محترم شمردن اعتقادات دینی مردم" بخوانند. این دینداری کاذب در واقع چیزی جز جستجوی همکاری "روحانیان" مرتجع نیست. تبلیغ بسرای ناگسستن جلوه دادن پیوند دین و سلطنت - به عنوان دورکن اساسی و انحصاری جامعه - اگر به عنوان یک تاکتیک سیاسی - از سوی گرایشی که بطور مادی و ملموس بر اثر این "پیوند ناگسستی" قرن‌ها بر مردم بینوا ستم کرده - قابل فهم است، بعنوان نظریه‌یی که بخواد اساس تعیین نظام اجتماعی قرار گیرد، تا سرحد پوچی، مسخره و بی مزه است؛ حتی مسخره ترا ضدیت کور جناح افراطی و افسار گسیخته همین سلطنت طلبان بادین. اما بهر حال این خاصیت بزرگ را دارنده نشان می‌دهد مرزگذاری بین "دینی" و "غیر دینی" تا چه حد ساختگی و مغرضانه و انحرافی است و در بر خور دین به واقعیات سرسخت اجتماعی چون پوشال از هم و می‌رود. شورای ملی مقاومت با درهم شکستن این مرزبندی کاذب - آنهم در شرایط سختی که مظهرهای سیاسی - فلسفی ما تریا لیسم وطنی، همچون گریه عبید، عابد و مسلمان شده بودند! - در واقع راهگشای نیروهای ترقیخواه دینی و غیر دینی برای ائتلاف شد (نیروهای ارتجاعی از مدت‌ها پیش به چنین ائتلافی دست یافته بودند) و بدین ترتیب یکی از اساسی ترین موانع راه غلبه بر ارتجاع، استبداد و وابستگی را مرتفع ساخت.

دومین مرز کاذبی که شورای ملی مقاومت درهم شکسته مرز بین "کمونیست‌ها" و "غیر کمونیست‌ها" است. اگر مرزبندی بین "مسلمان" و "نامسلمان" یا دینی و غیر دینی حاصل "کار و کوشش" ارتجاعی ترین و قشریترین گرایشهای مذهبی است، مرز

اخیر "دستاورد" ضد انقلابی و بسیار قدیمی سلطنت خواهان و دست راستیهاست و حتی در سال ۱۳۱۰ بصورت "قانون" درآمد. دست راستیهای وطنی هر چند تا قبل از انقلاب بر سر کار بودند، ولی از آنجا که در دوره قدرتشان مبارزه "دمکراتیک" با چپ را دستگاہ ساواکشان با منطق آپولو - کابیل - آتش سیگار انجام می داد، نیازی به توضیح مواضع سیاسی خود نداشتند، و فقط به مشارکت در امر "اقتصادی" غارت ثروتهای کشور، یا بهره مند شدن از "مزایای قانونی" آن بدون مشارکت، بسنده می کردند. اما از وقتی در مهاجرت کارشان به جروب بحث و اظهار نظر کشید مجبور شدند مواضع سیاسی خود را هم به صورت صریح و آشکار - به عنوان نظریه ارتجاع - بیان کنند. طبق این نظر بسیار کهنه و به غایت خرافی، مسئول تمام بلاهایی که تا کنون بر سر کشور آمده، "کمونیست ها" هستند! - روایت دیگری از مسئول دانستن انگلیسی ها در تمام حوادث بزرگ و کوچک، پاره‌ی از روشنفکران سابقا چپ، که به دلایل گوناگون اینک سخنگویی و نظریه پردازی دست راستیها را بعهده گرفته اند - و به همین علت خیلی افراطی تر و آتشین مزاج تر از دست راستیهای "مادرزادی" از آب در آمده اند - این نظر را چنان به همه افراد، گرایشها و سازمانهای چپ تعمیم می دهند که گویی انگیزه شان فقط گشودن عقده های بجا مانده از دوران نوجوانی و جوانی است و در واقع از خلال این حملات دیوانه وار و بی منطق، دارند فحیعت ترین توبه نامه های سیاسی را به امضای خود صادر می کنند. به اعتقاد آنان "چپ"، از هر گرایش و هر نوع، بی هیچ تمایز و تفاوت، بطور در بست محکوم است! کمونیستها، وابسته و غیر وابسته ندارند، همه شان - هر که باشند و هر جا باشند - وطن فروش و عامل سیاست شوروی اند! تازه اگر وابسته و غیر وابسته بی هم بتوان در میان شان قائل شد، غیر وابسته ها به مراتب خطرناکتر از وابسته ها شمرده می شوند، چون همان "سم کمونیسم" را با قیافه بی حق بجانب تر و پذیرفتنی تر به نسل جوان تزریق می کنند و... کمونیستها که جای خود دارند، همین مهمات را قابل تعمیم به تمام طیف چپ می دانند. حتی ضد مذهبی ترین دست راستیها، وقتی می خواهند مجاهدین خلق بنازند، البته طبق اصطلاح بکار رفته از طرف مقتدا و "پدرتاجدار" شان آنان را "مارکسیستهای اسلامی" می خوانند، اما همیشه به عنوان "مارکسیست" محکومشان می کنند، نه به عنوان "اسلامی". در نشریاتشان مسعود رجوی را همواره با استالین، پل پت یا کیم ایل سونگ مقایسه می کنند، نه با مظهرهای شناخته شده در معتقدات اسلامی رایج مردم مثل بیزید، یا شمیرا این زیاد! کار ضد کمونیستهای حرفه‌ی نیازی به تشریح ندارد، فقط می خواهم خواننده را به این نکته توجه دهم که با طویل بالا، درست و مطابق بالنعل نگاتیف همان نظریات فیهیهای همیشگی حزب توده است، و دست آخر هم درست به همان نتایجی می رسد که حزب توده می خواهد - یعنی اعتقاد به تقسیم جهان به دو اردوگاه، و محکوم بودن همه جنبشهای جهان سوم به تبعیت از یکی از دو قطب. این اعتقاد، "گناه اولیه" کمونیستها را ثابت نمی کند، فقط دست راستیها را بطور منطقی و اصولی به وابسته گرائی می رساند! این اعتقاد دست راستیها را بطور منطقی و اصولی مجبور می کند تا مفهوم استقلال طلبی مبارزه کنند، و هر پدیده مستقل در عرصه مبارزه را "عامل" طرف مقابل بدانند. دشمنی سیستم تیک دست راستیها با هر آنچه رنگ و بوی چپ دارد، بدون تمیز قائل شدن بین آنها، از اینجاست ناشی می شود. اما خطرناکتر

دانستن کمونیستهای غیر وابسته از کمونیستهای وابسته فرگمری است که تازه واردان به ملک دست راستیها، خود به آن اضافه می کنند تا غیرت و تعصبشان را به صاحبان کار ثابت کنند.

شورای ملی مقاومت درست همین اصل مورد انکار دست راستیها، یعنی استقلال طلبی را ملاک پذیرش قراردادهاست و بر اساس آنست که راستیها یا "چپها" ی وابسته گرا را طرد می کنند. هم اکنون در شورا، افراد و گروههای چپ و کمونیست گونا گونی وجود دارند که همه معتقد به استقلال ایران و معتقد به استقلال عمل چپها و کمونیستهای ایرانند، اما شاید در زمینه های دیگر و جوه اشتراک چندانی نداشته باشند، با این همه تمام آنها اعضای متساوی الحقوق شورا هستند و حضورشان در شورای ملی مقاومت بر اعتبار و وزن شورا میفزاید. چرا که کمونیستهای مستقل از اصول ترین نیروهای محرکه انقلاب و از اساسی ترین بنیان گذاران نظام دمکراتیک اند - با همه عیب و ایرادی که ممکن است، مثل هر نیروی دیگری، داشته باشند. بهرحال، با شکستن مرزهای ضد انقلابی و ارتجاعی بین "کمونیست" و "غیر کمونیست" یا "کمونیست" و "ملی" و با قرارداد دادن استقلال طلبی شورای ملی مقاومت چشم انداز به واقع نوینی در مقابل جنبش ترقیخواه و انقلابی میهنمان گشوده است که سرشار از امید و نوید است! و جا دارد در این باره بطور جدا گانه سخن گفته شود.

سومین مرز بندی ساختگی که توسط شورای ملی مقاومت در عمل از اعتبار انداخته شد، الکلنگ بازی "لیبرال - رادیکال"ی است که زمانی نه چندان دور تقریباً - تمام جنبش انقلابی چپ را زیر نفوذ خود داشت. این مرز بندی قلبی دیگر هدیسه حزب توده بود. اما بعنوان حربه سیاسی فقط کار حزب توده را راه نمی انداخت، بلکه برای وحشیترین و خونخوارترین جناح ارتجاع مذهبی - معروف به خط امام - و برای افراطیترین دست راستی نیز وسیله تبلیغات و بهره برداری موشری به شمسار می رفت - و هنوز هم به همین عنوان از آن استفاده می شود. در واقع برابر قلمداد کردن سیستم تیک "لیبرال" با "ضد انقلابی" و "رادیکال" با "انقلابی" اگر از عدم تعادل روانی صاحب این رای بر نخیزد، بی تردید انگیزه بی جز تبلیغ همان جهان دوگانه و هدفی جز ساده ترین نوع برجسب زنی به مخالفان ندارد. اگر هواداران نظام سابق می کوشند شورای ملی مقاومت را تشکلی "ضد لیبرال" قلمداد کنند، و در مقابل سکتاریستهای چپ نما شورا را تجسم پیروزی "لیبرالیسم" بر "رادیکالیسم" می دانند، دلیلش همین است. اما صرف نظر از این برجسب زنیهای سیاسی، واقعیت چیست؟ واقعیت اینست که در این مورد نیز - مثل موارد دیگر - موضع شورای ملی مقاومت را می توان از اصول مورد اعتقادش استنتاج کرد. جنبشی که آزادی را در صدر شعارهای خود قرارداد و در زندگانش در جبهه نبرد، در میدان تیر، در زیر شکنجه آدمخواران خمینی یا شعار "زنده باد آزادی!" جان می یازند، بطور جوهری نمی تواند "ضد لیبرال" باشد، چرا که در لیبرالیسم - واژه فرنگی به مفهوم فرنگی - جوهر آزادیخواهان وجود دارد، و هیچ "آزادیخواهی" نمی تواند "آزادیخواه" دیگر تضاد جوهری داشته باشد! ما به اختلاف، درجه این آزادیخواهی، درجه گسترش - پذیرش اش به محرومترین طبقات جامعه، درجه وفاداری به آرمان آزادیخواهان - در فرازونشیبهای "مقتضیات روز" و غیره است. بنا بر این دروغ است که شورای ملی

مقاومت به طور ذاتی "فدلیبرال" است. جریان شکل گیری شورای ملی مقاومت از آغاز تا کنون و نیز محتوای برنامه هایش، همه در جهت تکذیب این ادعا است. اما یک چیز واقعیت دارد، و آن اینکه استقلال طلبی نیز همچون آزادیخواهی از مشخصات اصلی شورای ملی مقاومت است. بنابراین اگر شورا بطور ذاتی "فدلیبرال" نیست، در مقابل با جریانهای لیبرال وابسته یا وابسته گرا ضدیت آشکار و اعلام شده دارد. نظیر همین استدلال - منتها این بار با محک آزادیخواهی - در مورد "رادیکالیسم" هم صادق است. ما هر نوع "رادیکالیسم" را "انقلابی" نمی دانیم سهل است گاه آنرا دقیقاً "فدا انقلابی" تلقی می کنیم. گرایشی که خمینی در راس آن قرار دارد مصداق همین رادیکالیسم ضد انقلابی است. برای ما تنها "رادیکالیسم" انقلابی - و بنا بر این قابل پذیرش، قابل دفاع و قابل تحسین - است که در جهت بسط و تعمیق آزادیها و حقوق مردم باشد، در غیر این صورت چیزی جز ابزار تسلط جا هلیت و توحش و خوانخواهی و... وابستگی نخواهد بود.

بالاخره از ویژگیهای اساسی این ائتلاف سیاسی، یکی هم پاسخگویی به ضرورت پیوند جنبش منطقه ای با جنبش سراسری است. ضرورت این پیوند - تکرار کنیم - تنها از آنجا نیست که با پدیده نیروهای رزمنده آزادیخواه را در صف واحدی متمرکز کرد، بلکه بیشتر از آنجا است که برای حفظ تمامیت کشور، اگر نمیخواهیم راه حل متکی به زور و سرکوب را بپذیریم، راهی جز اتحاد آزادانه و داوطلبانه وجود ندارد. و بیهوده رسمیت شناختن حق خودمختاری درست بهمین نیا زیا سخ می دهد. اما به نظر من آنچه در مفهوم خودمختاری، بیش از هر ملاحظه سیاسی، اقتصادی و... اهمیت دارد جنبه فرهنگی آنست. خودمختاری از این دیدگاه یعنی به رسمیت شناختن گوناگونی فرهنگی و حق زندگی، شکوفایی و همزیستی این فرهنگها و بنا بر این غنی تر شدن متقابلشان در تماس با یکدیگر. از قضا در مفهوم "ستم مضاعف" هم عنصر سرکوب فرهنگی برجستگی دارد و ستم عام را از ستم مضاعف متمایز می کند. متأسفانه حتی امروز هم هستند بسیاری از آزادیخواهان واقعی که به مفهوم "ستم مضاعف" توجه ندارند و این ایراد هزار بار عنوان شده را با زبانش می کشند که در رژیم شاهنشاهی بر همه مردم ایران بطور یکسان ستم رفته بود و دلیلش ندارد که حال بخوابیم کردار ستم دیده تراز مثل خراسانی بدانیم. این کسان متوجه نیستند که دارند فصل مشترک ستم دیدگی را با ستمساز ستم دیدگی اشتباه می کنند، دارند "ستم اول" را کل ستم فرص می کنند و "دوگانگی" آنرا در مورد کردار نظر نمی گیرند. در واقع لفظ "ستم مضاعف" ناظر بر شدت ستم نیست، بلکه بیان کننده دوگانگی آنست. درست است که در رژیم استبدادی به خراسانی و کردبا همان شدت و با همان وسایل سرکوب ستم رفته است، اما در همان حال خراسانی می توانست در مدرسه زبان مادری اش را آزادانه فرا بگیرد و با آن زبان سخن بگوید و بنویسد، در حالی که کرد (و نه تنها کرد) از این حق محروم بود. وقتی فراگیری خواندن و نوشتن به زبان مادری، که طبیعی ترین حق هر انسان است، بدین ترتیب به صورت یک "فعالیت مخفی" و یک "مبارزه زیرزمینی" درآید، بی تردید این وضع بر روانشناسی فردی و جمعی ملیت ستم دیده آسیبهایی چنان هولناک وارد می آورد که حتی تصورش برای دیگرانی که در آن شرایط نزیسته اند دشوار خواهد بود. پس لازم و فوری است که همه آزادیخواهان و میهن دوستان واقعی به عمق مفهوم ستم مضاعف

توجه کنند و نیروی خود را در راه رفع آن - که از طریق شناختن حق خودمختاری میسر است - به کار اندازند.

اما همه ایرادهایی که به خودمختاری گرفته می شود ناشی از ابهام در درک مفهوم خودمختاری نیست، ناشی از آزادیخواهی و جستجوی راه حلی عادلانه تر و دمکراتیک تر هم نیست. سلسله ایرادهای "ملت خواهانه!" و "وطن پرستانه!" بی که معمولاً در نشریات دست راستیها به چاپ می رسند و هدفشان یکسان جلوه دادن خودمختاری و تجزیه طلبی، و در نتیجه تجویز زور و سرکوب است، نمونه های فراوان و آشکار چنان برداشتهایی هستند. اتفاقاً مخالفت با خودمختاری برای حسرت خوران رژیم گذشته یکی از مواردی است که به کمک آن ضرورت نظام سلطنتی را ثابت می کنند. حرفشان بطور خلاصه اینست که کشور ما از زمانهای خیلی دور تا کنون محل زندگی اقوام مختلفی بوده که در واقع نیروهای گریز از مرکزی را تشکیل می داده اند. برای نگاه داشتن این نیروها در قلمرو جغرافیایی کشور، بنا بر این، حفظ وحدت سراسری، نظام سلطنت - که آنهم از زمانهای خیلی قدیم اختراع شده - تنها نظام مطلوب بوده و هست. اگر این استدلال درست باشد معلوم می شود از هزاران سال پیش تا کنون در ایران همان اقوام و قبایل بهمان شکلی که زندگی می کرده اند، هنوز وجود دارند و زندگی می کنند و هیچ تغییری در ساخت اجتماعی کشور بوجود نیا آمده و از این روست که همان ضرورتی دوسه هزار سال پیش هنوز هم ضرورت روزند. بدین ترتیب خود بخود ثابت می شود که همه روزه - خوانیهای ارتجاع در مورد مدرن شدن کشور و "پیشرفتهای حیرت انگیز" آن در "عصر پرافتخار" سلطنت - حکومت آریا مهر، و رسیدن به دروازه تمدن بزرگ و... همه حرف مفت است؛ معلوم می شود در فاشانیهای خود پهلوی پرستان در مورد اینکه "رضاشاه کبیر بنیان گذار ایران نو" کشور را که گرفتار وضع خاننانی و ملوک الطوائفی بسود نجات داد، سرکشان را سرکوب کرد، عشایر را اسکان داد، و قدرت مرکزی را در سراسر کشور حکم فرما ساخت، و... همه ادعاهای پوچ است؛ معلوم می شود هنوز اقوام ایرانی مثل زمانهای قدیم همه نیروهای گریز از مرکزند و... والا چگونه می توان تصور کرد هم ساخت اجتماعی ایران در زمان سلطنت پهلوی ها (به دورترش کاری نداریم) دگرگونیهای اساسی پیدا کرده باشد و هم، در عین حال، ضرورتی ناشی از ساخت باستانی دگرگون شده، هنوز تعیین کننده نظام حکومتی باشند؟ استدلال ابوجهلهای دست راستی انسان رانان چارمی کند یکی از دوا دعا را دروغ بدانند. آنچه نمی توان منکرش شد آنست که ساخت اجتماعی ایران امروز با زمان شاپور ذوالاکتاف زمین تا آسمان فرق دارد، بنا بر این استنتاج ضرورت رژیم شاهنشاهی برای حفظ وحدت ملی، اگر برای آن زمان قابل قبول باشد، برای زمان ما از ادعای پوچ و بی ارزشی برای هدفهای تبلیغاتی چیزی بیشتر ندارد. واقعیت اینست که هم ساخت باستانی جامعه ایران دگرگون شده و هم حفظ تمامیت کشور ضرورت روز است. منطق اقتضا می کند که این دگرگون شدن ساخت اجتماعی را در جستجوی راه حل برای پاسخگویی به ضرورت امروز، در نظر بگیریم، و وقتی چنین کنیم به لزوم حذف نظام قلدرو سرکوبگر شاهنشاهی می رسیم به احیای آن - که تا زه با کمک "نیروهای غیبی" پشتیبان ارتجاع هم امکان ندارد.

اگر اقوام مختلف ساکن ایران در گذشته توانسته بودند از طریق نوعی "ائتلاف"،

یکپارچگی کشور را در آن زمان، با همان ساخت اجتماعی، حفظ کنند بدلیل آن بود که ائتلافشان آزادانه صورت گرفته بود. امروز این نوع ائتلاف را باید در قالبها یی چون طرح خودمختاری شورای ملی مقاومت جستجو کرد. آنچه مسلم است و به عنسوان تجربه تاریخ با بدراهنمای هر جنبش آزادخواه و استقلال طلب باشد آنست که هر نوع راه حل مبتنی بر زورگویی و سرکوب، هر نوع اتحاد زورکی و تحمیلی بر اساس نفی و ویژگیهای هر خلق و نفی گوناگونی فرهنگی، در حکم تشویق گرایشهای تجزیه طلبانه و میدان دادن به آنهاست و از اینرو با پیدایش یا طرح چنین راه حلهایی به مقابله برخاست.

خلاصه کنیم: ائتلاف سیاسی ما در قالب شورای ملی مقاومت فقط ناشی از ضرورت تعادل قوا نیست، بلکه حین ارائه یک نیروی جانشین برای رژیم کنونی، به عنوان ارزش فرهنگی نیز حاصل پیامی اصولی و اساسی است: ضرورت همزیستی افکار و اندیشه های گوناگون برای فراهم آوردن مبنای دمکراسی و ضرورت تشریک مساعی شخصیتها و نیروهای مختلف العقیده در چارچوب آزادی و استقلال برای پایه ریزی یک نظام دمکراتیک. در راه پاسخگویی به این ضرورت، شورای ملی مقاومت مرزبندیهای ساختگی خطرناکی را که نیروهای گوناگون ضد انقلابی کوشیده اند و می کوشند - در لافهای ظاهری و فریب به جا معه تحمیل کنند، درهم شکسته و با برقراری مرزبندی بر اساس آزادی و استقلال، راه را برای وسیعترین و جامعترین ائتلاف ملی - انقلابی، که شورا خود تبلور آن در حال حاضر تلقی می شود، گشوده است. از ویژگیهای اساسی این ائتلاف، که آنرا از تمامی گروه بندیهای دیگر متمایز می کند، برقرار کردن پیوند جنبش منطقه یی با جنبش سراسری است. در پایان این نوشته هم، ما نند نوشته پیش، می خواهیم تاکید کنیم پیام فرهنگی اصیل و مهمی که ائتلاف سیاسی ما حاصل آنست، ولو خود این ائتلاف در میدان نبرد سیاسی به جایی نرسد و از هم بگسلد، به عنوان ارزش فرهنگی گرانبها و راهگشایی برای دستیابی به آزادی و استقلال میهن، در روزگاری که جریانهای گوناگون ضد انقلابی، انواع وابستگی را به مردم ستم دیده ما عرضه می کنند، در تاریخ بجا خواهد ماند و بی تردید تشکل بخش جنبشهای بزرگی در آینده خواهد شد.

دیماه ۱۳۶۳

نقش نظام سلطنتی در روی کار آمدن رژیم خمینی

مجید شریف

۶ سال پیش در چنین ایامی یکی از مهمترین وقایع قرن ما، در نقطه ای از جهان، یعنی ایران، اتفاق افتاد و آن، برچیده شدن بساط ۲۵۰۰ ساله سلطنت بود. نهادی دیرپا آخرین نفسهای خود را کشید و در برابر عزم و تلاش مردم فروریخت و دیری نگذشت که نهاد دیرپای دیگری تمام می قدرت را قبضه نمود. بنا بر این جای آن دارد که به این مناسبت، اجمالا به پیوند تاریخی این دو نهاد و نقشی که نظام سلطنتی بطور کلی و رژیم پهلوی به طور خاص در به قدرت رسیدن روحانیت داشته اند، پرداخته شود.

پیوند تاریخی روحانیت و سلطنت

روحانیت و سلطنت از دیرباز در مذاهب و حوامع مختلف در کنار یکدیگر و بایکدیگر بوده اند. به استثنای بعضی دوره های کوتاه جدایی، تضاد یا رقابت، در غالب موارد نزدیکی این دو چیزی از یک اتحاد - و گاه ادغام - کم نداشته است. در ایران حتی ادواری را می توان سراغ کرد که روحانیت در زیر سایه سلطنت ظهور کرده و رشد یافته است. گذشته از همدستی مغان و موبدان با شاهنشاهان هخامنشی و ساسانی که همواره به چپاول و غارت مردم و سرکوب هر فریاد اعتراض و هر عنصر انقلابی منجر شده است - و نمونه اش سرکوب خونین مزدکیان در زمان انوشیروان "عادل" -، بارزترین نمونه این همعنائی را در دوران صفویه مشاهده می کنیم.

در این دوره، در ابتدا سلطنت - که خود دارای جنبه "روحانی" و "معنوی" بود همچون ولی نعمتی عمل کرد که در زیر پرچم آن، به دنبال و با به همراه رسمیت یافتن تشیع، از اختلاط و ترکیب روحانیون سنی شیعه شده، روحانیون شیعه موجود و روحانیون شیعه وارداتی از جبل عامل، روحانیت به صورت صنف و قشری اجتماعی در آمد و وظیفه دعا گویی به حکومت صفوی، تدوین و گسترش فقه، تبلیغ و ترویج

خرافات و سرانجام توجیه اصحاب زروزر را به عهده گرفت. دربار صفوی که یکی از حلقه های برجسته زنجیرش هشتاد و دو هزار و پانصد ساله است (چرا که برای نخستین بار پس از اسلام توانست به "هویت ملی"، "وحدت ملی" و "حاکمیت ملی" که مورد ادعای سلطنت طلبان رنگارنگ امروزی است تحقق بخشد و اصولاً مذهب شیعه را به عنوان پرچم ایدئولوژیک سیاسی همین مقولات رسمیت بخشد)، همه گونه امکانات را در اختیار روحانیون قرار داد تا دامنه نفوذ و قدرت فرهنگی، عقیدتی، قضایی و حتی اقتصادی و سیاسی خود را بگسترانند و به یک قدرت اجتماعی بدل شوند. تضعیف سلسله صفوی و دوران انحطاط آن و بخصوص دوره سلطنت آخرین پادشاه بی لیاقت و ست عنصر، ولی "اسلام پناه" آن یعنی شاه سلطان حسین که مصادف با ظهور فقها و محدثینی چون مجلسی بود، قدرت و نفوذ هر چه بیشتر روحانیت را به همسراه آورد. دوران فترت میان انقراض سلسله صفوی و ظهور قاجاریه به روحانیت این مجال را داد که نه تنها در ارتزاقهای خویش را تا حد زیادی مستقل از دربار شکل دهد و در نتیجه در دوران قاجاریه از حالت تبعیت بی قید و شرطی که در زمان صفویه، و به ویژه در دوران اعتلای آن، در قبایل سلطنت داشت به صورت رقیب متحد و همدست قدرتمند و با لنسبه مستقلی که استقلال اقتصادی یکی از مبانی هویت مستقلش را تشکیل میداد درآید، ولی همچنان در عین حرکت های مستقل و حتی رقابتها و مخالفت های که گاه و بیگاه با دربار می کرد، در مجموع در خدمت حفظ و تحکیم سلطنت بود و نه در مسیر تضعیف یا نابودی آن. چنانکه حتی پیشکسوتان خمینی همچون ملا احمد نراقی و شیخ فضل الله نوری که اولی ضرورت دخالت فقها در اداره جامعه و سیاست و دومی ضرورت برقراری حکومت "مشروطه مشروعه" را تبلیغ و توصیه می کردند هرگز ایده آل خویش را در چرخه رجویی جدا از سلطنت فردی جستجو نمی نمودند.

این هم کاسگی روحانیت و سلطنت حتی در قانون اساسی مشروطه و به ویژه متمم آن، علیرغم تمام کوششهایی که روشنفکران آن دوره در لایسیزه کردن آن نمودند و به ویژه تلاش کردند تا در زمینه قضاوت، نفوذ و اختیارات روحانیت را به حداقل ممکن برسانند، کاملاً مشهود است. (۱)

در دوران سلطنت پهلوی نیز اگرچه بیشترین بی مهریها در مقایسه با دورانهای قبل نسبت به روحانیت اعمال شد و مخصوصاً در دوره رضاشاه از این قشر در غالب امور جنبه های اعم از قضایی، آموزشی، فرهنگی و... خلع ید گردید و سعی شد تا روحانیت به حاشیه رانده شود، رضاشاه و پسرش - و مخصوصاً شخص اخیر - هر جا که ضرورت می یافت از آن برای توجیه قدرت خویش و دعا گوئی به سلطنت خود بهره می بردند. از جمله در کودتای ۲۸ مرداد ۲۲ همدستی روحانیت و سلطنت به خوبی آشکار است (بسیج نیروهایی که به نفع دربار تظاهرات کردند توسط بهبهانی و کاشانی، خیبر مقسدم بروجردی برای بازگشت شاه و مجیز گوئی امثال فلسفی)، همچنانکه قبل از آن نیز روحانیون با کوشش مصدق برای تضعیف قدرت شاه به مقابله برخاستند و نمونش مخالفت کاشانی و بهبهانی با خروج شاه در اسفندماه ۱۳۳۱. خمینی نیز هیچگاه پنهان نکرده است که از سرنگونی دولت ملی مصدق به دست عمال آمریکا و شاه و بسا حمایت و همکاری روحانیون راضی است و این "سیلی" را کیف دردوری مصدق از روحانیون می شمارد!

حتی برجسته ترین نمونه ای که می توان به عنوان سلف سیاسی - ایدئولوژیک خمینی و ولایت فقیه، آنهم قبل از دهه چهل معرفی کرد، که به گونه ای ظاهراً "رادیکال" با رژیم شاه به ستیزه برخاست و خواهان برقراری "حکومت اسلامی" بود، یعنی جریان فدائیان اسلام، نیز بیشترین ضربه را در مجموع نه به دربار و رژیم سلطنتی که به دولت ملی دکتر مصدق زد و به هر حال برای سلطنت قابل تحمل تر از مصدق و فاطمی و یاران اصیلشان بود. تصادفی نیست که پس از کودتای ۲۸ مرداد نواب صفوی از زندان نامه ای به زاهدی می نویسد و دولت او را دولتی اسلامی می خواند!

خود خمینی نیز به گواهی تمام آثار و اعلامیه ها در سخنرانیها پیش چه در چهل سال پیش (کتاب کشف اسرار) و چه در وائل دهه چهل و حتی پس از قیام ۱۵ خرداد و سرکوب وحشیانه آن توسط عمال شاه و دستگیری و سپس تبعید خود تا مدتها یعنی تا اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه سرنگونی سلطنت را ضروری نمی دید و امید آن داشت که در چرخه رجوب نظام سلطنتی و با اتکاء به همان قانون اساسی مشروطه (۲)، که در صورت رعایت کامل آن بخش وسیعی از "حقوق" روحانیون و فقها ادا می گردید، و نیز با اندرز دادن به شاه و جدا کردن حساب او از کابینه و دولت و توصیه تغییر کابینه (۳)، اعتبار و نفوذ و حیثیت تضعیف شده روحانیت را به او بازگرداند.

دکترین ولایت فقیه خمینی نیز اگرچه در سالهای اخیر به عنوان یک نظام سیاسی جانشین نظام سلطنتی طرح شد و تحقق یافت، در آراء و اعمال پاره ای از پیشکسوتان و اسلاف سیاسی - ایدئولوژیک خمینی همچون محمد باقر بهبهانی، ملا احمد نراقی، شیخ فضل الله نوری و حتی کاشانی - که هیچیک خواهان سرنگونی و برچیده شدن نظام شاهي نبودند - نطفه بست و برخی از ابعاد و عناصر خویش را ظاهراً ساخت، همچنین خمینی در کتاب "کشف اسرار"، در همان حال که همکاری روحانیون با سلاطین را موجه شمرده و بسه درستی اعلام کرده، که فقها هیچگاه به مخالفت با اساس سلطنت برخاسته اند (۴)، تمایل و اعتقاد خود را مبنی بر دخالت فقها و روحانیون در حکومت و اداره امور اجتماع بیان کرده است، به طوریکه غالباً احادیثی که در کتاب ولایت فقیه در توجیه این دکترین می آورد، عیناً در ۲۵ سال قبل از ارائه دروس مزبور در نجف، در کتاب "کشف اسرار" نیز تقریباً با همان سبک بیان و شکل تفسیر نقل شده است. (۵)

به طور خلاصه روحانیت "شیعه" به عنوان یک قشر اجتماعی در دامان سلطنت ظهور و رشد یافت، همراه و در کنار آن حرکت کرد، دعا گو و حامی سلطنت بود و سلطنت نیز امکان گسترش را برایش فراهم کرد. فقط زمانی که برخی از فقها و روحانیون به سرکردگی خمینی تشخیص دادند که در چرخه رجوب رژیم مزبور امکان پیاده کردن احکام فقه و اعمال کنترل و نفوذ فقها نیست، فریاد سرنگونی آن و برقراری "حکومت اسلامی" را سردادند. در واقع این امر به دنبال ناسیاسی بی صورت گرفت که از سوی دربار و نظام سلطنتی در نقطه عطف تحولات اجتماعی و اقتصادی و ضرورت برقراری و رشد سرمایه داری وابسته و جذب عناصر فرهنگ و تکنیک غربی در قبایل روحانیت اعمال گردید و این متحد قدیمی و وفادار را که گاه به صورت رقیبی پرتوقع در می آمده است، از خود راند، "چه، نگهداشتن آنچه دیگر به کار نمی آید، دور از سیاست است؛ آنهم تنها پایگاهی که به هر حال قدرت اعجازگر ایمان مردم را در اختیار دارد" (۶).

با این مقدمات هرگز نباید پذیرفت که سیستم خمینیستی به یکباره نظامی متفاوت با نظام سلطنتی پیشین است و بانفی کامل آن استقرار یافته است. در این باره در سطور آینده بیشتر سخن خواهیم گفت.

رژیم شاه زمینه ساز رژیم خمینی

گذشته از این پیوند و همراهی تاریخی میان روحانیت و سلطنت که در بابا لاجب جمال مطرح گردید، دلایل دیگری می‌توان آورد که مسئولیت مستقیم زمینه سازی قسدرت روحانیون و معادله انقلاب و غصب رهبری را توسط خمینی و داروستان متوجه نظام سلطنتی و به ویژه آن "پدر و پسر" می‌سازد:

۱- استقرار یک دیکتاتور خشن در تمام دوره حکومت رضا شاه و نیز در بخش عمده دوران سلطنت پسرش و به ویژه پس از کودتای آمریکایی - انگلیسی - درباری ۲۸ مرداد و علی‌الخصوص در سالهای آخری که با برقراری نظام تک حزبی و تلاش در اعلام و برقراری یک ایدئولوژی شبه ملی (که نمونه اش را در تغییر تقویم نشان می‌داد) زمینه های برقراری یک نظام شبه فاشیستی و توتالیتر را مهیا می‌کرد، اگرچه تمام می افشا و طبقات جا معده و تمام می نیروهای مخالف و معترض بالقوه یا بالفعل و از جمله روحانیت را مورد تهدید و حمله قرار می‌داد، عمدتاً ضربات خویش را متوجه عناصر، نیروها و سازمانهای انقلابی، استقلال طلب و آزادیخواه و نیز عناصر صرملی و دمکرات و حتی متفکر و خردمند ساخت. شدت و ضعف این ضربات به نسبت دوری و نزدیکی ماهوی سیاسی - ایدئولوژیک این نیروها و عناصر با نظام حاکم و به نسبت خطر بالفعلی که برای رژیم پهلوی داشتند، تغییر می‌کرد. به هر حال نه تنها آجازه نداد که نهاد های دمکراتیک در ایران پا بگیرند و سنتهای دمکراتیک که در دو جنبش مشروطیت و ملی شدن نفت تجربه ای گرانقدر در این زمینه را شده بودند تداوم یابند، بلکه با حذف یا خفه کردن بهترین فرزندان این آب و خاک و حتی کسانی که اندک بهره ای از ترقیخواهی، آزادمنشی و استقلال طلبی داشتند مانع از پیدایش یا رشد و گسترش جریانات دمکراتیک و احزاب و گروههای مردمی گردید و در نتیجه به ایجاد دخله رهبری مردمی و انقلابی انجام مید.

۲- در چنین شرایطی با برخورد های کجدار و مریزی که با روحانیت می‌شد و با افراط و تفریطی که در قبال آن به کار می‌رفت سرانجام تنها این قشرونها در اجتماعی امکسان سازماندهی و گسترش هر چه بیشتر نفوذ خویش را یافت.

رژیم شاه اگرچه در پی استقرار نوعی از سرمایه داری بود، ولی به علت ماهیت ارتجاعی، ضد مردمی و وابسته خویش و به خاطر چپا و لگریها و سوء استفاده هایی که حتی گاه سروصدای اربابان یا "متحدین" غربی را نیز در می‌آورد (۷)، نمی‌توانست جز نظامی وابسته بوجود آورد، البته در دوران استقرار حاکمیت امپریالیسم بر بخش وسیعی از جهان که چنگالهای سرطانی خویش را در اندام جهان سوم عمیقاً فرو کرده بسود، نمی‌شد انتظار داشت که سرمایه داری بیما ری که نه در اثر رشد طبیعی و تکاملی درونی بلکه با تحمیل و صدور از خارج و بر اساس حفظ منافع اقتصادی - استراتژیک غسرب در حال مستقر شدن بود، وابسته نباشد. چنین سرمایه داری ای، ناچار نمی‌توانست همچون سوزووازی پیشرو و انقلابی قرن هجدهم اروپا برخوردی بالنسبه قاطع با

روحانیت و فقه و ارزشها و مبانی عقب مانده، قرون وسطایی و ماقبل سرمایه داری داشته باشد، چه به بسیاری از عناصر آن برای تحمیق مردم و توجیه و تحکیم قسدرت خویش نیاز داشت. شاه می‌بایست همچون اسلاف صفوی خویش، خود را نظر کرده اصنام زمان و نجات داده شده توسط حضرت عباس و پایداری مبنای دینی و معتقد و ارادتمند روحانیت بشمارد، هر سال به زیارت مرقد امام هشتم برود و در آنجا مورد استقبال و شناگویی "روحانیون عالیقدر" قرار گیرد، هر محرم در کاخ گلستان سه روز روضه خوانی برپا دارد و هر عا شورا خود در آن حضور یابد و تنها هربه عزاداری و گریه وزاری کند، حتی برای جانداختن "انقلاب سفید" خود که تا حدی زیر پای روحانیت را با گنبد و بارگاه خود و مبانی ارزشی و عقیدتی و سنتی خویش خالی می‌کرد، به آخوندها متوسل شود تا ثابت کنند که تک تک مواد "انقلاب شاه و ملت" با مبانی دینی سازگاری دارند و نیز برای ایجاد یک قشر روحانی کاملاً وابسته و استفاده از آن برای تبلیغ سیاستهای خود در میان مردم، "سپاه دین" درست کند. حتی برای توجیه جشنهای دوهزاروپانصدساله وحیف و میل و چپا و لهایی که به خاطر برگزاری آن از کیسه محرومین خلق می‌شد، در زمانی که خمینی تازه یارانش افتاده بود

دوهزاروپانصدساله وحیف و میلها و چپا و لهایی که به خاطر برگزاری آن از کیسه محرومین خلق می‌شد، در زمانی که خمینی تازه یارانش افتاده بود که شاهی خلاف اسلام است لازم بود که امثال سید حسین نصرانی - که خود را مرید علامه طباطبایی می‌دانست - وادارده در منقبت نظام شاهنشاهی و هماهنگی آن با اسلام و تشیع و امامت داد سخن دهند.

در کنار این جنبه، برای برقراری روابطی که خارج از مدار تحولات درونی و تدریجی اجتماعی و توسط بیگانگان و برای ادغام هر چه بیشتر ایران در نظام امپریالیستی (۸)، در زمان ریاست جمهوری کندی دیکته می‌شد، ناچار با بسدیبه تندروها و افراط کاریهایی نیز متوسل می‌گردید که به جریحه دار شدن و نفی هویت روحانیون و به ویژه "سیاسی" ترین بخش آن به سرکردگی خمینی منجر می‌گردید:

ترویج فساد اخلاق و غربزدگی و فرهنگ مدرنیسم بیش از هر چیز هویت و حیات و موجودیت روحانیت و تکیه گاههای سنتی او را به لحاظ فرهنگی، روانی و عقیدتی مورد تها و ز قرا ر می‌داد و او را به عکس العمل و امی داشت. عقده های سرکوفته و دردهای انباشته شده روحانیت در مقاطع تاریخی مختلف از مشروطیت و دوران رضا شاه و نیز نهضت ملی که به گونه ها و با انگیزه هایی متفاوت و متضاد او را به حاشیه رانده بودند، سر باز می‌کرد و مجرای بی برای خروج می‌یافت. افراط کاریهایی که در زمان شاهیه ویژه در زمینه های اخلاقی، فرهنگی و مذهبی صورت پذیرفت، ناچار در شرایط مساعد نوید تفریط کاریهایی را می‌داد که امروزه به فراوانی مشاهده می‌کنیم.

با این همه دیکتاتور زمان شاه، در قبال روحانیت با آن سرسختی دوره رضا شاه که لازم برقراری یک حکومت مرکزی قوی بود، همراه نبود و اگرچه بنا بر مقتضیات زمانها از نظر فرهنگی و اقتصادی خواهنا خواه به تضعیف روحانیت می‌انجامید، از نظر سیاسی نه قابل مقایسه با فضا رضا شاه بر روحانیت بود و نه به هیچوجه قابل مقایسه با سرکوب نیروهای ملی و آزادیخواه و انقلابی در زمان این هردو. در واقع محمد رضا شاه حتی در دوران تشدید دیکتاتور خود در مجموع و در مقایسه با سایر نیروهای

مخالف و معترض با روحانیت در حال مماشات بود. این امر از یکسواز محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی و شئون و حیثیتی که روحانیت بطورکاذب بخود اختصاص داده بود و مصونیت‌هایی که بهر حال بدلیل تکیه‌گاه مذهبی خود همچنان در یک سرمایه‌داری وابسته عقب مانده و تحمیلی نیز می‌توانست داشته باشد برمی‌خاست و از سوی دیگر، به همان دلیل و دلایل دیگر، رژیم شاه هنوز به روحانیت نیاز داشت و نمی‌توانست یکسره آنرا به کناری نهاده و از سوی سوم احساس آنچنان خطری از جانب آن و حتی سیاه‌ترین نمایندگان آن نمی‌کرد. در سالهای چهل و پنجاه و صرفاً عناصرا نگشت شماری که برخاسته از درون روحانیت بودند به واقع مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند، که آنها نیز غالباً بی‌آنکه استقرار حکومتی "مذهبی" و ولایت فقیه‌ی رادرم‌منظر داشته باشند، پای به میدان مبارزه گذاشته بودند و عمدتاً بخاطر اندیشه‌های آزادیخواهانه و استقلال‌طلبانه و در حالیکه به درجات کم یا زیاد از آنها در روحانیت بریده و در مبارزات سیاسی "غیر فقه‌ای" حل شده بودند، مورد سرکوب قرار می‌گرفتند. بسیاری از سردمداران رژیم فعلی یا اصولاً در معرض خطری نبودند یا در زندان در حلقان ارفاق بسیار می‌شدند "سیاس‌الغلیحضرت" می‌گفتند و آزادی‌شدن و یا با تکفیر و تحسیر بی‌مجا‌هدین و ما رکسیست‌ها در زندان پس از کودتای اپورتوننیستی در سال ۱۳۵۷، مجاهدین آب به آسیاب رژیم شاه می‌ریختند و موجبات خرسندی "ذات‌القدس ملوکانه" را فراهم می‌نمودند. و بالاخره بعضی از روحانیون نیز با کشیدن مدت کوتاهی زندان برای خود کسب اعتبار و حیثیتی می‌کردند که به هیچ وجه شایستگی آن را نداشتند و هنوز هم می‌بینیم که آنان زندانی شدن خود را می‌خورند.

به طور خلاصه رفتار رژیم شاه با روحانیت و با "بنیادگرایان" متناقض و دوگانه بود: مماشات و تحمل سیاسی نسبی از سویی و تندروی و افراط فرهنگی و اجتماعی از سوی دیگر، و این هر دو، هر یک به گونه‌ای، به "سیاسی" شدن، رشد و تشکل هر چه بیشتر آنان انجامید.

۳- اگر بپذیریم که عقب ماندگی فرهنگی اقشاری از مردم و رواج و بقای تفکرات سنتی و محرومیت آنان از دانش و اندیشه‌های پیشرو و فقدان منبع تغذیه وسیع علمی، فرهنگی و روشنفکری در جامعه، که خواه ناخواه روحانیت را همچنان به عنوان جاذبه افتاده‌ترین و ریشه‌دارترین قشر "انتلیکنتوئل" و منبع مراجعه فکری و علمی مردم به آنان تحمیل می‌نمود، یکی از عوامل و زمینه‌های رشد و گسترش و قدرت‌گیری روحانیت بود، در ادامه و تحکیم و بقای این عامل نیز دست‌های خیانتکار و جنایت‌پیشه رژیم شاه را به عیان می‌بینیم که از یکسوا سرکوب یا ایجاد محدودیت برای روشنفکران اصیل و مردمی و هنرمندان مترقی و مبارز و از سوی دیگر با محروم کردن اکثریت مردم و به ویژه طبقات زحمتکش کارگروه‌ها و از امکانات رفاهی و آموزشی و فرهنگی آنان رادرم‌دار محدودیت‌های عقوبت‌مانده و تعصبات سنتی نگاه می‌داشت. سیاست زدایی از مردم و نبودن نهادها و سنت‌های دمکراتیک و رهبری مردمی نیز که در بالا ذکر گردید، حتی مهمترین منبع تغذیه سیاسی و مهمترین مرجع اتکاء و اعتماد را در او را و خردوران رژیم پهلوی به "روحانیت مبارز" محدود ساخته بود.

رواج غرب‌گرایی در زمان شاه و وسعت شدن گرایشهای اخلاقی و مذهبی سنتی نیز که لازمه استقرار سرمایه‌داری وابسته بود، هرگز نتوانست - و نمی‌توانست - افکار

خرفانی و ارزشهای عقب مانده را بطور ریشه‌ای مورد حمله قرار دهد. علم و تکنیک جدید و مدرنیسم غربی فقط بطور ظاهری و روبنایی جذب شده بود و در نتیجه سنت گرایسی فقط در مواردی روکشی متجددانه یافته بود، بی‌آنکه ضربات جدی بخورد و بیجا جایگزینی مترقی و پیشرو بیابد. "فرمهای شاهانه" از قبیل "آزادی زنان" و "سپاه دانش" و... نیز فقط ترک‌هایی در دیوارها و معسنتی ایجاد کرده بودند و بخاطر وارداتی بودن و نیز چربیدن جنبه‌نمایشی و تبلیغاتی و بهره‌برداری سیاسی صرفاً در خدمت تحکیم رژیم، حتی در جذب عمق فرهنگ غربی و بورژوازی نیز موفق نبود. دیگر چه رسد به ایجاد مبنای بالانسیه محکم اجتماعی و فرهنگی در خدمت دادن آگاهی به اکثریت مردم، به ویژه اگر در نظر بگیریم که در غالب این برنامه‌ها و ادعاها همچون بسیاری دیگر از برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بنا به ماهیت استثماری و مستبدانه رژیم، آنچنان بریز و بپاشا و چپا و لهایی از دسترنج مردم محروم صورت می‌گرفت که بازده عملی آنها را بسیار ناچیز می‌کرد، به طوریکه فی‌المثل سالها ادعا، تبلیغات و برنامه "مبارزه با بیسوادی" که امروز توسط سلطنت طلبان به عنوان یکی از دست‌آوردهای دوران شاه تلقی می‌گردد، نتوانست در درصد بیسوادان تکان و تغییر قابل ملاحظه‌ای ایجاد کند.

بدین ترتیب می‌بینیم که نه تنها سلطنت و روحانیت از دیرباز و در غالب مذا هسب و دوره‌ها همزاد و همراه بوده‌اند و علی‌رغم تضادهای و رقابتها در مجموع باعث تقویت یکدیگر می‌شده‌اند، بلکه در چند دهه اخیر نیز رژیم سلطنتی که سقوطش بنا بر ماهیت و توجه به عملکردهایش محتوم بوده، ولایت فقیه را همچون جانشینی مناسب در ادامه خویشتن پرورانده است. این سخن رهبر مجاهدین و مسئول شورای ملی مقاومت که "خمینی ولیعهد واقعی شاه است"، در این زمینه بسیار گویا و دایه‌هاست.

البته نگارنده در حال حاضر در پی آن نیست که وارد این بحث شود که چه عوا مل دیگری باعث استقرار رژیم ولایت فقیه شدند و آیا به قدرت رسیدن خمینی و دارودسته‌اش در مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیر بود یا نه و یا پس از کسب قدرت توسط خمینی در کجا و توسط چه عواملی می‌شد گسترش و تداوم آنرا متوقف کرد. برای ورود در چنین بحثی بررسی عوام مل و علل آشکار و پنهان و شناخته و ناشناخته دیگری ضرورت دارد، از قبیل کودتای اپورتوننیستی در سال ۱۳۵۷، نقش امپریالیست‌ها در متوقف کردن انقلاب، نقش نیروهای آگاه و مبارز و... در باره پاره‌ای از این عوامل به اندازه کافی تا بحال بحث شده است و در مورد پاره‌ای دیگر همچنان جای تحلیل و شکافتن هست.

نشانه‌هایی از تداوم و تشابه در ماهیت و عملکرد رژیم

اگرچه پس از سرنگونی سلطنت در ایران، نظامی متفاوت با آن جایگزین می‌شود، ولی درست بهمان دلیل که بنا بر تحلیل بالا سلطنت خودزاینده ولایت فقیه بود (به مفهومی که در فوق ذکر گردید)، در این نظام تداوم تشدید یافته بسیاری از عناصر و ابیادی را که در نظام سلطنتی وجود داشت به آسانی مشاهده می‌کنیم: استبداد و دیکتاتوری، استثماری و غارت و شکاف طبقاتی، فریب و تزویر و تبلیغات، وابستگی و به حراج گذاشتن ثروت‌های ملی و انسانی، سیاست زدایی از مردم و... خطوط

برجسته‌ای از آن تداومی هستند که سلطنت را به ولایت فقیه پیوند می‌دهند. به دیگر سخن از دیدگاه عملکرد و جهت‌گیری طبقاتی و اجتماعی نزدیکیها و تشابهات این دو نظام علیرغم تفاوتهای جداییها و تضادهایی که با یکدیگر دارند، چشمگیر و انگارنا پذیرند. بنا بر این آنان نیز که امروز با توجهات و اشکال مختلف در پی تجدید سلطنت و یا بنا به ادعایی در صدد ایجاد یک "نظام مشروطه دمکراتیک" هستند، اصولاً نمی‌توانند چیزی چندان متفاوت از نظامهای گذشته و حال برای مردم ستم‌دیده مادر مدنظر داشته باشند و ارائه کنند و این واقعیتی است که حتی امروزه خود آنان قادر به انکار و اختفای آن نیستند.

بسیاری از سلطنت‌طلبان به صراحت اعلام می‌دارند که برایشان دمکراسی، استقلال و عدالت اجتماعی اهمیت بیشتری ندارد و آنچه با نظام مشروطه به دنبالش هستند نوعی "هویت ملی" است که جز با تداوم سلطنت در خاندان پهلوی تحقق پذیر نیست (۹)، یعنی روی دیگر سکه "اسلام‌پناهی" و "هویت مذهبی" رژیم خمینی که به صراحت آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی را فرع بر "اسلام" ادعایی خود می‌دانست. مخصوصاً اگر توجه کنیم که صفویه، یعنی پدر مشترک روحانیت و سلطنت در دوران پانصدساله اخیر "تشیع صفوی" تحمیلی خود را در آن واحد هم پرچم "هویت ملی" و هم مظهر "هویت مذهبی" ساخته بود، این خویشاوندی و نزدیکی عیان‌تر می‌شود.

به هر حال هیچ انسان با انصاف و خردمند و با حسن نیتی نیست که دم‌خروس چپاولگری و استثمای روحشناک طبقاتی و نوکری بیگانه و دیکتاتوری خشن را از پس این "هویت ملی" دروغین نبیند همچنان که از پس آن "هویت مذهبی" و "اسلام عزیز" دروغین‌تر می‌توان دید.

پس تصادفی نیست که در هنگام تعیین نزدیکی و دوری نیروها، تمامی این سلطنت‌طلبان رنگارنگ، نزدیکی ماهوی خود را به رژیم خمینی در مقایسه با شورای ملی مقاومت مجاهدین به صراحت و "صداقت" ابراز می‌دارند، تا جاییکه حتی بختیاری را لایق که بر عکس برخی از رقبای سلطنت‌طلبش برای روحانیت و مذهب ظاهراً تره هم خرد نمی‌کند، به صراحت می‌گوید که اگر "رژیم مشروطه" از آن نوعی که او بسرای ایران تجویز می‌کند، تحقق نیابد، پس "زنده باد خمینی" (۱۰) بسیاری از سلطنت‌طلبان دیگر هم به دفعات اعلام کرده‌اند که رژیم خمینی را بر مجاهدین ترجیح می‌دهند. در عوض رژیم مزبور نیز با رها در عمل و نیز در سخن نشان داده که نه تنها از سلطنت طلبان ترسی به دل راه نمی‌دهد و احساس خطر نمی‌کند، بلکه تا آنجا که امکان داشته باشد، از نیرو و تجربیات آنان بهره می‌گیرد، کما اینکه تا به حال توانسته است به فراوانی عمال و عناصر واک را درون سیستم خود جذب کند و حتی نهادهای سرکوبگر رژیم سابق (مانند رکن ۲ ارتش) را با سازی نماید و نیز پس از مدت‌ها کش و قوس "فدائیسیتی" بسیاری از سیاستهای رژیم شاه را در زمینه بین‌المللی و منطقه‌ای احیاء و دنبال کند و از آن جمله تلاش در جهت احیاء پیمان همکاریهای منطقه‌ای با رژیمهای مستبد و وابسته ترکیه و پاکستان، گذشته از آن امروز در بسیاری از جنبه‌ها و به ویژه در زمینه سرکوب، رژیم شاه الگو و مبدا مقایسه و محل رجوعی برای رژیم خمینی است.

بیگانگی ماهوی سلطنت‌طلبان با مبارزه انقلابی مسلحانه و عدم حضور فسادکاری

و از خودگذشتگی و تن دادن به مشکلات و شکنجه‌های طاقت فرسا در ایدئولوژی و سیاست آنان (که به ویژه عامل اخیر آنها را در برابر رژیم خمینی که به هر حال هنوز مجهز به قشری هر چند کم جمعیت از فدائیان ناآگاه و عقب مانده است خلع سلاح می‌سازد) و رواج رفاه طلبی و تن پروری در میان پیروان نظام پادشاهی (امری که از ماهیت و جهت‌گیری طبقاتی آن برمی‌خیزد)، نوعی از "مبارزه" را به آنان دیکته می‌کند که از مبارزه مردمی و گسترده و مقاومت پیگیر فرسنگها فاصله دارد و نمونه‌اش "تظاهرات" سوسول مآبانه برخی اقشار مرفه بالای شهری در ۱۴ مرداد ۶۲ بود که امروزه اینان آن را به عنوان قیام میلیونی مردم تهران، خوراک تبلیغاتی خود کرده‌اند، ولسی برای رژیم خمینی تنها حکم یک "قایم‌باشک بازی" مسخره را دارد! و اینها همه بسیار دیگر کم‌خطربودن سلطنت‌طلبان و مصونیت رژیم را در قبال بازگشت سلطنت نشان می‌دهد و در نتیجه دو نوع برخورد کاملاً متفاوت را از سوی رژیم خمینی در برابر نیروهای مجاهد و مبارزانیک سو و طرفداران سلطنت از سوی دیگر رقم می‌زند و توجیه می‌کند و در ضمن اثبات می‌نماید که هماکنون برای سلطنت طلبان رژیم خمینی به مراتب مطلوب‌تر از مجاهدین است، برای رژیم خمینی نیز سلطنت طلبان بارها موجه‌تر و مقبول‌تر از شورای ملی مقاومت و مجاهدین هستند.

از سوی دیگر، ادعای "جمهوریخواهی" رژیم خمینی و بروز این همه خیانت و جنایت تحت پوشش و نام جمهوری بهانه‌بزرگی را برای تخطئه جمهورییت به دست سلطنت‌طلبان داده است (۱۱)، تا به خیال خود با به رخ کشیدن "شکست تجربه جمهوری" و با توسل به عناوین دهن‌پرکن "تداوم مشروطیت"، "کسب هویت ملی" و "حفظ وحدت ملی" نظرات عقب مانده حکومت موروثی و امالت خون و خانواده را که به قیمت قیام و فداکاری میلیونها مردم میهن ما به گورستان فرستاده شده یا ردیگر به کرسی بنشاند و حال آنکه اگر نیک بینگریم، نظام ولایت فقیه به نظام سلطنتی به مراتب نزدیکتر است تا به جمهوری حتی در صورتی که شکل آن، و می‌دانیم که جز در یکی دو ماه آخر رژیم گذشته، قبل از آن هرگز حتی لفظ جمهوری برای خمینی و دارودسته‌اش مطرح نبود و حکومت مورد نظر سرخویش را عموماً با نام کلی "حکومت اسلامی" معرفی می‌نمودند. شاید اگر سالها پیش امکان به قدرت رسیدن فقها و روحانیون و برقراری ولایت فقیه وجود داشت، شکل انتخابی برای چنین رژیمی با صراحت بیشتر به رژیم سلطنتی تشابه می‌یافت و حتی مثلاً نام "پادشاهی اسلامی" می‌گرفت، همچنانکه شیخ فضل‌الله نوری دم از "مشروطه مشروعه" می‌زد. منتها خمینی و دارودسته‌اش اگر در بسیاری موارد دیگر کم‌استعدادتر و عقب مانده‌تر از سلطنت‌طلبان هستند، لاقلاً در این مورد تشخیص دادند که پس از قرنهای جنایاتی که توسط سلسله‌های پادشاهی در ایران انجام شده و درد و داغی که نوده‌های مردم از شاهان برجسم و دل‌وجان دارند، دیگر جنای سلطنت‌رنگی ندارد و به ویژه مقتضیات و شرایط زمانی و جغرافیایی ضرورت اعلام جمهوری را ایجاد می‌کند، و الا یافتن این نظام، قانون اساسی آن و به ویژه عملکرد و واقعیت این رژیم نشان می‌دهد که ولسی فقیه در موارد بسیاری کپی‌آگر اندیسمان شده "شاهنشاه" است که دارای اختیارات و نفوذ فراوان است، از مسئولیت مبرا است، حکومتش می‌تواند حالتی شبه موروثی داشته باشد، خطا ناپذیر و انتقادناپذیر است، عامل "وحدت" و "هویت ملی" است، ماوراء قانون و حتی قانون اساسی است و به صراحت می‌تواند

آنها را نیز زیر پا بگذارد، ورثیس جمهور و سایر نهاد های جمهوریت نیز در این نظامی که به ظاهر نام جمهوری به خود گرفته، بیش از هر چیز آلات فعلی هستند در دست فقهای حاکم و در رأس آنها ولی فقیه.

البته نگارنده بار دیگر بر این امر تاکید می کند که به هیچ وجه قصد آن را ندارد که سه برعکس پاره ای ساده اندیشانه به ظاهر "چپ"، خود ویژگیهای منحصر به فرد این رژیم را علی الخصوص در مقایسه با رژیم سابق نادیده بگیرد. رژیم ولایت فقیه چه به لحاظ ایدئولوژیک و فرهنگی و چه به لحاظ تکیه گاه و مبنا ی عینی طبقاتی و چه به لحاظ ساخت حکومتی و سیاسی با رژیم شاه تفاوت های چشمگیری دارد که در جای خود قابل بحث است.

نتیجه گیری

بر اساس آنچه در بالا گفته شد، به طور خلاصه و به طور کلی می توان بار دیگر نتیجه گرفت:

سلطنت در پیدایش و رشد و گسترش روحانیت نقش اساسی داشته است، این دو نهاد در غالب ادوار تاریخ همراه و هم پیوند بوده اند؛ نظام سلطنتی و به ویژه رژیم پهلوی نظام ولایت فقیه را همچون جانشینی در خورد در دامان خود پروراند و زمینه های قدرت گیری آنرا فراهم نموده است، تداوم تشدید شده نظام سلطنتی را در رژیم فعلی حاکم بر ایران می بینیم و سرانجام نیز با سرنگونی انقلابی این رژیم است که ملت می تواند برای همیشه از شر "سایه های خدا" و "آیه های خدا" خلاصی یابد.

بهمن ماه ۱۳۶۳

۱- رجوع شونده: ابودروداسی، "سرشت غیردمکراتیک قانون اساسی مشروطه"، ماهنامه شورا، شماره ۲

۲- جالب اینست که در سال ۴۱ خمینی با پاره ای از برنامها و طرحهای رژیم شاه و از جمله "لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی" با استناد به قانون اساسی مشروطه به مقابله بر می خیزد و این رژیم را متجاوز به قانون اساسی و به ویژه اصل دوم متمم آن معرفی می نماید (قابل توجه مشروطه خواهان و طرفداران قانون اساسی مشروطه!) (رجوع شونده: سیسده خمینی روحانی، "نهضت امام خمینی"، ص ۲۰۰)

۳- منبع بالا، صص ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۵۸

۴- کشف اسرار، صص ۱۸۶ و ۱۸۷

۵- همانجا، صص ۱۸۷ و ۱۸۸

۶- شریعتی، مجموعه آثار، ۲۷، ص ۲۵۰

۷- مثلا رجوع شونده "راز بیلین دلار"، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق

۸- سلطنت طلبان با افتخار، "تجلیل ریگان از شاه فقید" را در آخرین مناظره تلویزیونی انتخاباتی نقل می کنند. در این "تجلیل نامه" می خوانیم: "... شاه پیش نهادات ما را می پسندید و با مسئولیت ما را درخا ورمیانه مدت ها برعهده گرفته بود" (ایران و جهان، شماره ۱۴، مهرماه ۶۳)

۹- شاهین فاطمی، "چهار ده مرداد دهنم آبان" ایران و جهان، شماره ۲۱۵، آبان ۶۳، هرمسز حکمت، "درسی دیگر از تجربه ای دیگر"، ایران و جهان، شماره ۲۱۶

۱۰- مجاهد، شماره ۲۳۳، ۲ بهمن ۶۳

۱۱- هرمز حکمت، "وعده آزادی در جمهوری بعدی"، ایران و جهان شماره ۲۱۴

چشمداشت از مراجع ارتجاع

جلال گنجهای

تقسیم بندی مخالفان کنونی رژیم خمینی به جمهوریخواه، سلطنت طلب، منادیان استقلال و آزادی، مدافعان وابستگی به قدرتهای جهانی، و... هر چند تا حدودی مبتنی بر واقعیت این تنوع در مجموعه این مخالفان، می باشد، لیکن بیانگر تقسیمات نهائی این مجموعه نیست. به همین جهت، با گذشت زمان، و به بیابان دقیقتر با پیشرفت مباحثات ضد "خمینی" انقضاها و همچنین جا بجا شیهای تازه ای پدیدار می گردند و یا حتی بین نیروهای به ظاهر متضاد، وحدتهایی در عمل، بارز می شود.

وحدت چندی قبل امینی - بختیار روحدایی اعلام نشده آنان، که عملا پس از سرو - صدای "شوراهای مشروطه خواهان" بر ملا گردید، تبلیغ نظرات و چهره های "نهضت آزادی" (که همیشه مطالب خود را با تأییدات موکد در مورد "خمینی" همراه می کنند) در صفحات روزنامه های به اصطلاح ضد "خمینی"، حتمی خواندن سقوط رژیم و در عین حال از خط "استحاله" دفاع کردن، و بالاخره، وحدت عمل بین کسانی که تا دیروز "کاردار وینیر" بودند و هنوز هم، خود را سخنگویان قطبهای متخاصم جوامع ایران می دانند، در اینجا و آنجا (مثلا در قضا یا ی کوی دانشگاه پاریس و یا محاکمه "هواپیمایان...") نمونه هایی است بیا نگر آنکه بسیاری از نیروهای موجود در مجموعه مخالفان رژیم خمینی، علی رغم سرو صدای بسیارشان، هنوز شکل نهایی خود را نیافتاده و یا بارز نکرده اند، و در نتیجه هنوز می توان، دور و نزدیک شدنهای تعجب انگیز دیگری را از اینان انتظار داشت. پاره ای از مواضع مشترک این نیروهای متضاد و به ویژه هم چستی آنان در ضدیت با "شورای ملی مقاومت" و نیروی محسوری آن، انتظار فوق الذکر را تأیید می کند، خصوصا برای ما که در همین دوره انقلاب ضد سلطنتی، دیدیم که ضدیت با نیروهای اصلی انقلاب، چگونه پاره ای از عوامل ساواک، امرای ارتش شاهنشاهی، مذهبیهای انجمن حجتیه، "کمونیست" های حزب توده، "اسلامی" های مدرن و پیمانی، وریش سفیدان نهضت آزادی و آلوده دامنائی نظیر "فلسفی"

و "فخرالدین حجازی" و بسیاری کسان دیگر را که تا دیروز دشمن یکدیگر بودند شانه به شانه در خدمت "خمینی"، به خشکاندن و سوزاندن دستاوردهای انقلاب مردم مشغول داشت. چنین صف بندیهای عجیب و غریب متضاد که منحصر به یک ودونمونه نیست، و این فقط خمینی نیست که همزمان از کمک نظامی و اقتصادی مجموعه متناقض اسرائیل، سوریه، لیبی، کره شمالی و آفریقای جنوبی و... برخوردار است...

از جمله مواضع مشترک پاره‌ای نیروهای متضاد، موضعی است که اینان در مقابل آن دسته از مراجع تقلید و روحانیون که مخالف خمینی قلمداد می‌شوند دارند. مغالطات نیروهای مورد اشاره با مخاطبین! روحانی...! خود که اکثر آنها نیز کجانبه و مواجبه با سکوت مخاطبین است، مدح و ثنای توخالی از اسلام با روحانیت، همسنگ قرار دادن روحانیت و سلطنت به عنوان دونه‌دیر پای جامعه ایران، اکثریت و اقلیت کردن روحانیت و دادن عنوان "اکثریت روحانیون" به مخالفان خمینی، و در مقابل، سران کنونی رژیم را مشتی روضه‌خوان! (نه آیت‌الله و مرجع و...) قلمداد کردن، و بالاخره، جعل و شاخ و برگ دادن به اصطلاح اخبار مبارزات موهوم این و آن مرجع روحانی برخد خمینی، و اقداماتی از این ردیف را شامل می‌شود.

هدف این مغالطات نیز شناخته‌است. اینان که شانس از سرگرفتن حاکمیت خود را در کروتجهیز و فعال کردن کهنه پرست‌ترین اقلش راجا معادیران (که به گمان اینان هنوز وجود دارند و گسترده نیز هستند، و از علمای اعلام نیز حرف شنوی دارند) می‌دانند، که چون گذشته باید آنان را از طریق تبلیغ توجه خاص حضرت "امامزاده داود" - به "شاهنشاه آریامهر" و خواب نما شدن حضرت "شاهزاده سید نصرالدین" و - سرگزاری مراسم نیم قرن سلطنت پهلوی، در کنار گنبد طلای "شاه عبدالعظیم" و هنگام "اذان ظهر" و تعظیم پرتیختر "شاهنشاه آریامهر" به گنبد مزبور - معجزات و کراماتی از این قبیل، تحمیل و توجیه و به زیر پرچم گردآوری نمود. برای این کار هم باید از چنان راهی و جهه دینی کسب کرد و از طریق تملق گوئیهای علی‌المعمول گذشته، و باج و خراجهای مربوطه، این حضرات علماء اعلام را، مانند ۲۸ مرداد ۳۲۵ همدست و همراه خود نمود و ضمناً از لوده دستی و مشارکت قبلی، در اقدامات ضد انسانی و ضد اسلامی رژیم سرنگون شده شاهنشاهی نیز، برائت حاصل کرد. بعضاً این به اصطلاح "اپوزیسیون" مدعی اسلام و مسلمانی، که را آنقدر شور و شایان می‌کنند، که پاسداران سنگدل "خمینی" را (که بی خیال مردم را می‌کشند و می‌زدند و بنا موسها را به عنان غنیمت، با بی عفتی هر چه تمامتر هتک می‌کنند) تحت تاثیر اشک عبادت‌های شایان آیت‌الله شریعتمداری، توبه می‌دهند که در آن واحد، هم از این وهم از آن دلربایی کرده باشند، و حتی شخص خمینی را دوشقه می‌کنند و شقه "بیان پاریس" وی را می‌ستایند و از شقه "ما وراء و ما دون پاریس" او می‌خواهند که با یک توبه...! حرش و بزرگی از سرگیرد. چنانکه اشاره کردم این جریانها هر چند نیروهای متضادی هستند در این امر اشتراک نظر دارند که بین "خمینی" و بخش دیگری از خمینی و همکاران و هم مسلکان وی خطی را (که خواهیم دید چقدر موهوم است) رسم می‌کنند و از آن طرف خط برای خود یاری گیری می‌کنند. این همان چیزی است که ممکن است جایگاههای "تعجب انگیزی" را در پی داشته باشد. شاید هم تعجبی نداشته باشد که در فضای شبهه‌خمینی ساخته‌ای، که نوکر "بی‌اختیار" بیگانگان، کشتاری رحمانه مردم را "دموکراسی ۳۷ روزه"

می‌خوانند و وزیر کا بینه "سپهبد زاهدی" مشروطه را پرچمداری می‌کند، کسانی بخواهند آزادی و استقلال و... را در بیخوله‌های "مشروع خواهان" جستجو کنند، و برای به دست آوردن دل آنان، مثنی مزاحم با خلاق پل پت مسلک و التقاطیون مارکسیست اسلامی را از سر راه زدوده و حتی اگر بتوانند سر به نیست کنند.

در هر صورت ما موظف خواهیم بود در مشخصات ختن هر چه بیشتر مرزا نقسلااب وضد انقلاب، اسلام و ارتجاع، مبارزه با خمینی و اعوان و انصار و مغالطه با اشباه و نظائر او، قدم برداریم و حق داریم روز بروز امیدوار تر و شادانتر باشیم. مگر نه که در این ایام از سوئی مقاومت علیه رژیم خونخوار "خمینی" هر چه شعله ورتر می‌شود و از سوی دیگر، شگردهای دشمن و پشتیبانان بین المللی و هم‌آوازان به اصطلاح ایرانی او شناخته تر و کم اثرتر می‌گردند. در راستای این وظیفه، و در این نوشته، جریانهایی از مخالفان خمینی که موضع خود را "اسلامی" می‌خوانند مورد بررسی قرار می‌گیرند.

چقدر با خمینی بیگانه اند؟

در این بررسی هرگز آن دسته از "مدعیان مسلمانی" که اساساً دروغگو هستند جسدی گرفته نمی‌شوند. منظور "مشروطه" طلبانی هستند که از ذکر آزادی، دموکراسی، اسلام و... هرنام دیگری که آرمان مقدسی را بیان می‌کنند فقط بیک منظور دارند و آن هم به جوی بازگرداندن آب رفته حاکمیت منقرض شده خویش است. اینان را هیچکس و از جمله خودشان، در این ادعاها جدی نمی‌گیرد و بنا بر این، در این نوشته هم به اسلام - خواهی اینان، که گاه به گاه، ادعایش را می‌کنند، کاری نداریم.

در اینجا به کسانی می‌پردازیم که در حال و گذشته خویش، بهر حال از اسلام و شعائر آن (با هر درک و تعریفی که داشتند) جدی سخن گفته‌اند و اکنون در موضع مخالفان خویش با خمینی نیز به دفاع از اسلام به خمینی خرده می‌گیرند. این مجموعه مسلمانان مخالف خمینی را از نزدیکترین، تا دورترین گرایش، در مقایسه با "خمینی" چنین می‌توان دسته بندی کرد:

۱- کسانی که در برداشتهای خود از اسلام، با خمینی اختلافی ندارند. خود همان عقائد را تبلیغ کرده و به همان روش و شرائع پایبندند. تفاوتشان با خمینی، که آنرا مایه غیر اسلامی نامیدن اعمال و رفتار وی ساخته‌اند، اختلاف در آهنگ و شتاب خمینی در اجراء چیزی است که همانند این دسته از مخالفان، آنرا اسلام می‌نامد. بارزترین نمونه این نوع مخالفان خمینی، "شریعتمداری" است. نامبرده نیز در میان مراجع تقلید و آخوندهای سالخورده و "خارج رژیم" نمونه منحصر به فرد نیست. این نسوع مخالفان "خمینی" بیشتر بر سر سهیم شدن قدرت به اختلاف رسیده‌اند، و سروصدایشان عمدتاً با تحکیم قدرت حزب جمهوری و آخوندهای "روحانیت مبارز" (یعنسی تشکلی آخوندی کا ملا و ابسته به خمینی) آغاز گشته و معمولاً در حد گله‌گزاریه‌های درون اندرونیهای خانه‌های خویش و در گوش این مرید و آن مرید محدود مانده‌است (هر چند که باره‌ای از رادیوهای معلوم الحال، بعضاً از آنان کاسونهای مبارزاتی علیه رژیم ساخته‌اند) در میان این گرایش مقدس مآبانی نیز به چشم می‌خورند که چون نتوانسته بودند خمینی را درک کنند، گمان می‌کردند که وی از اصول مورد قبول "علماء اعلام" انحراف حسته و حتی کمونیست شده‌است، غافل از آنکه این رهبر "مستضعفان جهان..."

آنقدر رند است که حتی اعضای فرمایشی شورای به اصطلاح انقلاب خویش را، تشنه از چشمه برمیگرداند و آنقدر با "مجلس" و "شورای نگهبان" خویش به بازی میپردازد که نتیجه کار، یک مواز مقررات اسلام عزیز! (فقه رایج) کم و زیاد نشود و هر چه بند "ج" و "د" است، از ریشه کنده شود.

۲- دسته‌بندی کسانی هستند، که اسلام را مجموعه عقاید و شعائر و اخلاقیات می‌شناسند که در خارج از چارچوب زندگی خصوصی و فردی اشخاص، میدان عمل ندارد. اینان که در رابطه با خدای خویش، بعضا کوششهای عارفانه و ظریف را آرزو می‌کنند، در زندگی اجتماعی در تمایلات و دستجات گوناگونی، می‌توانند جای گیرند. مسلمانانی که بعضا خیلی دواتشه، بین دین و زندگی اجتماعی مرز می‌کشند از این گرایش هستند، بعضا چنین مسلمانانی را می‌توان شدیداً منفعت‌گرا (و بادیه‌پرچم) یافت. عناصر مذهبی که در میان امرای "ارتش شاهنشاهی" و حتی شکنجه‌گران "ساواک" یسافست می‌شدند و در عین حال در هیئت و مسجدی فعالیت داشتند و یا در سطح پیشرفته‌تر در انجمن ضدیهایی (حجتیه) عضو بودند، از این قبیل هستند. فریاد و اسلام! این حضرات نیز، گاهی در مخالفت با خمینی به گوش می‌رسد. پیدا است که اینان با هر جریسیان اسلامی که به امر ما معبرند از هر چند بسیار مترقی و پیشرفته‌تر با شدرا بطنه عقیدت‌سوی (از موضع اسلام!) نخواهند داشت و چنین جریانی‌هایی را منحرف خواهند دانست. چنین تمایلی در حوزه‌های آخوندی هم یافت می‌شود.

۳- گرایش بعدی که می‌توان به عنوان مسلمانان مخالف رژیم خمینی نام برد، طیفی از تمایلات مختلف هستند که شعاعهای کناری آن در درون خود رژیم و یا نزدیک رژیم (مانند "نهضت آزادی") قرار دارند. مشخصه این طیف آنست، که با اتکاء به بخشی از متون و تاریخ اسلام، که مورد اعتنا و توجه بینش آخوندی قرار نمی‌گیرد برداشتهایی از اسلام به دست آورده و ارائه می‌دهند، که متفاوت با برداشتهای رایج و حوزه‌های بوده و بعضا کاملاً با آن متضاد است. این طیف به خاطر همین وضعیت استنادهای متفرقه به اسناد و متون، هر چند بعضاً می‌توانند گرایشهای اجتماعی مترقی را مورد حمایت قرار دهد و یا خرافه‌های جا افتاده‌ای را، بی اعتبار گردانند، ولی به لحاظ نداشتن پایه‌های عقیدتی متفاوت از بینش آخوندی و روش و چارچوبهای مشخص شده‌ای که به مثابه منطق برداشتهای اسلامی عمل کند، در معرض راست و چپ افتادنیهای متوالی قرار دارد و در درون خود نیز نمی‌توانند یک جریان فکری استخواندار و مستحکم ایجاد کنند و به همین دلیل عناصر وابسته به این طیف عقیدتی را در مراکز رهبری کننده حاکمیت کنونی (و دولت مکتبی) تا پیرامون سرسختترین جریان‌های اپوزیسیون "خمینی" می‌توان یافت. روش اسلام شناسی این گرایش در عمل، همان روش حوزه‌های (اصول فقه) است، هر چند که به کارگیرندگان این چنینی روش یاد شده ظاهراً به آن معترض باشند. این خصیصه مشترک با حوزه‌نشینان را، حتی در انتشارات ضد حاکمیت و صد ارتجاعی این گرایش به وضوح می‌توان دید. قرار گرفتن وابستگان این طیف، در صفوف مخالفان "خمینی" هر چند بسیار گرامی و مغتنم است، لیکن نسبت به استقامت و آسیب‌ناپذیری اینان (خصوصاً در هنگامه‌های تند، مانند ما جزایهای سال ۵۴) نمی‌توان اطمینانی داشت.

۴- چهارمین جریان اسلامی مخالف "خمینی" که تشکل عمده و جدی مخالفین وی را

تشکیل می‌دهد، به علت دوری جدی از اندیشه و روش آخوندی، سخت‌ترین سرگذشت را تا رسیدن به مرحله مقبولیت توده‌ای کنونی، پشت سر گذاشته است. این جریان که از نحوه اعتقاد به "توحید" (پایه‌ای ترین عقیده مذهبیهون)، تا تفسیر خاص خود، در مورد جا معه و تاریخ، از بینش مذهبی آخوندی و رائج جدایی یافته است، در روش-شناسی نیز راه متفاویتی پیموده است به گونه‌ای که کمتر شباهتی میان این جریان و مذهب ارائه شده توسط روحانیون می‌توان یافت. و این جدایی آنوقت عمیق‌تر می‌نماید که جریان مورد بحث در همه آثار اسلام در جستجوی جوهر و آرمان توحیدگرایانه بوده و اشکال سنن و شعائر را در رابطه با جوهرها و آرمانها، اعتبار می‌دهد در حالی که بعکس در همه گرایشهای ذکر شده دیگر، پوسته سنن و آداب است که سخت مورد توجه قرار دارد. پیروان گرایش چهارم منطوق هیچ متن و سندی را بدون آنکه جایگاه و اهمیت آن را در ارتباط سیستماتیک "اندیشه اسلامی - توحیدی" در یابند ملاک عمل قرار نخواهند داد و به همین دلیل است که مانند آخوندها، به مشکل (فقدان ویات تعارض ادله) گرفتار نمی‌شوند و کارشان از مجرای طبقات رجال حدیث (طبقه بندی کردن راویان به لحاظ تشیع و سنن و راستگویی...) حل و فصل نمی‌شود.

برجسته‌ترین نماینده این جریان "مجاهدین خلق" هستند، که سالها قبل از آنکه آخوندها به حکومت برسند و چنین بساطی را از ظلم و اجاف و تبه‌کاری و خونریزی، پهن کنند، با آنان به مبارزه نظری دست زده بودند و لقب مارکسیست اسلامی، التقاطی و منافق را، از آنان و همگرایان (عوامل شاه و خمینی) دریافت نمودند، و هنوز نیز "لقابی" اینگونه را از این و آن بوق و ورق پاره سلطنت طلبها و جمهوریخواهان با همان خلق و خوی دریافت می‌نمایند.

احتیاج به توضیح ندارد که معنی شرح این تقسیمات، این نیست که تک تک کسانی را که با داعیه اسلام یا "خمینی" مبارزه می‌کنند حتماً و دقیقاً در یکی از گرایشهای چهارگانه که شرح داده شد، بطور نهایی جایگیر شده‌اند چرا که صرف نظر از تغییرات مثبت که در مواضع هر کسی، در اثر تعمیق و پیشرفت جنبش ممکن است پدید آید، هنوز گویی دوره کلی گوئیهایی که مبین بنیاد اندیشه نیست پایان نگرفته است و کسانی را می‌توان سراغ داشت که هنوز ما به التفاوت جریانیهای مختلف اسلامی را چیزی در حدود اخلاقیات می‌پندارند و به تناقضهای اندیشه خویش نیز بر خورد نکرده و بدان بهاء نمی‌دهند.

مضمون دل بستن به "روحانیت" ضد خمینی

با توجه به تشریح هر چند مختصر از جریانیهای مختلف "اسلامی" می‌توان به این سوال پاسخ داد که چرا بعضی از این جریانها و یا عناصر وابسته بدان، هنوز به روحانیون و مراجع تقلید چشم دارند. این نه به این دلیل است که اینان در میسان رقبای حوزه نشین خمینی، (با اظهارات رقیبی که بعضاً در رد "ولایت فقیه" می‌فرمایند) سخنگویان آزادی و حاکمیت مردم را یافته باشند. هر چند می‌خواهند چنین بگویند و بعضاً نیز قبلاً، برای خود "خمینی" با آن همه درسها و نوشتجات منتشر شده، "مواضع دموکراتیک"، باور کرده و یا آفریده بودند و تبلیغ می‌کردند، ولیسی چگونه می‌توان باور کرد که جریانیاتی که آن همه مقاومت و نشا روایش را دیگران را

کافی برای قبول آزادیخواهی نیروهای "مقاومت" نمی‌دانند و به قول معروف از دروازه نمی‌توانند عبور کنند برای اوقات تلخیهای رقیق "حضرات علماء اعلام" اینهمه بها قائل شوند؟ ولی با اینهمه خوبست در اینجا توضیح دهیم که به فرض اگر کسی از سراسری دل خوش می‌دارد که کسانی از علماء اعلام مخالف "ولایت فقیه" هستند و باید آنان را گرامی داشت و از نفوذشان برای کسب "آزادی" و حاکمیت مردم استفاده کرد، از اشتباه بدر آید. قبل از شرح مطلب خوبست توضیح دهیم که نظراتی که در پی می‌آید مربوط به ما حین نظر آن رسمی و پذیرفته شده حوزه‌هاست که تمام مسی آخوندهای سالخورده و مراجع تقلید را در بر می‌گیرد. هر چند تمام افراد معمم و مقیم حوزه‌های علمیه و یا تحصیل کرده‌های آنجا را در بر نمی‌گیرد، می‌دانیم که نمونه‌هایی از گرایشهای ۲ و ۳ و ۴ که شرح داده شد، در حوزه‌ها نیز (البته مغلوب و حتی مخفی) یافت می‌شوند و به ویژه وابستگان به گرایش چهارم، عناصری مومن و پرشور و رو به گسترش را در بر می‌گیرند که تا کنون در صفوف "مقاومت مسلحانه" شهدای گرانقدری نیز، به خلق و انقلاب تقدیم کرده‌اند.

حدود اختلاف روحانیون و مراجع تقلید در مورد نظریه "ولایت فقیه"

روحانیون رده اول، هر چند در مورد نظریه "ولایت فقیه" ظاهراً با یکدیگر اختلاف دارند، لیکن این اختلاف چنانکه توضیح داده می‌شود ابداً اساسی نیست. این آیات عظام... صرف نظر از آنکه در منشها و اخلاقیات خود هیچ علامتی، حاکی از احتسار مبنی آزادیهای اساسی (و به ویژه آزادی اندیشه و بیان) نشان نمی‌دهند، در مسئله "ولایت فقیه" نیز مخالفتشان با خمینی، بر سر مسئله آزادیهای یاد شده نیست و در "نا مشروع شناختن حاکمیت مردمی" با خمینی اختلافی ندارند، موضوع اختلاف همانطور که ملاحظه خواهد شد چیز دیگری است. می‌دانیم که خمینی، برای بیان ضرورت "ولایت فقیه" مقدمات زیر را به کار می‌گیرد

الف: خداوند برای همه شئون زندگی انسانها احکامی تعیین کرده است که توسط فقیه استخراج می‌شود و برای همگان و همه زمانها و مکانها ثابت و ولایت غیر است.

ب: اجراء این احکام (که تکلیف خدایی است) بدون در دست داشتن حاکمیت میسر نیست.

ج: پیغمبر اسلام و پس از او ائمه شیعه به ترتیب هر یک در زمان خود ما مورخداوند برای به دست گرفتن زمام حاکمیت بوده‌اند.

د: ائمه برای زمانهای غیبت خویش "فقهای شیعه" را به عنوان "قاضی شرع" و حاکم شرعی (به نیابت از امامان) تعیین کرده‌اند، تمام فقهای شیعه در دوره‌های مختلف و از جمله فقهای معاصر، در بندهای (الف) و (ب) و (ج) و بخش "قاضی شرع" بند (د) به اتفاق آراء با یکدیگر موافقت دارند. آن دسته از فقهاء نیز که با حکومت نیابتی از پیش تعیین شده فقیه (ولایت فقیه) موافق نیستند، اولاً در مسووضوع "حاکمیت" موضع فقهی دیگری بجای "ولایت فقیه" ندارند و هیچ نوع حکومتی را، از موضع فقه، قانونی و مشروع نمی‌شناسند. و اگر با نوعی از حکومت و یا حکومت معینی سرکنار آمدن دارند، از موضع ضرورت، تقیه و یا انتخاب بین بد و بدتر است (مراجعه کنید به نظرات نا ثینی در حمایت از مشروطیت در مقابل استبداد). ثانیاً،

پرداختن به پاره‌ای از امور عمومی (اجرای حدود شرعی، دفاع، سرپرستی صفار و محجورین، سرپرستی موقوفات و اموال بدون مالک و...) را انحصاراً حق فقیه می‌دانند. ثالثاً، اعتباری را که به اتفاق آراء برای "قاضی شرع" می‌شناسند بیا "ولایت فقیه" مرزی بسیار شکننده و رقیق دارد، که نه تنها پذیرشی نسبت به حقوق حاکمیت مردم ندارد، بلکه دقیقاً "فقیه قاضی" را در موضع حاکم حکومتها قرار می‌دهد، بدون آنکه مسئولیت حاکمیت را از وی بخواهد.

قدرت و اختیارات "فقیه قاضی" یعنی قاضی شرع

این بخش از نوشته مطالبی است که به یک مضمون هم‌دریگی از جدیدترین مجموعه‌های فقهی (جلد دوم - تحریر الوسیله) و دریگی از معتبرترین و مشروحترین ماخذ فقهی (جلد ۴۰ جواهر الکلام، چاپ بیروت) آمده است. مولف جواهر این نظرات را تحقیقاً و به نقل از فقهاء معروف قدیمتر (علامه، محقق، شهید) نظرات اجماعی (اتفاق آراء) فقهاء شیعه معرفی می‌کند. فهرست این نظرات از این قرار است:

- ۱- قضاوت (ولو در مورد موضوعات کم‌اهمیت) جز برای مجتهد (فقیه) عادل و حائز شرایط فتوی ممنوع است.
 - ۲- ارجاع داوری به هر قاضی که واجد شرایط فوق نباشد ممنوع است. اگر بنا ارجاع به چنین قاضی (فاقد شرایط) خسارت بر حقی نیز گرفته شود نا مشروع می‌باشد (مگر در شرایط "عسر و حرج").
 - ۳- اگر فقیه جامع‌الشرایط حکمی صادر کرد (هیچکس و از جمله) هیچ فقیه دیگری حق تجدید نظر در آن ندارد.
 - ۴- فقیه قاضی (قاضی شرع) باید بالغ، عاقل، مومن، عادل، مجتهد کامل، مرد، حلال زاده و در شهر محل اقامت و نزدیک آن، داناترین فقیه باشد.
 - ۵- قاضی شرع، می‌تواند طبق تشخیص خود و بدون توجه به شهود و یا اقرار و یا قسم قضاوت کند (بجز در مورد "حدود").
 - ۶- اگر حکمی از سوی "قاضی فاقد شرایط" صادر شد، قابل تأیید و اجرائیست، هر چند درست صادر شده باشد.
 - ۷- اگر برده و واجد شرایط فوق باشد (طبق نظر درست‌تر) می‌تواند قضاوت کند، ولی زن به هیچوجه حق قضاوت ندارد.
 - ۸- اگر اهالی یک منطقه کسی را به قضاوت برگزینند، در صورتیکه آنکس واجد شرایط فوق الذکر نباشد، حق قضاوت ندارد.
- ملاحظه می‌فرمائید که به اتفاق آراء فقهاء اعم از موافقان و مخالفان خمینی، فقیه چه اختیاراتی دارد و چگونه همه شئون زندگی مردم به وی مشروط می‌شود، بگونه‌ای که اگر مردم حق خود را بدون دخالت وی بگیرند، ناحق و نا مشروع کرده‌اند. آیا این موقعیت با موقعیت "ولی فقیه" در سلب حاکمیت مردم و نمایشی کردن همه مقامات و مناصب انتخابی و غیرانتخابی فرقی دارد؟ جز آنکه فقیه "قاضی" چون اسما حاکم نیست می‌تواند غیر مسئول باشد و وجیه‌المله تر بر مردم حکمروایی کند؟ آیا جز آنست که هر مقام حکومتی می‌تواند توسط وی به صورتی غیر قابل تجدید نظر،

"فاسق" و ناصالح اعلام شود و حتی مجازات شود؟

به این ترتیب ملاحظه می‌فرمائید که بین فقهای طرفدار ولایت فقیه و فقهای به اصطلاح مخالف، چقدر هماهنگی نظری وجود دارد، به گونه‌ای که هر دو دسته حاکیست ملی را که بخواهد چارچوبی برای اختیارات "فقیه" قائل شود، نا مشروع می‌شناسند، البته با بیانه‌های اندکی متفاوت. بنا بر این روشن است که چشمداشت به حضرات علمای اعلام...! آنهم با ادعای آزادیخواهی و عدالت‌طلبی، (اگر از سرجهل و ناصالح آشنایی به نظرات و مواضع آنان نباشد) چقدر نا شرافتمندانه و ضد مردمی است. عناصری چون وابستگی خانان پهلوی و امثال امینی و... حتماً روی تجربه گذشته خویش که همواره فقهای چندراروزی خورخوان یغمای دستگاه قدرت خسوییش داشته اند حساب می‌کنند و می‌دانند که این بار هم، بما نند تجربه‌های قبلی، فقها را چنان رام خواهند کرد، که خاصیتی (جز همان تحمیق و توجیه و هدایت (!) لایه‌های عقب مانده اجتماعی به سوی مسلخ قدرت اینان) نخواهند داشت. اینان همانگونه که هر "خان" کوچکی آخونده را زینته‌المجالس خویش و جزء اسباب سروری می‌شناخت، برای خان خانان (شاه) نیز بزرگترین آخوندها را جزء بساط و تشریفات حکومت قرون وسطایی سلطنتی می‌خواهند و بدان نیاز هم دارند. ولی دعوی آزادی و استقلال و عدالت و آرمانهایی از این قبیل کجا و چشمداشت به "مراجع ارتجاع" کجا؟

چنانچه در اوائل این نوشته اشاره شد، مواضع متناقض این چنینی می‌توانند علامت جا بجا شیهای "تعجب انگیز" باشند. باید اینجا افزود، که اهمیت این چنین تغییراتی، با توجه به عزم و آگاهی "مقاومت مسلحانه" در مقابل خمینی، چندان بزرگ نیست، چون این مقاومت را هنمای عمل خویش را از لابلای "ان قلت قلت" پرتزلزل و تردید ما حیان مواضع متضاد، بدست نمی‌آورد. در عین حال چه بهتر که هیچکس، در پاسخ رویاهای خویش، دچار شتابزدگی در دل بستن به اظهار مخالفتهای (باری به جهت) بی مایه و پایه رقبای خمینی نگردد و این جماعت را قبلاً از جلوس در زیر درخت "نوفل لوشاتو" در کتب و آثار، و استدلالهای رسمی بشناسد، تا نوبت به پذیرش "استحاله" خمینی قم و نجف، به خمینی "پاریس" نرسد. ای کاش بخش کنندگان لقب "امام" و... قبلاً نیز می‌توانستند به هوش باشند که جوهر سخنان خمینی، با مفهوم ترجمه‌های بزرگ شده از سوی خودشان چقدر جدا می‌دارد، تا کارشان بدانجا نکشد که به فریفته نشده‌ها، برجسب "منافق" بچسبند. که اگر در برهان پاشنه بگردد، باید باور کرد که، هنوز قطب ارتجاع کارآئی دارد و محصول تلخ جاذبه ارتجاعی آن را با یادانتظار کشید. اینهمه در صورتیست که چنین کشتی تبدیل به یک "عادت زشت" نشده باشد، و گرنه پند گرفتن از گذشته محال خواهد نمود، لابد شما هم از مضمون "دعوت به قیام" ریش سفیدان "نهضت آزادی" مطلع شده‌اید. این دیگر یک اشتباه سیاسی نیست، بیماری "قمر" شدن است قمری از اقامت شاخ و دم‌دار جاذبه امام خمینی... چرا "شریعت‌مداری" "خوئی" و... چنین اقماری را به دور خود به گردش در نیاورند؟

در پایان هر چند اشاره وار، یادآوری می‌شود که، اگر چه در بیان هم‌آهنگی نظرات فقهاء عظام! از قدیم و جدید و اهل "ولایت فقیه" و غیره تا حدی مشروح و حترقلم زده شد، امکان آن نیست که به تشریح روشنی از نظرات اسلامی مخالفین جدی این حضرات و در

همین نوشته پرداخته شود.

فقط باید گفت طبق تعالیم قرآن این عادلانه بودن قضاوت است، که کمال اهمیت را دارا است، و نه جنس و صنف قضا که مرد یا زن و آخوند یا غیر آخوند بسودن قاضی و شاهد و... ملاک ملاحظیت باشد. صلاحیت قضایی کسانی که از طرف شخص "رسول اکرم اسلام" نیز گواهی شد، با هر معیار که صورت گرفته است، بر اساس فقا هت و اجتهاد و... آنان نبوده است. به امید آنکه بتوانیم بیان معتبر اسلام و قرآن را در این زمینه هر چه روشنتر و مشروحتر، در اختیار خوانندگان قرار دهیم.

واقعیت ندارد، یکسان می‌بینند. تمثیلی ظریف ولی من غیر عمداً از زندگی دهه‌سی تا چهل. تمام این ظرایف در دو سه جمله کوتاه و تراشیده و بسیار ظریف بیان می‌شود. نیش حیرتی بر قلب بسیاری که به داستانهای عادی عادت داشتند، اوج و حضیض و پایان و با طرح و توطئه قصه‌نویسی معمول به طور کامل کنار گذاشته شده بود. دستورالعملهای داستان نویسی آن روزگاران چنین بود که مثلاً قهرمان داستان بعد از صبحانه، و جروبخت در خانه راهی بیرون می‌شود و حادثه‌ای پیش می‌آید و فرجام این داستان به تلخی است یا به شیرینی... در داستان بهرام صادقی به ظاهری نیست. اما گره محکمتری هست. در ماندگی آدمی در شناختن تصویر خویش. در شناختن خویش، از دست دادن نه تنها هویت وجودی که حتی هویت حضوری.

کار اصلی بهرام صادقی با یک چنین تلنگر کوچکی شروع شد. و بعد مثنی شد بربیک طیل نا پیدا که ظنین غربی در روح آدمی زادداشت. بسیاری را به تامل واداشت و او بی آن که بخواهد، جای پای محکمی پیدا کرد. هر قصه‌ای که از او چاپ می‌شد مسئله پیچیده‌ای را به صورت ساده مطرح می‌کرد. تک تک آدمهای ساخته و پرداخته او در کوچکی و با زاویه‌ها حضور داشتند، همسایه و قوم و خویش و همکار و رفیق و دوست و آشنای هم بودند، همه هم‌دیگر را به ظاهر می‌شناختند، ولی نه به آن صورتی که بهرام صادقی نشان می‌داد. مهارت او، در حمل و نقل اشخاص به اتاق تشریح یا اتاق "پرتونگاری" بود، او از پشت یک صفحه پوست و گوشت و رگ و پی آدمی را کنار می‌زد، لخت می‌کرد، کار او از درون شروع می‌شد، نمایش جمجمه و اسکلت هر آدمی، آن چنان که هست. و بعد بیرون کشیدن گنداب‌های تجربه‌های عبث از زندگی پوچ و بی معنی، و بازنمایی گوله‌ها بر زحمت بیهوده در عمر کشی و روزی را به روز دیگر دوختن و به جای بی نرسیدن و آخر سرا فلاس و پیوسیدن.

یک چنین زندگی سرگشته را بیشتر طبقه متوسط داشتند. و دست مایه کارهای بهرام صادقی نیز طبقه متوسط بود، کارمندان، آموزگاران، دلان، پیروپاتالهای حاشیه‌نشین، فک و فامیلشان، آدمهای ورشکسته، ورشکسته‌جسمی و ورشکسته‌روحي. توهین و تحقیر شده، مدام در حال نوسان، نوسان بین بیم و امید، بین امید و ناامیدی. دلزده و آشفته حال که با شادیهایی کوچک خوشبختند و با غمهای بسیار بزرگ آن چنان آشنا و اخت که خم به ابرو نمی‌آورند. فضای قصه‌های او انبانی است انباشته از یک چنین عناصر کبود و بیخ زده، به احتمال به نظر عده‌ای آدمهای قصه‌های بهرام صادقی یک بعدی به نظر بیایند، درست مثل تصاویر فیلمهای کارتونی. در حالی که مطلقاً چنین نیست، او با چرخاندن مدام این آدمها، و جاداد نشان در مواضع مختلف، بخصوص حضور مداومشان در برابر هم، تصویر بسیار دقیقی از یک جامعه را کدوبی معنی ارائه می‌دهد. نمونه‌اش داستان "عجاب انگیز" "سراسر حادثه". داستان بی‌حادثه‌ای که پراز ما جراست. و ماجراها تماماً بی معنی و پوچ و مضحک. یا در قصه‌های با عنوان "سنگر و قمع‌های خالی". و یا در فصل اول داستان "ملکوت" حلول یک جن در جسم و جان یک آدمی زاد متوسط الاحوال، یعنی در معده یک کارمند ساده. بعد معده شوری و بیرون کشیدن جن از معده. بدین سان نه تنها آدمهای از خودرها و بیگانه و تسلیم که موجودات دیگری نیز در داستانهای او حق حضور پیدا می‌کنند، برابری تمام جانوران لاشعور با آدمهای تسلیم شده به زندگی روزمره و معمولی. و گاه در حاشیه

بهرام صادقی

غلامحسین ساعدی

اولین داستان بهرام صادقی در مجله "سخن" چاپ شد. داستانی به ظاهر تلخ و خشک، با زبان نرم و عبوس ولی با توصیف‌های ریز و دقیق. برانگیختن گنجی و حیرت خواننده، در حضور مسجد و تابت و مرده‌ای به ظاهر پیدا ولی نا پیدا. و شک و تردید که آیا این خود مرده است که در مجلس ختم خویش حضور بهم رسانده یا نه. آنهم با یک ابهام ملایم. بی هیچ گزته برداری از سبک و سیاق معمول رایج در داستان نویسی آن روزگار. رگه‌های کوچکی داشت از حالت انتظار که بیشتر در قصه‌های پلیسی دیده می‌شود.

نویسنده تازه‌ای پا به میدان گذاشته بود. شاید هم کسی حدس نمی‌زد که پشت این نقاب نا آشنا، از راه رسیده‌ای پنهان شده با کوله‌باری از طنز و هزل، نه به معنای طنز متداول یا هزل مرسوم و پذیرفته شده، یعنی ساده و گذرا. نویسنده‌ای پیدا شده که گریه و خنده را چنان ظریف بهم‌گرفته خواهد زد که بصورت پوزخندی شکوفه کند. نه به سبک گوگول یا مایه گرفته از کارچخوف و دیگران. انگشت روی نکته‌ای خواهد گذاشت و دنیای تازه‌ای را نشان خواهد داد که کم‌کسی آن را می‌شناخته.

در داستان کوتاه بعدی بهرام صادقی نقاب از صورت برگرفت. حضور یک مشتری در یک عکاسخانه معمولی. برای دریافت عکسی که چند روز پیش از او گرفته‌اند. عکاس و مشتری هر دو گنجند. متحیرند. و نمی‌دانند و نمی‌فهمند که کدام یک از عکسها، عکس مشتری است. نه عکاس می‌فهمد، نه صاحب عکس. مدام در تردیدند و وقتی تمام عکسهای موجود را زیر و رو می‌کنند، به عکس یک ساختمان می‌رسند و بعد از بحث کوتاهی هر دو به این نتیجه می‌رسند که این عکس هم مال صاحب عکس نیست. یک تردید ظریف. شکاکیت در تمیز آدم و ساختمان. هر دو صاحب چشم و گوشند. ولی در تشخیص عاجزند. هیچکدام گرفتار توهم نیستند. هیچکدام آشفته حال نیستند. هر دو آدمهای عادی هستند. اما در یک دنیای "آشفته" زندگی می‌کنند. دو چشم‌گاه دو گونه می‌بینند و گاه آنچه را که

قضا یا اشیاء بیجان نیز جان می‌گیرند ساعت‌های کهنه، کتابهای روه‌م ریخته، درهم آمیختگی و ترکیب همه این عناصر است که یک مرتبه فضای داستانی نهایی بهرام صادقی را شکل تازه‌ای می‌بخشد. "صوخیال" در زمینه‌های بسیار متنوع است. بدین سان بود که او یک نمونه استثنایی بود که با محک‌های عادی نمی‌شد عیار نوشته‌هایش را سنجید.

بهرام صادقی قصه نمی‌ساخت و نمی‌بافت که روی کاغذ بیاورد. او کاغذ و مداد بدست می‌گرفت و با اولین جملاتش قصه در نوشتنش نطفه می‌بست. در او ایل و واسط قصه‌اش نمی‌دانست که فرجام کار به کجا خواهد کشید. شگرد کارش این نبود که با یک برگردان مثلا دراماتیکی کار را به آخر برساند. اغلب با یک حرکت غیرعادی ولی ساده به پایان قشیه می‌رسید. مینیا توریستی بود که حاشیه کارش را می‌شکست و ادامه تخیلاتش را از تشعیر بیش ساخته شده بیرون می‌کشید و با یک رنگ ملایم یا یک گره، خودش را از چنگ آفریده‌ها نجات می‌داد.

در آثار بهرام صادقی، حادثه اصلا مهم نیست. کشمکشها پوچ و بی معنی است. درگیریها تقریبا به جایی نمی‌رسد. آنچه مهم است، فضا است. قالیبافی بود که زمینه برای اهمیت داشت، با انتخاب رنگ زمینه، نقش و نگار دلخواه را بر می‌گزید. بدین ترتیب او یک بدعت‌گذار برجسته در قصه نویسی معاصر ایران است. اهل نقد با قالیبافی از پیش برگزیده نمی‌توانند سراغ کار او بروند.

در بر خورد با یک اثر اگر یکی از حواس خواننده بیشتر حساسیت نشان می‌دهد، کارهای بهرام صادقی بیشتر محرک حس لامسه است، حسی غریب و نا آشنا، کنجکاو و تازهای برای لمس یک محیط تازه. با توجه به این نکته است که می‌شود توجه بیش از حد او را به داستانهای پلیسی دریافت. بهرام صادقی مدام رمان پلیسی می‌خواند، جاذبیت داستانهای پلیسی برای او بیشتر به خاطر پوچی آغاز و پوچی فرجام بود. با سگرمه‌های درهم رفته، درسکوی این دکان و بیادکان، بیاد این قهوه‌خانه و آن قهوه‌خانه می‌نشست و یک رمان پلیسی را به پایان می‌رساند و با نیم لبخندی می‌گفت: "چیسزنی نداشت، خیلی خوب بود که اگر در وسط قضا یا راه‌ها می‌کرد."

تعجب می‌کرد که چرا "کار آگاه مگره" مدام این دروآن در می‌زند، بهتر نیست ساعتی هم بنشیند، و بارانی سیاهش را روی سر خود بکشد و بقیه ماجرا را به امان خدا بسپارد؟ بیهوده نباید جلوتخیل و کنجکاو خواننده را گرفت. لقمه جویده که طعم ندارد. زمانی قرار بود که "انتقاد کتاب" شماره ویژه‌ای درباره رمان و داستان پلیسی منتشر کند. کارنشر "انتقاد کتاب" را من به عهده داشتم. عده‌ای از آشنایان علاقمند بسمه‌ایین شیوه کار دور هم جمع شدند. بدون حضور بهرام صادقی این امر اگر نه ناممکن که ناقص از آب در می‌آمد. با هزار زحمت پیدایش کردیم و در خانه‌ها ملو جمع شدیم. شب بی نظیری بود، تمام صحبتها ضبط می‌شد، و هر وقت نوبت بهرام صادقی می‌رسید، نکته‌های بسیار ظریف و تازه‌ای را بیان می‌کرد که بی استثناء همه برداشته‌های خودش بود. نکاتی را که نه کسی جایی شنیده و نه جایی خوانده بود. یک نوع برداشت خاص بهرام صادقی با تلفیقی از دنیای خودش و ادبیات پلیسی فرهنگی و قصه‌های عامیانه خودمان. انگار که راجع به ادبیات تطبیقی صحبت می‌کند، گوشه‌هایی را می‌گرفت و بازمی‌کرد که برای همه تازگی داشت، جلسات بعد حضور نداشت، و محورا اصلی رنگها رنگ باخته بود. و

بدینسان حیف و صدحیف که کار به پایان نرسید و هم چون بسیاری از کارهای انجام شده نشده، معوق ماند و منتشر نگشت. او با عدم حضور خود در جلسات بعدی، نشان داد که پایان مهم نیست، مهمتر آن که شب صحبت درباره داستانهای پلیسی نباید پایان ویا فرجامی به سبک رمان پلیسی داشته باشد. جوهر بیشتر آثارا و با چنین بینشی ساخته و پرداخته شده بود.

بهرام صادقی در گذر از هزار توی تخیلات غریب خویش، به فضاهای دیگری هم می‌رسید، علاقه عجیبی به قصه‌های عامیانه داشت از اسکندرنا مه و داریاب تا مه و حمزه نا مه و امیر ارسلان گرفته تا شیرویه تا مدار. از اینها هم بهره می‌جست و دقیقاً به شیوه خودش، قهرمان یکی از داستانهای برجسته او، عیاری است در آمده از خمیازه قرون و اعصار که به کارهای محیر العقول دست می‌زند ولی آخر سر با دو چرخه‌ای در گوشه‌ای نا پدید می‌شود. جابه‌جا کردن مهره‌ها، برای ساختن یک فضای تازه، و پیوند بین آنچه بوده و هست.

جدا از یک چنین استثناهایی، مثلا قصه‌ای که به ظاهر درباره شیخ بهایی نوشته و رنگ و بوی خاص اصفهان را دارد، بهرام صادقی دقیقاً نما یثغر طبقه متوسط و سرگردان و سردرگمی بود که همه بلا تکلیفند و نمی‌دانند که به کجا آویزان هستند. نکته مهم کار او در اینجا بود که فی المثل زندگی یک کارمند در استان او، با همه راز و رمزش نکته دیگری داشت، نه تنها خود تسلیم شده بود که بختک حاکم نیز بر او سوار شده بود. ولی همه معصوم و بیچاره، مجال شده، با این که استعداد کافی برای زندگی بهتر در ادو لی دست و پایش را با تار عنکبوت بسته‌اند. بهرام صادقی خواننده‌ها را تا یک چنین مرزی می‌کشاند و بعد رهاش می‌کند. بهرام صادقی در هیچ کارش تعیین تکلیف نمی‌کند. او خواننده را مکلف می‌کند. "نگاه کن، تو ایمن هستی یا آن؟ آدمی یا ساختمان؟"

بهرام صادقی، خواننده را بچه خود می‌دانست. با شوخ و شنگی و شیطنت، با طنز و هزل خاص خویش، خواننده را جلو خود می‌نشاند. و آخر سر لقمه‌ای در دهان مخاطب می‌گذاشت که طعم نداشت، انگار که مشتی خاک آره برده‌ان او ریخته. شگرد عمده کار او برانگیختن نفرت و کینه، یا ستایش و شیفتگی نبود، او اصلا و ابدا این کاره نبود. والایی او در این بود که خود نبود.

استاد ایجا زبوند در کلام و بافت کلام، استاد ایجا زبوند در ساخت قصه. بدین سان برخلاف بسیاری فکر نمی‌کرد که نویسنده بزرگ کسی است که کار مفصل بنویسد. تمایلی به نوشتن داستان بلند نداشت. کارش این نبود. با این که بسیاری "ملکوت" را جزو رمانهای فارسی به حساب آورده‌اند، در واقع چنین نیست. لحظه‌ای را به لحظه دیگر دوختن کار او نبود. کار او ملایمه دوزی بود روی یک تکه پارچه کوچک.

اقت کار او زمانی بود که خود از کار خود تقلید می‌کرد. مثل چند داستان کوتاه‌ای که در او آخر عمر کتاب هفته منتشر کرد. قصه‌هایی که اگر نا بهرام صادقی هم بالا سر آنها نبود خواننده، نویسنده را می‌شناخت. بی آن که آن قدرت و ملامت قصه‌های دوران درخشان کارهایش را داشته باشد قصه‌هایی رنگ پریده که نویسنده، عجولانه سروتهش را بهم آورده بود.

اما در زندگی خصوصی خود نیز چنین بود، مدام در اوج و حوض، ولی همیشه

مطبوع. آدمی قدبلند، باسیمای خشک و صورت استخوانی. مدام در حرکت، گاه پیدا، و بیشتر اوقات نا پیدا. خجول و کم حرف در برابر غریبه ها، ولی سرزبان دار و حراف موقعی که صحبتی از داستان نویسی و خیال بافی پیش می آمد، آنهم در مقابل یا هم نشینی دوستانی که بسیاً رانداک بودند، کم حوصله بود، با این که مدام درس و مشق را رها می کرد ولی دانشکده طب را به پایان رساند. از آدمی مثل او که دشمن جدی هر نوع نظم مسلط بود، بر نمی آمد که به خدمت سربازی برود، و رفت و دوران خدمت نظام وظیفه را به پایان برد. تما ویرشفاهی غریبی از دوران سربازی داشت. در واقع او بیشتر قصه های شفاهی می نوشت. کار او به پایان رساندن یک قصه بود چه به صورت کتبی و چه به صورت شفاهی. و عادت داشت که قصه های شفاهی را که به پایان برده روی کاغذ نیاورد. با چنین شیوه و روش زندگی هیچوقت علاقه ای به چاپ کتاب نداشت. و اگر همت جدی ابوالحسن نجفی در میان نبود، کارهای او جمع و جور نمی شد.

نکته ای که تنی چند از دوستان نزدیکش خبر دادند و به اصرار خود او تا امروزه روز، به اصرار خودش فاش نشده، این که بهرام صادقی شعر هم می نوشت. منتهی با اسم مستعار "صهبا مقداری". با جا به جا کردن حروف نام خود یک چنین امضائی را پای شعرهایش می گذاشت.

بسیار کم شعر چاپ کرد، ابتدا در مجله "صدف"، شعر تقریباً بلندی با تمام و پیر پیچیده، ولی گذرا، هم چون گذر کاروان از کولی ها. یک نوع "لیرسم" تازه. بعدها در کتاب هفته و در گاهنامه ها و جنگ های ادبی مختلف، که اگر همتی شود از مجموع آنها دفتری فراهم خواهد شد.

چند سال پیش با پیله گری دوروزنا مه نگار، چند مصاحبه از وی منتشر شد. مصاحبه هایی داشت دقیقاً از نظریات خودش. و گاه در از گوئیهایی که مطلب چندان دندان گیری نداشت، دلیلش هم واضح بود و از این نظر نمی شود بر او خرده گرفت. برای ظفر رفتن در حضور جمع، حتی از راه مصاحبه، به ناچار حاشیه می رفت. تا شیرا تا را و در نوشته های دیگران، هیچوقت به صورت مستقیم دیده نمی شود. شیوه بیان او غیر قابل تقلید بود، داستانهایش را چنان می نوشت که گویی مقدمه قصه ای را حذف کرده، و از وسط ماجرا قضا یا را تعریف می کند. چندی از جوانان تازه کار به این شیوه دست یا زدند ولی به جایی نرسیدند.

ظهورش در قهوه خانه های غریبه تعجب کسی را بر نمی انگیخت. رفت و آمدهای بی دلیل و با دلیل او به زادگاهش، در بدری از این خانه به آن خانه، تن در دادن به زندگی شکل گرفته و مثلاً مرتب، نیشخند مدام او به آنچه در اطراف می گذشت، بهرام صادقی را شبیه آدمهای قصه های پیش کرده بود.

روح سرگردان خانه های خلوت، روح سرگردان خیابانهای تاریک!

خوابیدن در کوچه پس کوچه ها، لمس کردن و مدام لمس کردن دنیای اطراف، در دمه های غروب و هوای گرگ میش روی سکوها نشستن و کتاب خواندن، سکوت او و چاپ نکردن کار تازه، این شیهه را در دیگران برانگیخته بود که بهرام صادقی نوشتن را بوسیده و یکباره کنار گذاشته است. در حالی که چنین نبود. بهرام صادقی به شامل نشسته بود. مدام از ولگردی استثنایی خویش دانه بر می چید. از ولگردی یک روح آزاده.

یکی از نتایج عمده یک چنین زندگی، داستان چاپ نشده ای است بنام "جوجوتسو می آید". که چندین و چند بار نوشت. آمیزه ای از تمام رنگها و عناصر مردست مایه زندگی خویش. مهمیز زدن به خیالات غریب گونه و عرضه کردن محتویات انبساط تجربیات درونی، ساختن یک دنیای تمثیلی تازه، نمایش یک رعب ملایم و نا آشنا. حضور تمام جانداران و اشیاء بی جان. بخصوص "جوجوتسو". که معلوم نیست موش است به صورت هیولا یا هیولایی است به صورت موش.

آخرین باری که با هم حرف زدیم فروردین پنجاه و هشت بود، تلاش می کرد که مطبش در حاشیه تهران باشد، آن زمان زن و بچه داشت و حوصله نمی کرد که در بدری بکشد.

به شوخی ازش پرسیدم: "بالاخره جوجوتسو کی می آید."

به شوخی جواب داد: "جوجوتسو که آمده."

حضور بهرام صادقی در دودهنه ادبیات معاصر ایران، بلاشک یک امر استثنایی بود، شکستن الگوهای قالبی، نمایش زندگی آمیخته به فلاکت از پشت منشورهای تازه، زندگی بی حادثه و یک نواخت ولی انباشته از ماجراهای عبث؛ اعتراض مستتر به نیشخند تلخ و گزنده.

خاموشی او، مرگ او، بیش از آن که دوستان و خوانندگانش را متاثر کند، متعجب کرده است. فرجام زندگی او، دقیقاً به فرجام داستانهایش شبیه است؛ که چرا؟ برای چی؟ و بهمین سادگی؟

خود را به عنوان یک اثر تمام و کمال عرضه نمایند تا در نبود هنوز آثار هنری و ادبی ایرانی، آنجا که پای مقایسه با "آثار مشابه" خارجی پیش می‌آید، با استفاده از شرایط مخففه، و با پیروی از "سیاست‌های حمایتی" (یعنی همان سیاستی که با پیدر مورد فرآورده‌های صنعتی اعمال می‌شد) مورد دآوری قرار می‌گرفت. یکی از نتایج این وضع این بود که آثار هنری، چنانکه باید و شاید، "جدی" گرفته نمی‌شدند، و هنرمندان هنوز از یک پایگاه معتبر اجتماعی برخوردار نبودند.

بدون شک زمینه‌ساز چنین وضعی، در درجه اول اوضاع و احوال عمومی و شرایط تاریخی - اجتماعی میهن ما بود، با این حال عوامل دیگری نیز وجود داشت که بیشتر به خود هنرمندان مربوط بود، و ما در اینجا، به ملاحظه اهمیت خاصی که برای نقش هنرمند و مسئولیت او در برابر شرایط و اوضاع اجتماعی قائل هستیم، برای این عوامل تأکید می‌کنیم.

به جرات می‌توان گفت که یکی از مهمترین عواملی که به کارآفرینشی هنرمندان و رسیدن آن به مراحل تعالی و کمال لطافات جدی وارد می‌آورد، خصلت غیر حرفه‌ای بودن آن بود که در اشکال و درجات مختلف بر کار تقریباً تمام می هنرمندان غلبه داشت. طبعاً این خصوصیت نیز مولود شرایط اجتماعی و تاریخی میهن ما بود که هنر را، جز در اشکال عوام‌پسند و بازاری آن، به صورت یک حرفه نپذیرفته بود، و برای هنرمندی که بر استقلال و فردیت سلیقه خود پای می‌فشرد، تا مین لازم را فراهم نمی‌کرد. در نتیجه هنرمندان مجبور بودند بخش عمده‌ای از وقت و توان خود را صرف امور مادی و معیشتی کنند. این وضع به فعالیت هنری آنها حالتی فرعی یا جنبی می‌داد. آفرینش هنری دیگر نمی‌توانست در زندگی هنرمندان اهمیت تعیین کننده داشته باشد. و در نتیجه هنرمند، چنانکه لازم بود، زندگی خود را یکسره وقف هنر خود نمی‌کرد، و آنگاه

که برای موجودیت یا ادامه بقای آن خطری پیش می‌آید، با تمام وجود از آن دفاع نمی‌کرد. از سوی دیگر، خصلت تفننی یا "آما توری" فعالیت هنری باعث می‌شد که هنرمندان منهدمانتظار و توقع خود را محدود کنند و به موفقیت‌های ناچیز و اندک دل خوش دارند و از بلندپروازی که لازمه آن گذشتن از زندگی خصوصی و همه چیز را فدای هنر کردن است، پرهیز کنند. اگر تعداد هنرمندانی که به خاطر هنر خود از همه چیز می‌گذشتند در بود، در عوض فراوان بودند کسانی که بعد از یک دوره کوتاه فعالیت هنسری، به دلایل "شخصی یا خانوادگی" فعالیت هنری خود را برای همیشه رها می‌کردند. چنانکه ملاحظه می‌شود، آثار زیبا و باارزشی بودن کار هنری به صورت‌های گوناگون ظاهر می‌شد. در واقع، صرف نظر از جنبه‌های عینی و عملی آن، از لحاظ تأثیری که بر ذهنیت هنرمند و طرز تلقی اش از کار هنری برجای می‌گذاشت مخرب و مهلک بود. این واقعیت که کیفیت هنر و ادبیات این دوران، به رغم فراوانی و گونه‌گونی آثار عرضه شده، اصولاً متوسط باقی ماند (خصوصیتی که غربی‌ها بدان *mediocrity* می‌گویند) و نتوانست، جز به استثناء، آثاری عرضه کند که بتوان به اجماع آنها را "بزرگ" و "ماندنی" شناخت، اساساً در همین طرز تلقی "تفننی" ریشه دارد. این درست است که شمار قابل ملاحظه‌ای از هنرمندان نیز به استفاده مدولت درآمده و بدین ترتیب به فعالیت خود شکل حرفه‌ای داده بودند. اما اینان نیز به گونه‌ای دیگر گرفتار عوارض

نگاهی به انقلاب و بحران هنر و ادبیات

م - لاوندی

تا ثید دستاوردهای هنری و ادبی دوران تقریباً پانزده ساله پیش از انقلاب، که ما قبلاً به طور فهرست وار به آنها اشاره کردیم، مانع از آن نیست که تحولات و ویژگیها، و کیفیت و درونمایه هنر و ادبیات این دوران را با نگاهی انتقادی بنگریم و کا ستیها و نارسائیهای آن را بازگویم. در واقع چنین کاری، به ویژه با چشم داشتن به تجربه گرانقدر و در عین حال دردناکی که از سر گذرانده ایم، یکی از وظایف مسلم و مبرم امروز را تشکیل می‌دهد و شواهد و قرائن نیز حاکی از آن است که چندی است علاقه و اشتیاق چشمگیری برای بررسی و نقد گذشته دور و نزدیک میهن ما به وجود آمده که هدف از آن پیوند زدن درسهای گذشته با تجربه کنونی و زنده و بیدار نگا هداشتن وجدان و حافظه عمومی و جلوگیری از پایدال شدن آموخته‌هایی است که به بهایی گزاف به دست آمده‌اند. و با احساس چنین ضرورتی است که ما بررسی و تحلیل هنر و ادبیات دوران پیش از انقلاب را، حداقل به عنوان آئینه‌ای در برابر شرایط و اوضاع و احوال آن روزگار لازم و مفید می‌دانیم - هر چند که این آئینه، چنانکه بعداً خواهیم دید، آنچنانکه می‌بایست "تمام نما" نبود.

اگر چه سخن گفتن به اطلاق درباره موضوع گسترده و پرجنبه‌ای همچون ادبیات و هنر یک دوران تاریخی، که طبعاً سرشار از نمونه‌های متنوع و متناقض است، سخت دور از احتیاط و تدبیر علمی است، شاید مبالغه نباشد اگر بگوئیم که هنر و ادبیات نوین میهن ما، به رغم داشتن سابقه نسبتاً طولانی و با وجود سرمایه و توان عظیمی که صرف آن شده بود، به طور کلی هنوز گرفتار خامی و جان‌نیفتادگی بود. به عبارت دیگر ادبیات و هنر این دوران هنوز سرگرم "تجربه کردن" بود، و خصوصیت "آزمایش و خطا" بر آن غلبه داشت. هنوز بسیاری از نویسندگان و هنرمندان بودند، که صراحتاً به عدم تسلط و کار رگشتگی خود اعتراف می‌کردند و او ش خود را به عنوان یک "تجربه" معرفی می‌نمودند. هنوز شمار آفرینندگان نی که با ایمان و اعتماد آفریده

شیوه‌کار تفننی بودند: گذشته از اثر مغرب و بازدارنده کنترل و هدایت دولتی، که اندکی بعد بدان خواهیم پرداخت. روحیه و طبیعت کارگزارمندی - فقدان انضباط، باری به هرجهت گذراندن، کم‌کاری و بی‌علاقگی... - بر کارایان غلبه داشت؛ چنانکه در اغلب موارد، برخوردار از امنیت معیشتی به جای آنکه انگیزه و زمینه‌ای برای شکوفایی و پیشرفت باشد، به رکود و تنبلی منجر می‌شد. در این مورد، تنها برای نمونه، کافی است به شماره چندان اندک با زیگران و کارگردانانی اشاره کنیم که حقوق ماها نه خود را منظم دریافت می‌داشتند، ولی امکان اجرای حتی یک نمایش در سال را پیدا نمی‌کردند و این وضعیت را هم، نه چندان با بدخلقی، تحمل می‌کردند.

مسئله نقش دولت در هنر، طبعاً، به وجود هنرمندانی که در استخدام دولت بودند محدود نمی‌شد. در واقع این مسئله، در فاصله زمانی اوایل دهه چهل تا آغاز جنبش انقلابی، ابعاد بسیار وسیعی به خود گرفت، و با جنبه‌های گوناگون و متناقض خود به مهمترین معضل حیات هنری جامعه ما تبدیل شد. باید یادآوری کنیم که این مسئله، به صورت رابطه قدرت (یا حکومت) با هنر، یک مسئله تاریخی و عمومی است و همواره یکی از مباحث مهم و داغ تحلیل اجتماعی هنر را تشکیل می‌داده است. این مسئله از دیدگاه‌های مختلف بررسی شده و برای آن راه‌حلهای گوناگون و متضادی نیز ارائه گردیده است. اگرچه عمدتاً در حکومت‌های خودکارانه است که این رابطه به صورت دخالت تمام‌عیار و قبضه‌تمامی فعالیت‌های هنری به وسیله دولت درمی‌آید، در جوامعی نیز که نظام دموکراسی بر آنها حاکم است، مسئله نقش دولت، و به عبارت دقیق‌تر، قدرت، در خلاقیت هنری به‌شما می‌حل نشده و، عمدتاً به علت نفوذ و سلطه مناسبات و قوانین سرمایه‌داری به عرصه فعالیت هنری، مشکلات و تنگناهای فراوانی بر جای مانده و با وجود آن آمده است. لیکن پیدا است که در اینجا فرصت توضیح و تحلیل این مسئله از جنبه عمومی وجود ندارد و آنچه در اینجا مورد نظر ما است، نقش دولت در هنر و رابطه هنرمندان با حکومت در شرایط ایران پیش از انقلاب است.

تا پیش از تحولات اوایل دهه چهل نقش دولت در زمینه فعالیت‌های هنری چندان وسیع نبود و متناسب با عرض و طول دستگای بوروکراسی، به چندان‌دوره و موسسه‌بامکانات و انتظارات اندک، محدود می‌شد. ناگفته پیداست که در این قسمت از بحث وجه بسه اصطلاح مثبت دخالت دولت در هنر، یعنی آنجا که دخالت زیر عنوان حمایت و حفظ و توسعه صورت می‌گرفت، مورد نظر ما است، و گرنه وجه منفی این دخالت، که از طریق دستگای قدر قدرت و همه‌جا حاضر سانسور و ممیزی اعمال می‌شد، همواره، جز در دورانهای اوج گیری نهضت‌های مردمی، به اندازه "کافی" قوی و گسترده بوده است. بسیاری از سالهای نیمه اول دهه چهل دولت از یک سو، همراه با رشد سلطانی دستگای بوروکراسی، بر شماره و در عین حال امکانات و دامنه عمل واحدهایی که در زمینه‌های گوناگون فعالیت هنری کار می‌کردند افزود، و از سوی دیگر، بردخالت خود در امر تولید و عرضه محصولات هنری عمق بی‌سابقه‌ای بخشید. وسعت و عمق دخالت آنچنان افزایش پیدا کرد که نه تنها هنرهای نظیر تئاتر و موسیقی، که به سرمایه‌گذاری مادی و مالی بیشتری نیاز دارند، تقریباً یک سر به انحصار دولت درآمد، بلکه حتی به هنری چون داستان‌نویسی نیز، از طریق جلب و جذب نویسندگان برای تهیه فیلم‌نامه‌های سینمایی و تلویزیونی، سرایت کرد. حقیقت این است که در دنیای امروز که حمایت از هنر

یکی از وظایف مسلم دولت‌ها را تشکیل می‌دهد، اما در ایران حکومت که بودجه ملی را "ارث پدر" خود می‌دانست، بیش از آنکه در چارچوب نیازها و مقتضیات اساسی و واقعی جامعه از هنر حمایت کند، به گونه‌ای عمل می‌کرد که بیشتر با رفتار پادشاهان جاهل و خودکارانه‌ای بود که گاه دهان شاعران مدیحه‌سرای خسودرا از سکه‌های زر می‌انباشتند، و گاه کتابی را که به مذاقشان خوش نیامده بود آنقدر بر سر نویسندگانش می‌گرفتند که چشمانش از حرقه در می‌آمد. در هر حال، محتوا و چگونگی نقش دولت در هنر با سیاست‌های عمومی آن در دیگر زمینه‌ها و شئون اجتماعی و اقتصادی تفاوتی نداشت، مگر، احتمالاً، از این لحاظ که در آنجا هوسا زیبا و خودنما شیها با شدت بیشتری بروز می‌کرد. در هر حال در آنجا نیز آشفتگی و عدم تجانس عمومی کاملاً مشاهده می‌شد. تلاش بی‌وقفه برای ترویج و توسعه "فرهنگ غربی"، که در عمل، به اقتضای سلیقه‌ها و گرایشهای دست‌اندرکاران وزعمای حکومتی، به دنیا لهروی از بی‌ربط تریسین و ناهنجارترین جریانهای هنری غرب منجر می‌شد، در عین بی‌توجهی به نیازهای مردمی و نادیده انگاشتن و حتی تحقیر نوامیس ملی و مذهبی از مشخصات برجسته سیاست دولت در امور هنری بود. علاقه جنون آمیز به کارها و برنامه‌های متظاهرانه و تبلیغاتی، در عین حال که بخش عمده‌ای از سرمایه‌های را که در امور هنری صرف می‌شد به باد می‌داد، منجر به تباه شدن استعدادها و بسیار رواج گرایشهای انحرافی در میان دست‌اندرکاران و علاقمندان هنر می‌شد. اما اکتفا کردن به ذکر این جنبه‌ها، که ما به اشاره از آنها گذشتیم - چرا که کسان بسیار و در مواردی شمار به تفصیل از آن سخن گفته‌اند - تمام حقیقت را در مورد تاثیر نقش و دخالت دولت در هنر بیان نمی‌کند. واقعیت این است که دستاوردهای هنری دوران پیش از انقلاب که ما قبلاً فهرستی از آنها را بر شمرديم، اگرچه اساساً بر بستر رشد و گسترش عمومی جامعه ما فراهم آمدند، ولی در عین حال همین نقش و دخالت دولت در تحقق آنها تا شير غير قابل انکار و مهمی داشت. این وضع، به ایجاد رابطه عجیب و پیچیده‌ای میان هنرمندان و قدرت منجر شده بود که یکی از ویژگیهای بسیار مهم هنر دوران پیش از انقلاب را تشکیل می‌دهد و به همین علت جا دارد هر چه بیشتر و دقیق‌تر، به دور از پیشداوریها و تحلیلهای قالبی مورد ملاحظه قرار گیرد. اهمیت این موضوع به ویژه در آنست که این رابطه عجیب و پیچیده بخش بزرگی از هنرمندانی را نیز که به درجات و به گونه‌های مختلف در مقابل حکومت قرار داشتند، در بر می‌گرفت. و چنانکه می‌دانیم، این قبیل هنرمندان، که با آثارشان و نیز با موضعگیریهایشان طیف بسیار وسیع هنرمندان معترض یا متعهد را تشکیل می‌دادند، در تعیین شکل‌گیری فضا و حال و هوای ادیبی و هنری آن دوران نقش تعیین‌کننده داشتند. چرا که در آن دوران هنرمندی که به اصطلاح "طرفدار" حکومت باشد تقریباً وجود نداشت و یا "مخفی" بود - یعنی از پیش به جزء یا مهره‌ای از حکومت تبدیل شده بود. اشاره به این نکته، بسرای روشن شدن موضوع مورد بحث ما، بی‌مناسبت نیست که در رژیم گذشته، از آنجا که حکومت هرگز نتوانست به خصوصیتی که بدان "حقانیت" می‌گویند دست یابد، همواره در وجدان عمومی جامعه "خائن" و "دست‌نشانده اجنبی" باقی می‌ماند، موضوع مخالف یا موافق حکومت بودن، اصولاً از مقوله دیگری بود. در واقع کسانی را که می‌شد به ضرس قاطع طرفدار حکومت دانست محدود بود و ندیده شخص شاه و خانواده‌اش - آنهم نه تنها ما - و برخی

از اعضای هیئت وزرا و گروهی از افسران ارتش و ساواکیها، (به کسانی که این داوری را مبالغه آمیز یا غیرمنصفانه می دانند توصیه می کنیم یک یا دو دیگر رویدادهای سال ۵۷ را مرور کنند تا دریا بند که حتی در وفاداری کامل شخص شاه هم نسبت به رژیمش جای تردید هست.) بقیه به درجات و اشکال گوناگون، و البته اساساً از لحاظ نظری و نه در عمل مستقیم و آشکار، در زمره مخالفان بودند. در چنین فضایی بود که شمار کثیری از هنرمندان با دولت "همکاری" می کردند، و این "همکاری" که سعی می شد زیر عنوان خدا پسندان تر "استفاده از امکانات دولتی" معرفی شود در نزد تما می روشنفکران و بخصوص هنرمندان متعهدی که پایشان به این ماجرا کشیده شده بود، نوعی "عقیده گناه" به وجود می آورد که آنها را وادار می کرد تا در صدد توجیه خود بیا شد. نکته جالب این بود که این هنرمندان، حتی در آثاری که "با استفاده از امکانات دولتی" خلق و عرضه می کردند، همچنان می کوشیدند موضع مخالفت آمیز خود را حفظ کنند و به انتقاد و اعتراض خود ادامه دهند. ولی نکته جالبتر این که حکومت این هم را می دید و زیر سیلی در می کرد، و به این راضی بود که اگر اعتراض یا مخالفتی هم مطرح شسده، از راههای مجاز و زیر نظر مقامات مالجه و "با استفاده از امکانات دولتی" صورت گرفته است.

این اوضاع و احوال که وجه مکمل آن، چنانکه قبلاً اشاره کردیم، سانسور و سرکوب بی رودریا بستنی و آشکار بود، باعث به وجود آمدن خصوصیات و گرایشهایی در هنر دوران پیش از انقلاب شده عمده ترین آنها را به طور سردستی با واژه "سمبولیسم" مشخص می کنند و مراد از آن شیوه ای بوده که در آن از موقعیتها و رویدادها و شخصیتهای خیالی یا مجازی، به عنوان نمادهایی برای بیان و تحلیل موقعیتها و رویدادها و اشخاص حقیقی و قضاوت درباره آنها استفاده می شد. اما در این میان رابطه میان مجاز و حقیقت سخت دلخواهی بود؛ گاه تشخیص منظور "واقعی" هنرمندان از روی ابزار "مجازی" ای که به کار گرفته بود بیش از حد سهل و ساده بود، و این "سادگی" با سطح و کیفیت اثر هنری معمولاً نسبت مستقیم داشت. در این گونه موارد کار به جایی می رسید که، مثلاً، طبقات اجتماعی در وجود چند شخصیت خلاصه می شد، بی آنکه هیچیک از این شخصیتها از هویت فردی برخوردار باشد؛ و یا دستگا ه پیچیده و مرموزی مثل سسا واک در وجود یک "زل نعلش" که تنها صفت ممیزه اش این بود که عینک سیاهی به چشم داشت، خلاصه می شد. همین شیوه ها و شگردهای ساده انگارانه که ما به اقتضای حوصله ایمن مقاله به اشاره آنها می گذریم، بهانه ای برای لاپوشانی کیفیت نازل و سطحی نگری در آثار هنری و پرهیزی ناخوانی آنها از رفتن به عمق مسائل و موضوعها نبود. در حالیکه متیاز و ویژگی هنر، ارائه بیانی ویژه و تفصیلی (که البته با اطناب فرق دارد) از پدیده هاست، هنرمند ما با زبانی "سمبولیک" و بهتر گفته باشیم، با زبانی "تلگرافی" به اشاره ای اکتفا می کرد و خواننده یا تماشاگر را وادار می گذاشت تا به اتکاء پیدها و ریه های خود سروه موضوع را هم آورد. از سوی دیگر، گاه نیز هنرمند منظر "واقعی" خود را در چنان پرده هایی از رمز و راز و "مجاز" می پیچد که سردرآوردن از آن حتی برای ناقدان و تحلیلگران حرفه ای هم ممکن نبود. در این موارد خود هنرمند همه جدیاً از سرباز زیگوشی، با دادن تفسیرهای گمراه کننده بر آشفته گی اوضاع می افزود. این شیوه نیز مجال و بهانه ای برای میدان دادن به ذهن گرایی و توسل

به سبکها و مکتبهای دور از فهم عمومی و بیگانه با فرهنگ و مقتضیات جامعه بود. باید یادآوری کنیم که خصوصیات که بر شمردیم، عمدتاً ناظر بر ادبیات و هنری بود که مهر "معترض" یا "متعهد" را بر پیشانی داشت. ادبیات و هنر متعهد مجدداً نسبه، می کوشید به تعهد خود وفادار بماند و می ماند، اما در این جدیت از وظایف اصلی خود، که در سطرهای بالا به برخی از آنها اشاره کردیم، غافل می ماند. در واقع هنر و ادبیات متعهد، با تعهد خود دست و پای خود را بسته بود.

اگر دخالت مستقیم دولت، از یک سو به تحمیل و رواج شیوه های فرمایشی و آشکار بی ربط با نیازهای مردمی و مغایر با فرهنگ و سنن ملی، و از سوی دیگر، به ایجاد گرایشهای سطحی و ذهنی منجر می شد، دخالت مستقیم آن، که از طریق دستگاه پلیس سیاسی و سانسور صورت می گرفت، علاوه بر تاشیر با زدننده و خفه کننده ای که بر کسل حیات هنری و ادبی می گذاشت، به رغم خواست خود باعث ایجاد یک فضای مصنوعی آکنده از پیشداوری می شد که لطمه شدیدی به کیفیت و سطح آثار هنری زد. و همین جنبه اخیر است که در اغلب بررسیها و تحلیلها از آن غفلت شده است. مداخله مستقیم دولت از طریق دستگاه سرکوبش، مثلاً برای جلوگیری از انتشار روایا توقیف یک اثر هنری، در فضای سیاسی آن روزها اغلب سروصدای بسیاری ایجاد می کرد و شایعات فراوانی بر می انگیخت. این شایعات به نوبه خود باعث پدید آمدن پیشداوریهایی در مورد اثر مربوط می شد که به سرعت در میان مردم جا می افتادند و چنان اهمیت پیدا می کردند که تخطی از آنها سخت دشوار بود. وقتی یک اثر ادبی به چنین سرنوشتی گرفتار می شد، دیگر قضاوت خالی از ملاحظه و رودریا بستنی درباره آن ممکن نبود. به این ترتیب بسیاری آثار ضعیف یا متوسط تنها به علت داشتن رنگ و بیا "محتوا"ی مبارزه جویانه یا معترض به عنوان آثاری معتبر و با ارزش شناخته شدند. مناظره طولانی و بیهوده ای که بر سر تقدم و تاخر "محتوا" و "شکل" سالها در محنه نقد هنری جامعه جریان داشت، و اغلب حالت گفتگوی کرها را پیدا می کرد، تا حدود زیادی از همین عارضه نشسست می گرفت.

در پایان بحث "در دشناسی" ادبیات و هنر دوران پانزده ساله پیش از انقلاب، که در اینجا به صورت طرحی خام و بدون نظم و قاعده ای استوار ارائه شد، باید به خاستگاه اجتماعی آن (که جای طرح آن شاید در آغاز مقاله بود) اشاره کنیم؛ بدون تردید ادبیات و هنر این دوران به آن لایه اجتماعی تعلق داشت که معمولاً آن را با عنوان "طبقه متوسط جدید" می شناسند. درباره پایگاه، ماهیت و ترکیب اجتماعی این طبقه در سالهای اخیر کم و بیش بررسیهایی صورت گرفته است و به همین علت ما از شرح و بسط این مطلب خودداری می کنیم و فقط یادآوری می کنیم که به نظر ما اطلاق صفت "جدید" به این طبقه بیش از آنکه نشان دهنده پایگاه و نقش آن در شبکه مناسبات اجتماعی باشد، بیانگر محتوای ذهنی آن، یعنی گرایش و آما دگی برای پذیرفتن شرایط اجتماعی جدید و کندن از میراث اجتماعی کهن بود. بدین ترتیب می توان دریافت که "طبقه متوسط جدید" اساساً محصول ظهور و توسعه مناسبات سرمایه داری در ایران بود و به تبع آن در پانزده سال قبل از انقلاب یک رشد انفجاری را از سر گذراند. بدین معنی که "رونق اقتصادی" دوران اخیر، که از نیمه اول دهه پنجاه سرعت سرمایه آوری به خود گرفت، و البته اساساً متکی به درآمد نفت بود و

فعالیت‌های مالی و دلالتی و سفته‌بازی و خدماتی بیشترین سود را از آن می‌بردند ، فرصت‌ها و امکانات فراوان و نا منتظری برای توسعه و تقویت طبقه متوسط جدید به وجود آورد و در عین حال آن را به عوارضی همچون تازه به دوران رسیدگی، مصرف‌زدگی، غریب‌زدگی و... گرفتار کرد. (به ملاحظه همین ابتلائات و نیز به ملاحظه وابستگی این طبقه به سرمایه‌داری است که برخی ترجیح داده‌اند برای مشخص کردن آن ، به جای صفت "جدید" از صفت "انگلی" استفاده کنند.)

مجموعه عواملی که در بالابردن آنها اشاره کردیم ، این طبقه را به ویژه از "طبقه متوسط سنتی" متمایز می‌کند. رابطه این دو لایه اجتماعی - که یکی از مضمون‌های دائمی آثار ادبی و هنری ما را نیز تشکیل می‌دهد است - همواره حساس و متناقض و سرشار از کشمکش بوده است. در دو سه سال آخر رژیم گذشته این رابطه شکل نوعی همکاری و همراهی به خود گرفت و بعداً به "وحدت کلمه" تبدیل شد. اما این "وحدت" بیش از آن تصنعی و تحمیلی بود که بتواند دوام یابد و به سرعت جای خود را بسپارد. رودررویی خشونت‌بار و تراژیک داد که یکی از مهمترین ، و شاید همانا مهمترین فصل تاریخ اجتماعی میهن ما را به دنبال انقلاب ۵۷ تشکیل می‌دهد. لیکن ناروا و نادرست است اگر تنها می‌خصوصیات طبقه متوسط جدید را از قبیل همان خصوصیات که با پیوند "زدگی" ساخته می‌شوند بدانیم. روی دیگر سکه واقعیت ، که در اغلب تحلیل‌ها نادیده می‌ماند ، اینست که این طبقه علاوه بر آنکه با کار و تلاش خود ، نقش تعیین‌کننده‌ای در دگرگون شدن سیمای اجتماعی جامعه ما و در دستاوردهای اقتصادی و فرهنگی دوران پیش از انقلاب بازی کرد ، با مقاومت و مقابله سیاسی در برابر نظام حاکم را نیز تقریباً به تنهایی بردوش گرفت. یک بررسی مختصر آماري از زندانیان سیاسی رژیم گذشته این واقعیت را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که فرزندان همین طبقه بودند که هیچگاه آرمان آزادی و عدالت اجتماعی را فراموش نکردند و پرچم مبارزه با رژیم خودکامه و وابسته به بیگانگان را بر زمین ننهادند.

باری ، ادبیات و هنر دوران پیش از انقلاب از این طبقه زاده شد ، با آن و بسیاری آن زیست ، و سرانجام نیز در هنگام انقلاب ، با آرزوها و توهمهای همان طبقه رژیم پیشین را پشت سر گذاشت و در سرنوشت دردناکی که در رژیم کنونی برای آن رقم زده شده بود شریک شد و طبیعتاً بسیاری از خصوصیات خود را ، از قبیل آشفتگی و جان‌نیستادگی جهان بینی ، پراکندگی فکری ، احساس بی‌ریختگی ، عدم برخورداری از پذیرش و اقبال توده‌ای ، احساس عدم اطمینان و اعتماد به نفس ، و این همه را همراه با نظر داشتن به چشم‌اندازهای نوین و آرمان‌های متعالی ، از همین طبقه "مادر" به ارث برد. اما ، به رغم این همه وابستگی و تا شیری پذیری ، نشوونست از این طبقه و نیز از انسان برآمده از آن تصویر جامع و مجاب‌کننده‌ای ارائه دهد. و به طور کلی ، باید گوئیم که اگر برای بازشناسی شرایط و احوال دوران پیش از انقلاب به هنر و ادبیات آن دوران مراجعه کنیم - و چنانکه می‌دانیم ، این یکی از طبیعی‌ترین انتظاراتی است که می‌توان از هنر و ادبیات داشت - آن را ساخت‌نا توان و ناقص خواهیم یافت .

با طریقی که بدین ترتیب ، با شرح اجمالی و ذکر اشاره و اخصویات و ابتلائات و زمینه‌های ادبیات و هنر دوران پیش از انقلاب ارائه کردیم ، شاید بتوان بسیاری پاسخ دادن به این مسئله که چرا ادبیات و هنر در برخورد با شرایط جدید بعد از سرنوشتی

رژیم گذشته به نا توانی و سکوت جانکاهی دچار آمد ، سرنخهایی به دست آورد ، کسبه میزان اعتبار و کارآئی آنها تنها پس از یک مطالعه و بررسی تفصیلی تعیین خسواهد شد. علاوه بر این باید توجه داشت که طرح حاضر ، اولاً ، توجه خود را به رگه‌ها و گرایشهای غالب در هنر و ادبیات دوران پیش از انقلاب معطوف داشته و به نمونه‌ها و موارد فردی نپرداخته ، وثانیاً ، به طور کلی جنبه دردشناختی را ندارد. هم‌از این روست که در آن به آن تعداد از آثار هنری و ادبی که از رگه‌ها و گرایشهای غالب فراتر رفتند و به عبارتی ستونهای هستند که بنای ادبیات و هنر دوران کنونی بر روی آنها ساخته و استوار خواهند شد ، اشاره‌ای نشده است .

هنگامیکه نسل مقاومت و آزادی ستان ما برای گرفتن تفنگ هر رزم آوری که به زمین می افتاد دهها دلاور دیگر به میدان می فرستاد، آقایان یواش یواش فهمیدند که مسجد های خربستن نیست و شتا بزده در جستجوی میان بری، نقیبی و... کوره راهی برای بازگشت و توبه به تلاش افتادند. در خارج از کشور، ابهام و سرگردانی فکری و سیاسی تنها یقه سلطنت طلبان و خدا نقلاب مغلوب را نگرفته بود. رفته رفته در میان وحاشیه ساسایر جریانها نیز خیل فزاینده ای از توابین فکری و سیاسی پیدا شد و معلوم شد که تحمل رنج و شکنج انقلاب برای خلیهها دشوارتر از ذلت و پستی روی آوردن به خمینی است، پس هریک از آقایان به بهانه ای صف عوض کردند. در طول این سه سال و نیم، برغم همه سختیها، بیطاعتیها و عهد و پیمان شکنیها، شورا صبور و مقاوم، راه خود را از میسان معا بردشوار و گذرگاههای ناشناخته و مخاطره آمیز سیاسی به جلو باز کرد. حسدا قسل احساس مسئولیت نسبت به اردوی عظیم عشق و ایثار و ایستادگی مردان و زنانی که در داخل کشور با سر و دضخاک بر خاک به میدان می رفتند، حکم می کرد آن پرچم مقاومتی که در ۳۰ خرداد سال ۶۰ بلند شده بود همچنان در اهتزاز بماند و استوار بماند. شورای ملی مقاومت با احساس مسئولیت ملی و انقلابی، با لمس و حس ابعاد فاجعه و مماثلت ملی و ضرورت عاجل راهگشایی در مورد بسیاری از مسائل پیچیده سیاسی، به کاری سخت و مداوم همت کرد. افشای جهانی ماهیت واقعی رژیم خمینی که به حیثیت انقلاب ۵۷

تکیه کرده بود، در مدت زمانی کوتاه به بهترین وجه انجام شد، طوریکه امروزه مردم جهان رژیم جماران را نمونه و الگوی جاهلترین و جنایت پیشه ترین حکومتها می دانند و از مقاومت دلیرانه و ایستادگی شکست ناپذیر پیشمرگان، مبارزان و مجاهدان ملت ما در برابر این دژ خیم سالوس و دستگا تهیگارش به شگفتی و تحسین آمده است. تصویب طرح خودمختاری و طرح صلح دوکار بزرگ و بی مانند و ماندنی شورای ملی مقاومت بود. با طرح خودمختاری، برای اولین باریکی از دشوارترین گره های سیاسی - مبارزاتی میهن ما راه حلی ملی و مردمی یافت و در ضمن با زهم برای اولین بار مقاومت خلق کرد و حقانیت خواسته های آن از حیطه منطقه ای بیرون آمده در هیات شورا به طرح و خواستی با پشتوانه سراسری و مبارزاتی تبدیل گردید، همانطور که پیش از آن نیز با پیوستن حزب دمکرات کردستان ایران به شورا، تمامیت ملی - مبارزاتی بی مانندی در مقابل رژیم جبار خمینی صف کشید. مسئله خودمختاری و حل آن به واقع از آن پیچهای خطرناکی بود که هنوز هیچ جریان ملی و سراسری نتوانسته بود همراه یک متحد کردار آن عبور کند و در عین حال به دیگر اصول انقلابی و میهنی خود خدشهای وارد نکند. شورا با یاری و همبستگی و همراهی حزب دمکرات کردستان ایران با موفقیت از این آزمون گذشت و سر بلند و قویتر به راه خود ادامه داد.

مسئله جنگ که مصیبت عظیم و اذیت ما است از زاویه سیاسی چون یک معضل پیچیده و لاینحل روی دست همه جناحها و جریانها مانده بود و هیچکس جرات اقدام و مشروعیت راهگشایی نداشت. تنها شورای ملی مقاومت بود که به اتکا و اطمینان برخوردار از مشروعیت حاصل از مقاومت مداوم و سراسری خود، مجوز ملی و انقلابی کافی برای روبروشدن با وظایف و حساسیتهای گوناگون این مسئله را دارا بود. با تهیه و تصویب طرح صلح چشم انداز یک صلح عادلانه به مردم میهن ما و نیز به مراجع و مراکز بین المللی عرضه گردید. فصل بعدی و بسیار مهم فعالیت شورای ملی مقاومت،

اصل کار صیانت و استحکام شورا است

س. البرز

سه سال و نیم پیش، در بحبوحه پیکاری حماسی و همه جا گیر، در گرما گرم مقاومت مسلحانه سراسری مجاهدین در برابر حمله و هجوم را به کشتار خمینی، شورای ملی مقاومت پی ریزی شد. اعلام تاسیس و دعوت به شرکت در آن، مانند یک پرچم جنگی در مقابل خمینی به اهتزاز درآمد. خیلی زود، یعنی در ظرف چند ماه، ترکیب نیروها و شخصیتهای متشکل در شورا به درجه ای ارتقاء یافت که شورا، متناسب با مقاومتی که جریان داشت، معرف سر سختترین و آشتی ناپذیرترین ائتلاف سیاسی علیه رژیم خمینی شد و برای کسب استقلال و دمکراسی و دفع استبداد و وابستگی پسابه عرصه مبارزه سیاسی گذاشت.

از همان آغاز، ضرورت سرنگونی قهرآمیز رژیم ولایت فقیه، چون فرضی بدیهی، مقبول و مورد تأیید عموم شرکت کنندگان و مؤتلفین در شورا بود. اصلا در آن زمان هیچکس حرف استحاله نمی زد و کسی بر سر بود و نبود رژیم استخاره نمی کرد. انتظاراتی از نوع برگزاری انتخابات و یا "کنار گذاشتن نزدیکان فاسد آقا" و انتقال مسالمت - آمیز قدرت به مردم و اعاده آرام و تدریجی "بهار آزادی"، جملگی در طول تاریخ ۲ ساله پیش از آن به تلخی تجربه شده و ناکام، یکسره به دفتر تاریخ پیسدا پیش و استقرار مخوف ترین استبداد مذهبی، سپرده شده بود. آری در آن زمان که دهها هزار شهید و بیش از صد هزار اسیر سالهای اخیر مقاومت هنوز زنده و آزاد بودند و مماثلت و ویرانگریهای خمینی ابعاد نجومی امروز را نیافته بود و خمینی هنوز منفورترین حاکم زمانه شناخته نشده بود، کسی در باب ضرورت سقوط رژیم آخوندی اما و اگر نمی کرد، مگر هواداران خود حکومت و یا محافل و کارگزاران امپریالیستی و ابواب جمعی آنها. البته در آن زمان کسی از طول زمان نبرد و استقامت و ابعاد لازم صبر و طاقت به درستی اطلاع نداشت. بعدها بود که تازه خیلی از حضرات نرم تن به صرافت افتادند و بی بردند، در انتخاب خود بی گذار به آب زده اند! بلی بعدها یعنی،

راهگشایی و حل موانع و مشکلات در عرصه جهانی بود، یعنی گشودن یک جبهه دیپلماتیک بر ضد خمینی و به حمایت و پشتیبانی شورا. در این زمینه کار و کوشش خستگی ناپذیری سابقه ای انجام گرفت و موفقیت‌های فراوانی کسب شد. شوروی که امروزه بدون تردید شورای ملی مقاومت از جمله معتبرترین و شهیرترین جنبش‌های آزادبخش جهان بشمار می‌رود. جا افتادن و حصول اعتبار و توجه در افکار عمومی این دوره ملل و دول جهان کار بسیار مهم و شایان تقدیری است چرا که همه می‌دانیم دهه جاری دوران رکود و افت جو و جنبش‌های انقلابی در جهان می‌باشد و در اکثر سرزمین‌ها و مناطق اصلی جهان با دراست و ارتجاعی به بدبختی‌ها افتاده است و به اصطلاح با دغرب بر شرق چیره است. با تمام این دشواری‌های ملی مقاومت که تجلی سیاسی مقاومت عظیم و سراسری و دل‌آوردانه صدها هزار فرزندان پاک‌باخته میهن ما می‌باشد با همت و جدوجهد شایسته و بایسته آن مقاومت داخلی، راه خود را از لایلهای کلیه فشارها و تنگناها باز کرد و برغم تمام توطئه‌ها و دسیسه‌های رنگارنگ و سستی و فرصت‌طلبی و بیطاعتی این و آن، پرچم جنگ آشتی ناپذیر با خمینی و رژیم منافورش را در اهتزاز نگاه داشته است.

آنچه شرح رفت بر شمردن فهرست و اروا شاره به روش اقدامات و کارهای مهم و شاخص معلوم و مشهود شورا بود. موارد و موفقیت‌هایی که از آنها سخن گفتیم برای هر آدم ناواردی هم روشن و آشکار و در اذهان عموم غیر قابل انکار است. البته این کارها و زحمات و نتایج و پیروزی‌ها مقدور و ممکن نبود مگر به یمن وقوت مبارزات داخلی، اما در این ابعاد و به این شکل و اعتبار هم شکل نمی‌گرفت و راهگشا نمی‌شد هر آینه آن کار پراچ و قدرت تاریخی دیگرانجا نمی‌گرفت. آن کارستان سیاسی بی‌مانند که سه سال و نیم عمر و دوام یافته است همانا خود اندیشه و عمل به یکی از ضروریترین طرح‌ها و راه‌های سیاسی است که در طول تجارب پیشین نهضت‌های استقلال طلب و آزادیخواه ملت ما، تا آمدجانی بگیرد و جا افتد و مرسوم و مقبول شود به تیغ توطئه‌ها و خودمحوربینی‌ها و خیانت‌ها و سستی‌ها گرفتار نشود و راه نرفته به زمین خورد و از پای درآمد. آن اندیشه و عمل و طرح سیاسی که جانمایه سیاست کسب استقلال و حصول دمکراسی است همان سیاست و طرح شورایی و اشتقاقی است. کسانی که از دیرباز به ضرورت نزدیکی و همکاری و پیمان داری گروه‌ها و جریان‌ها و سازمان‌های مبارز و مترقی و انقلابی پی برده‌اند و در این راه به اشکال و طرق گوناگون کوشیده‌اند، بخوبی می‌دانند که از درک و شناخت و قبول این ضرورت تا جلب توافق و تصمیم مشترک با دیگران در این باره و تا آغاز اقدام مشترک برای پایه‌چهره راه سخت و دشواری باید طی شود. تازه در صورت موفقیت چه موانع و مشکلاتی در سر راه نماند و موفقیات و اشتیاق و همکاری و اتحاد سیاسی کمین گرفته‌اند. این که در تاریخ هشتاد ساله اخیر، در پی هر آزمائش‌ناکامی، یا ردیگر و در مرحله بعدی مبارزه، کوشش‌هایی در جهت همراهی و توافق و اتحاد عمل نیروهای دست‌اندرکار می‌شده بخوبی حاکی از ضرورت تحقق عملی اندیشه اشتیاق بوده است، ولی شکست و متلاشی شدن اتحادها و اشتیاق‌ها نیز نشان می‌دهد که جمیع شرایط لازم و کافی برای حصول اتفاق و تداوم اتحاد و همبستگی سیاسی مهیا نبوده‌اند و اساساً کلید حل این مشکل در دست نیرویی بوده که هم‌پشتوانه مبارزاتی سراسری داشته باشد، هم

محبوب القلوب بوده از مشروعیت انقلابی و هژمونی طبیعی اجتماعی در میان اپوزیسیون برخوردار باشد و هم‌به‌آن توان و طاقت، صبر و بردباری و استقامتی که با ایستادگی چنین طرحی است متصف باشد.

خوشبختانه سازمان مجاهدین خلق ایران به موقع به این ضرورت پی برده بود و به شکلی که در شرایط آن دوره ممکن و مقدور بود به تدارک و پی ریزی یک ائتلاف ملی، دمکراتیک و انقلابی همت گماشت. در این یادداشت قصد بحث و بررسی جوانب متعدد این ابتکار تاریخی را ندارم. همین قدر اشاره کنم که مقارن آن هجوم همه‌جانبه ارتجاع‌ها و خمینی به ملت و اپوزیسیون، سازمانها و جریان‌های موسوم به مسل‌گرفتار هزیمت و گسستگی فزاینده، جناح‌های به اصطلاح ملیون متفرق و ترسان و لـرزان، محافل روشنفکری دچار تفرق و بی‌عملی و جنبش خلق کرد و سازمان‌های مبارزان نیز از اپوزیسیون سراسری قطع و منفصل بود. اعتراض عمومی مردم می‌رفت که به بن بست سیاسی کشیده و به چیرگی بلامنازع و استقرار در امدت ارتجاع منجر شود. در چنان دوره و شرایطی تا سبب شورا و بلند کردن پرچم جنگی اتحاد و اتفاق و شورای ملی مقاومت یک راهگشایی سیاسی - تاریخی و سرفصل نویسی در تاریخ سیاسی جدید ایران بشمار می‌رفت. بهر حال، اکنون که بسیاری از آقایان سیاست‌بازان سنتی و سازمانها و جریان‌های نارسا و نیخته‌چپ و دسته‌ها و باندهای دست راستی، بقا و دوام خود را در گروهی فحاشی و هتک حرمت از شورای ملی مقاومت و حمله و هجوم به مسئولان می‌دانند، گرد و غبار این ایلغار رویا هوجبان اذهان را مغشوش و فضای سیاسی خارج از کشور را مسموم و تیره کرده است که بر راستی کمتر کسی، حتی منتقدین نیکخواه شورا نیز، به درجه اهمیت و ضرورت اندیشه اشتیاق و عظمت و ارزش اقدام و ابتکاری توجه می‌کنند که سازمان مجاهدین در آن دوره اضطرار با تمام توان و حیثیت خود به تحقق آن کمر همت بست. و کمتر کسی از شاگردان حوادث آن روزگار به درجه اهمیت مستتر در دوام و بقای شورای ملی مقاومت برای سرنوشت سیاسی اکنون و آینده افسران اعتنا می‌کند (اینهمه شاید از جمله آن روحیه‌های ریشه‌دار ما ایرانی‌ها باشد که قدر نعمت حی و حاضر را نمی‌دانیم و بیشتر افسوس گذشته و یا اشتیاق آینده‌ای مبهم را ترجیح می‌دهیم. استبداد طولانی بدجوری بین ضرورت و آزادی شکاف انداخته است، بگذریم).

اکنون شورا، اشتیاقی که مسئله و معضل آلترناتیو دمکراتیک و انقلابی جانشین رژیم خمینی را بطور اساسی و استراتژیک حل کرده، همچون معرف و شاخص شسرف و حیثیت ملی ما استوار ایستاده است. این شورا با آن تاب و توانی که در حل مسائل بغرنج به منصفه ظهور رسانده، با آن موفقیت ممتاز جهانی که کسب کرده، با تعهدات و وظایفی که در قبال جنبش عظیم و سراسری مقاومت مسلحانه بر عهده دارد و با تکالیف و پیمانی که در قبال ملت ایران به دوش می‌کشد، دیگر به هیچ وجه به معنی جمع عددی اعضا و آحادش محسوب نمی‌شود. از همان اول کار هم چنین تلقی از شورا نادرست و ناجا بود.

در تجربه عظیم و بی‌مانند سه سال و نیم اتمال و اتفاق و پیمان‌داری احساس آن، در انباشت کار و کوشش و رزم هزاران هزار مبارز و مجاهد و پیشمرگه کرد، در حیثیت و حاصلی که به بیهای دهها هزار شهید پاک‌باز و رنج و شکنج بیش از ده هزار دلیر فراهم آمده و در پشتوانه صدها هزار دست و دل هموطنانی که حامی و پشتیبان فعال وحی و

حاضر آند، منبعی شگرف از امید و اعتماد ملت نهفته است: اعتماد و امید به سرنگونی رژیم جهل و جنایت و تدارک و مهیا کردن شرایط لازم برای ساختمان ایرانی آزاد و مستقل و یکپارچه همراه صلح و شکوفایی ملت و میهن.

هر شکل سیاسی، وقتی به درجه خاصی از رشد و بلوغ و پختگی می‌رسد، لاجرم باید جرات و جسارت و رو به بیجهای تند و پرخطر را داشته باشد. آزمایشهای سخت و گذار از معا بر صعب لازم رشد و تعالی است. در طول این سه سال و نیم شورا پایه پای حل و فصل مسائل و مشکلات و از سر راه برداشتن موانع بیرونی، ناگزیر بوده بسیاری از چوبهای لای چرخ درونی را نیز با حزم و احتیاط لازم بیرون کشد تا گردش امور و انجام وظایف مقدور و میسر شود. شورا از میان مباحثات و درگیریهای داخلی گوناگون سرافراز عبور کرده است. دشمن اصلی شورا، رژیم خمینی و حامیان و عوان دور و نزدیکش هیچگاه شورا را آسوده نگذاشته اند. آنها پایه پای گسترش جنگ و جنایت علیه مردم و مبارزان داخل، هزارویک دسیسه در مقابل شورا چیده اند. رژیمی که برای توده های ستمدیده مردم جز نکبت و مصیبت به بار نیاورده است، برای سوداگران جهانی و چپا و لگران داخلی منبع خیر و برکتی نجومی بوده است. پس جای تعجب نیست که با اندازان و کارچاکنهای سیاسی آن سوداگران و چپا و لگران نیز بیکار ننشسته و دائما به مشاغل سنتی خویش سرگرم یا شند و دائما بر علیه شورا دسیسه چینی کنند. شرایط دشوار و آکنده از فشار و فلاکت، شیادان و جا رچیان حیلہ گر را نیز ماحب کار و مشغله می‌کند. حرف از آزادی و دمکراسی زدن هم که خرج ندارد. متاسفانه اوضاع خارج از کشور هم آنقدر مغشوش و آبها چنان گل آلود شده که فی‌المثل آدم قلندرو قسد درت طلبی چون مدنی هم می‌توانند از یک سو کارنامه اعمال داروغه صفات خود را به ایران بفرستند و از جانب دیگر به عنوان "لیبرال"، پلورا لیست و میان‌ه‌رو" با مطبوعات غربی مما حبه کنند! اگر این جناب تیمسار قلندرمنش آن معرفی نامه روشن و آشکار خود را برای رفسنجانی می‌فرستد، یا بنی صدر و داروغه استه‌اش از فرط بیطاعتی و تشنگی قدرت سریع و آسان، فی‌لشان یاد دهند و ستان می‌کنند و با زدرخانه "آقا" دق الباب می‌کنند، هستند جریانات و دسته‌های دیگری که در اوها م‌و آرزوهای لطیف دیگری غرق اند و می‌خواهند با گاردن پسا رتی رژیم را ساقط کنند و پاره‌های نیکزبیه لظایف الحیل به "آقا" و کارگزارانش چراغ می‌زنند، غرض از این سخن پرداختن به این جریانات نیست.

اشاره‌ای که کردم از این باب است که در این دوره خدعه و فتنه انگیزی (در خارج)، شورا دیگر در آن وضعیت سال ۶۰ قرار ندارد و از جانب هزارویک رمز و راز و مکر و حیل‌سه در محاصره است. اگر مرکزیت و مقر شورا در داخل کشور بود، بسیاری از این دایه‌های مهربانتر از ما در اصلا غایب بودند و حاضرین هم در مقابل مردم و مقامات جلوسوی چشمشان، جرات چنین "جسارت‌هایی" را نمی‌داشتند، لکن اوضاع همین است که هست و شورا ناگزیر است با عطف توجه به روند تحول و اقعیات تلخ وحی و حاضر خارج از کشور به کار ادامه دهد. بنا بر این آنچه در مورد داخلی و سیاست ائتلافی فی‌مابین اعضای شورا می‌گذرد می‌تواند در درجه آسب پذیری شورا از هجوم و حملات سیاسی - تبلیغاتی، و حفظ آن از دسیسه‌ها و نیرنگهای پنهان و آشکار، بسیار موثر واقع شود. شورا دیگر

نمی‌تواند سیاست دعوت و بارعام برای عموم مدعیان و منتقدان و خرده‌گیران کار خود را پیش ببرد و بی حفاظ و از زیر گلوله باران دشمنان و دوست‌نادران رد شود. سیاست ائتلافی در شورا نمی‌تواند دلخواه و پراگماتیک نیست با شوه و هر عضو بر حسب نیازها و اولویت‌های اخص خود آنرا بکاربرد. زمانیکه دسترنج و حاصل جمعی که شورای ملی مقابله و مست است، مورد هجوم و حملات بی وقفه قرار دارد، شورا ناگزیر است به آن سیاست ائتلافی عمل کند که شورا را در مقابل غیر شورا ثبات حفظ و حراست کند، نه اینکه خود نیز سهل و ساده و فارغ از اندیشه به عوارض و عواقب و خیمش چوب لای چرخ خود گذارد.

شورا با پدیده مشکلات داخلی خود بر اساس و منطق بریک سیاست ائتلافی مشترک جواب بگوید. در شرایط کنونی که از جلو بادشمن قدر اصلی خود یعنی رژیم خمینی روبرو است و در ضمن از همه جوانب دیگر نیز مورد هجوم و عناد و توطئه و "انتقاد" قرار گرفته است، باید سازهای خود را خوب با هم کوک کند. به نظر من مدت‌هاست وقت آن رسیده که همه اعضای شورا، با تمام توان و ابعاد خاص تاثیر و نفوذ و دامنه عمل و تبلیغ ویژه هر یک، به سیاست ائتلافی عمل کنند که بر اصل صیانت و استحکام شورا استوار باشد. اگر شورا در شرایط فعلی نتواند به هجوم چند جانبه خارج از خود بر پایه یک سیاست ائتلافی مشترک داخلی جواب دهد، رفته رفته سنگ روی سنگ بند نمی‌ماند. اگر کمافی السابق هر سال زمان و عضو شورا بخواهد، با نیت پاک، صرفاً مبتنی بر مطالبات و نیازهای اخص خود به شورا و کار و بار آن بنگرد، آنوقت حداقل صدمه‌ای که از این پس به شورا می‌رسد عبارت می‌شود از تنش دائمی، رکود و روندهای تصمیمگیری، مدمه دیدن کار اجرایی و مخدوش شدن دامنه تبلیغ و لطمه وارد آمدن به اعتبار بیرونی شورا. نهایتاً، شورا در مقابل هجوم چند جانبه خارجی آسیب پذیر خواهد شد و دیگر آهنگ کار و پیشرفت امور هیچگونه تناسبی با مقایمتی که در داخل کشور روبه اعتلاست نخواهد داشت. البته تردیدی نیست که مطالبات و آراء و عقاید هر یک از اعضای شورا، چه از زاویه ایدئولوژیک و چه سیاسی - برنامه‌ای طابق النعل اعضای دیگر نیست، نباید هم باشد. مایک شورای حزبی نیستیم، شورای ملی مقابله و مست شورایی پلورا لیستی است، حسن آن هم از جمله در همین صفت است. با اینهمه خصیصه پلورا لیستی نباید مانع شود که ما همگی از اصل صیانت و استحکام شورا وارد بحث و بررسی و تصمیمگیری درباره معضلات و مشکلاتمان شویم.

در نشریه "گوردستان" - ارگان کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران - شماره ۹۹ و در اطلاعیه مندرج در شماره ۲۲۷ نشریه مجاهد، ارگان سازمان مجاهدین خلق ایران، مطالبی درباره "مذاکره" و کم و کیف آن آمده بود. روشن است که این مسئله از جمله معضلاتی است که فعلاً برای شورا پیش آمده است (۱). مسئله‌ای است ما باید در داخل خود به حل و فصل آن موفق شویم. با کدام سیاست ائتلافی با آن روبرو می‌شویم؟ چگونه می‌توانیم در عین حفظ اصول و موازین و وفا به پیمان و مسؤوبات مشترکمان، عوارض آنرا رفع و از بروز عواقب و خیم بعدی جلوگیری کنیم؟ با گذشتن از همین دشواریها و حل چنین گره‌هاست که شورا شایستگی سیاسی خود را اثبات می‌کند و آبدیده می‌شود.

زندگی مبارزاتی در صحنه واقعی داخل کشور با هزارویک منگنه فشا و مشکل و تنگنا

عجین است و مانده از پیش حل المسائلی قطور و کتاب قوانین ریز و درشت داریم و نه می‌توان هر واقع و حادثه و وضعیتی را از پیش فرض حادث شمرد و برای آن تعیین تکلیف کرد. به ما و اگر و شاید بویا بدهم نمی‌توان رجوع داد. و گذاشتن اصول و مسوازی بنیادی کار به تفسیر و تاویل دلخواه نیز سرانجامی جز تشتت و تخریب و گسیختگی سیاسی شورا به بار نخواهد آورد. چه باید کرد؟

پیش از آنکه به سؤال فوق پاسخ گوئیم، بدنیست به وجه دیگری از مشکل فوق توجه کنیم. در منطقه‌ای از کردستان جنگ شدیدی ما بین پارتیزانهای حزب دمکرات و پاداران خمینی در جریان است. نیمه شب "زبان لال" زلزله‌ای دهات و خانه‌های روستاها را منطبقه مورد ماصه را می‌لرزاند و موجب ویرانی و خسارات می‌گردد، بیای اینک در یک منطقه جنگی دیگر بیماری مسری کشنده‌ای شیوع یابد، یا بر فرض درجائی سدی خراب شود...

در این موارد معمولاً خود قوانین جنگ یک آتش بس موقت و مذاکره در باب چگونگی تحرک و مقابله احتمالی با عوارض و آثار قهر طبیعت را به طرفین دیکته می‌کنند. "مذاکره" در این مواقع روشی است برای دستیابی به آتش بس بمنظور تحویب و تسکین نیروهای ممکن به نیا زمانه و مصدومینی که خارج از شرایط و آثار جنگ و سیاستهای طرفین، گرفتار بلا و مصیبتی شده‌اند.

مصیبت موضعی است و خارج از حیطه سیاست طرفین. هیچ بنی آدمی بس که حزب دمکرات عیب و ایراد نخواهد گرفت هر آینه در چنین وضعی با فرماندهان دشمن بس مذاکره بنشیند و موفق به عقد یک قرارداد آتش بس موقتی شود. وضع این مثال نگفته روشن بود آنرا از این رو پیش کشیدم که نشان دهم، در این موارد مذاکره به هیچ وجه سیاست نیست بلکه وسیله‌ای است برای مقابله با عوارض حادثه‌ای که خارج از روند مستقیم جنگ و سیاست پیش آمده است.

اما صورت مسئله با لکل عوض خواهد شد هر آینه مذاکره بمثل به یک سیاست عنوان کرده. گفته می‌شود که مذاکره می‌تواند ادامه جنگ باشد. من این گفته را می‌توانم اینطور تکمیل کنم که در عالم سیاست مشی مذاکره می‌تواند هم پیش و هم در خلال و هم در پایان یک جنگ بکار گرفته شود، چرا که جنگ معمولاً هنگامی آغاز می‌شود که مشی مذاکره قبلی به شکست و بن بست کشیده است و مشی مذاکره بعداً موقعی اجباری می‌شود که جنگ به بن بست - موقتی یا دائمی - منجر شده باشد. تا اینجای قضیه اظهار من - الشمس است و از الفبای عالم سیاست بشمار می‌رود لکن صورت مسئله صرفاً در عرصه تئوری مطرح نیست. در زمینه عملی جنگ و سیاست اولاً این عاملین جنگ و صلح هستند که معمولاً اختیارات تغییر و تحویل مراحل جنگ به مذاکره و یا برعکس را دارند. دیگر اینکه مشی مذاکره زمانی اتخاذ می‌شود که طرفین جنگ بیایکی از آن دو، برای خود، موقعیت تنفس را ترجیح می‌دهند و خود این نکته تا بعضی است از آن تاکتیک و استراتژی که در عرصه سیاست علیه دشمن دنبال می‌شود. حال برگردیم به صورت مسئله خودمان. استراتژی برخورد شورای ملی مقاومت نسبت به رژیم خمینی روشن است: سرنگونی قهرآمیز. این استراتژی هم مورد قبول حزب دمکرات است و هم دیگر اعضای شورا. بنا بر این مرجع سیاسی که باید در مورد نوسانات و کم و کیف تغییرات سیاسی این استراتژی اتخاذ تصمیم کند همانا شورای ملی مقاومت است و بس. ممکن است

گفته شود که همه نیروها و اعضای شورا مستقیماً در جنگ نظامی با رژیم وارد نیستند و عاملین واقعی جنگ همانا نیروها و سازمانهای دخیل می‌باشند. صرف نظر از آنکه از نظر شورایی این استدلال باید مورد بحث و بررسی جداگانه قرار گیرد، باز هم در اینجا شاهد حضور سازمان مجاهدین خلق ایران در عرصه جنگ نظامی و مقاومت مسلحانه سراسری هستیم و حداقل از این زاویه می‌بایست با مسئول شورا که مسئول اول سازمان مجاهدین نیز هست صلاح مشورت شده و تصمیم مشترک اتخاذ گردد. وانگهی بحث "مشی مذاکره" یکی است و انجام مذاکره بر سر مسئله خود مختاری چیزی دیگر. در مورد اخیر که بطریق اولی شورا در کل و کمالش شریک ذینفع بحث و تصمیمگیری حزب دمکرات باید باشد، چرا که حزب و شورا در این باره امانت‌گزاران و همپیمانان یکدیگرند و طرح خود مختاری مصوبه شورا از جمله مهمترین سرفصلهای کار سیاسی شورا بوده و هست. خود بحث "مشی مذاکره" نیز زمانی می‌توانست مطرح شود که شورا در مجموع سیاست سرنگونی رژیم را غیر قابل تحقق و فاقد پیشرفت ارزیابی کند و در پی تدوین استراتژی دیگری باشد.

در مسئله خود مختاری، طرف سیاسی خلق کرد و حزب دمکرات تا زمان سرنگونی، شورای ملی مقاومت و پس از آن در صورت استقرار دولت موقت توسط شورا، همان دولت موقت و مسئولین مربوطه خواهند بود. بنا بر این جای تردیدی نمی‌ماند که اصل سرنگونی که علت وجودی شورا نیز هست با طرح خود مختاری و تحقق بعدی آن بطور لاینفکی مشروط یکدیگرند و در این میان جای مانور و تحول و تغییر سیاست جنگ و صلح با رژیم باقی نیست. با تکیه بر مصوبات کنگره‌های اخیر حزب باید پذیرفت که حزب دمکرات به اصل سرنگونی رژیم جبار و ضد دمکراتیک خمینی و قدار است و پیکار دلاوران پیشمرگه در ۵ سال اخیراً من و شاه‌دگویی این اعتقاد می‌باشد. به ایسن ترتیب باید دید و شنید و بحث و بررسی کرد که آن مشکلات و گرفتاریها و فشارها و احیاناً تجدیدنظرهایی که اساساً موجود با بحث چنین اقدامات و سپس بحث "مشی مذاکره" شده‌اند، چه بوده‌اند. اگر قبول داشته باشیم که اصل کار صیانت و استحکام شورا است،

(۱) این مقاله در آغاز دیمانه نوشته شده است یعنی چند هفته پیش از انتشار اطلاعیه مورخ سی دیمانه دبیرخانه کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران.

متن این اطلاعیه نیز جهت اطلاع خوانندگان انتشار می‌یابد:

"چون بخشی از گزارش دفتر سیاسی به کمیته مرکزی حزب مندرج در نشریه شماره ۹۹ کردستان در رابطه با مذاکره با رژیم خمینی از سوی برخی از سازمانها مورد تفسیرهای مختلف و گاهی نادرست قرار گرفته است، دبیرخانه حزب دمکرات کردستان ایران باتاکید بر آنچه در گزارش فوق الذکر آمده به اطلاع می‌رساند که ملاقات نمایندگان حزب مسابا نمایندگان رژیم خمینی یکبار دیگر صحت نظر حزب ما را مبنی بر اینکه هیچیک از خواسته‌های اساسی مردم کردستان در چهار رجب این رژیم قابل تحقق نیست به اثبات رساند.

به همین جهت حزب ما در شرایط کنونی هرگونه مذاکره سیاسی با نمایندگان رژیم خمینی را امری بیهوده تلقی می‌کند و مجدداً تاکید می‌نماید که شعار مبارزه مسلحانه تا سرنگونی رژیم خمینی که از سوی کنگره پنجم حزب به تصویب رسیده و کنگره ششم نیز آنرا تاکید نموده

پس ناگزیریم با نهایت دلسوزی، مراقبت و همبستگی به منگنه‌ها و تنگناها و با لایحه‌ها
نیازمندیهای عاجل هم‌پیمان خود (چنانچه مسئله صرفاً تنگنا باشد) بدون قید و
شرط توجه کنیم و در رفع حوائج آنها هرچه بهتر اقدامات را در سانسیم. از این طریق است که
عنصر اعتماد و دلگرمی تقویت می‌شود و مشکل "خاص" حزب چون مشکل شورا علی‌العموم
تلقی شده، برای حل آن راهگشایی می‌شود.

چهره ارتجاع در کردستان ایران

طیفور بطحانی

تبارنا مه‌خونین این قبیله کجاست ،
که بر کرانه شهیدی د گریب فزایند ؟
کسی به کاهن این معبد شگفت نگفت ؛
بخور آتش و قربانیا ن پی در پی
هنوز خشم خدا را فرو نیا ورده است ؟
"شفیعی کدکنی"

جنگ است و جنگ همیشه مساویست با مرگ . جنگی که در ۲۸ مرداد ۵۸ با اعلام
جها د خمینی در کردستان آغاز شد هنوز هم ادامه دارد . تصور ساده‌ای که می‌شد آنروزها
از انگیزه‌های این جنگ داشت این بود که خمینی (فرمانده کل قوای زمینی و هوایی و
دریایی و آخوندی) تصور می‌کند که در جریان انقلاب ۲۲ بهمن عده کمی کشته یا
ناقص العضو شده اند و جها نیا ن هنوز با ورنندارند که با این سادگی بشود انقلاب کسرد
(خودش هم با ورنداشت) لذا باید کسانی را به عنوان فدا انقلاب پیدا کرد و کشت و
کسانی را هم به کشتن داد و اما کنی را به عنوان مرکز ضد انقلاب بمباران کرد . اگر این
حکومت زندانی نداشته باشد و اگر بگیر و ببند و محاکمه و اعدام و ... نداشته باشد پس
چگونه حکومتی است ، حکومت که بدون این چیزها نمی‌شود ، و با لایحه‌ها این ارتش را
با بیدیه یک نحوی بکار گرفت تا هم سرگرم بشود و هم آزمایش و هم تصفیه و ... و چنیسن
کردند .

ارتش و پاسداران و بسیج از هر طرف به کردستان حمله ور شدند ، گاه بدون مقاومت ،
گاه با مقاومت شدید و گاه با جنگ خانه به خانه ، با لایحه شهرهای کردستان را کسسه در
کنترل مردم بودا شغال کردند .
هر حکومتی که بیکه تازی و دیکتا توری را برای آینده خویش در نظر گرفته باشد ،

است همچنان شما را اصلی حزب ما و جنبش دمکراتیک مردم کردستان به شما می‌رود .
نبردهای قهرمانانه پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران در طی شش ماه گذشته
و ضربات کمر شکنی که به رژیم خمینی وارد آورده اند و همچنین شهادت دهها تن از بهترین
فرزندان حزب ماطی این مدت بهترین شاهد این مدعا است .

لازم به یادآوری است که مسئول شورای ملی مقاومت نیز در پیام خود به مناسبت ششمین
سالگرد انقلاب ، از تحولات بعدی مسئله مورد بحث در این مقاله صحبت داشته است . متن
این پیام در سرمقاله همین شماره "شورا" به چاپ رسیده است .

قبل از هر چیز شروع به ساختن ابزارهای آن می‌نماید. یکی از ابزارهای مهم حکومتی از این دست داشتن جلاد است. جلادی که مردم را بترساند، نامش رعسب و وحشت ایجاد کند. خلخالی این نقش را به عهده گرفت. هر شهری که اشغال می‌شد روز بعد خلخالی با هواپیما وارد می‌شد. دادگاه شرعی (انقلاب!) به پا می‌کرد، محاکمه‌های پنج دقیقه‌ای انجام می‌داد و اعدام‌های دسته‌جمعی به راه می‌انداخت. عکس اعدام دسته‌جمعی اولین دسته از انقلابیون که در سنج تیرباران شدند در سراسر دنیا پخش شد (شما هم حتما دیده‌اید) و خلخالی شهرت جهانی پیدا کرد (شاید هم همین دلیل کارندیدای حزب توده برای مجلس شد!). البته ۹ نفر از کسانی را که جز فریاد زدن در تظاهرات "جرم" دیگری نداشتند را همراه با یک سرتیپ ژاندارمری و یک پاسبان دوره‌شاه با هم اعدام کردند تا به همه بگویند ما هم خوب بفهمیم که خدا انقلاب برای این حکومت چه کسانی هستند. البته حالا برای همه روشن است، آنروزها نمی‌خواستیم با ورکنیم.

آنانکه فقط به مرگ می‌اندیشند، مرگ آفرینند: خلخالی فتوایش را از امامش گرفته بود (۱)، اوفق می‌گشت، برهان ساده‌ای هم داشت می‌گفت "اگر گنا هکار نشد که قصاص شده اند و با رگنا هشان در آخرت کم می‌شود و اگر بی گنا هندی بهشت می‌روند." نمونه‌های زیادی در کردستان وجود دارد که بعدها حکام شرع گفتند روی قبرشان بنویسید شهید! و این پشت جبهه بود. در جبهه هر آنچه را شاه در طی سالیان دراز انبیا ر کرده بود آنها به آزمایش می‌گذاشتند و جناب چمران در همه جا حاضر بود اما کمتر موفق می‌شد. آخوندها هیچوقت نظایان خوبی نبوده‌اند گرچه کشتارگران خسوبی باشند. فرماندهی آنقدر ضعیف بود که ستونهای عظیم نظامی توسط چند پیشمرگه منهدم می‌گشت.

جنگ جنگ است، در سنگری نشسته‌ای، گلوله‌ات سر، سینه یا شانه کسی را از هم می‌درد و گلوله‌ای از سینه، سر یا شانه‌ات عبور می‌کند. جنگ جنگ است و جنگ همیشه مساویست با مرگ و همواره مرگی ناخواسته. هیچ انسانی نیست که در شروع یک جنگ خود به خود فکرش به دنبال پایان آن نباشد. همیشه با شلیک اولین گلوله به آخرین گلوله می‌اندیشی اما حکومت خمینی چنین نیست. هنوز برای جنگهای (جنگ با آزادی، بازحمتکشان، با انسانیت، بانان، باتک تک مردم و با زندگی) پایانی متمور نیست، و این را مردم کردستان از همان ماههای اول جنگ با گوشت و پوست و خون خود حس کردند. جنایتها را همه به یاد دارند و مقامتها را نیز.

آخوندها می‌خواستند با دشمنان نشان تک به تک دست و پنجه نرم کنند و پیروز شوند، می‌خواستند اول از همه زهر چشم بگیرند، می‌خواستند پایه‌های یک حکومت مطلقه را برای خودشان پی ریزی کنند و از کردستان شروع کرده بودند، این را هم خوب می‌دانستند که خیلیها تا به سراغ خودشان نروند صدایشان در نمی‌آید.

به زودی زندانها پر شد و قبرستانها وسعت گرفت، وحشت و تنفر در دل مردم چمبیره زده بود و هر روز به نوعی ظهور می‌کرد. (در راهپیمایی روز عید قربان حدود پنجاه هزار نفر از مردم سنج شرکت کرده بودند). و پیشمرگان عرصه را به نیروهای نظامی تنگ کرده بودند و ضربه‌های مهلکی به آنها وارد می‌آوردند - حکومت زود شروع کرده بود. هم از این رو لحظه‌ای به هراس افتاد. "من گفتم یک کاری بکنید که اول ما آنها را

در محاصره خود داشته باشیم و ضعیفشان بکنیم آنوقت یک نوعی قضیه را خاتمه بدهید (۲)" با این نیت خمینی در ۲۶ آبان ۵۸ به مردم کردستان پیام داد که جنگ خاتمه پیدا می‌کند و بدخواهان! بودند که می‌خواستند مردم مسلمان کرد را از ما برنجانند. و یکروز پول نفت را هم به مردم کردستان هدیه کرد که جبران مافات بشود (این پول هیچوقت به کردستان نرسید، آخوندها آن را بین خودشان تقسیم کردند). مردم کردستان ناباوارانه قبول کردند، این توقف کوتاه برای حکومت فرصتی بود تا انتخابات ریاست جمهوری و مجلس خبرگانش را بی درد سر با نجا مبرساند. ارتش را که در کردستان امتحان خوبی نداده بود با زسازی کند. سپاه پاسداران را قویتر کند و به "سلاح سنگین مجهز نماید" (این آرزوی حزب توده و اکثریت هنوز به خاطر بی لیاقتی پاسداران به انجام نرسیده است)، به انداز که کافی در صفوف اپوزیسیون تفرقه ایجاد کند. یک نیروی جاش برای کردستان تدارک ببیند تا اگر لازم شد فقط آنها را به کشتن بدهد. و بالاخره اول تخت سلطنت را محکم کند آنگاه فرمان سربریدن ما درنماید. از این رو چها رماه صبر پیشه کرد.

نیروهای کردستان نیز قبول کردند گرچه ابتدا اعلام کرده بودند که با نزده روز به پاسداران فرصت خواهند داد تا از کردستان خارج شوند اما بعد از آن مدت هم کاری انجام ندادند که درگیری دوباره آغاز شود. آنها نیز نیا زدا شدند که هر چه می‌توانند جنگ را به عقب بیا نند و اصولا آنها هیچگاه آغاز جنگ نبودند و این را (به خصوص) حزب دمکرات بارها اعلام کرده و هشدار داد. هر چند اجاب و سازمانها و شما می‌کردستان می‌دانستند که حکومت دست بردار نخواهد بود.

هیئت نمایندگی دولت در آذرماه ۵۸ به مها با در سید خمینی کسانی را فرستاده بود که بعدها معلوم شد چندان هم مورد اعتماد و خوش آیند دستگاہ آخوندی نیستند (فروهر - صباغیان - سخابی). چون بعد دیدیم که آنها را نیز از مصدر امور کنسار گذاشتند. فقط خواسته بودند ما را با دست دیگران بگیرد. مشا ورنظامی هیئت دولت تیمسار آذری بود که در زمان شاه فرماندهی قشون ایران در سرکوب ظفا را به عهده داشت.

شیخ عزالدین حسینی رئیس هیئت نمایندگی خلق کرد، حزب دمکرات سخنگوی هیئت و کومه له وفدائی اعضای آن بودند. مذاکرات ۴۵ دقیقه بیشتر به طسول نیا نجا مید. از همان لحظه معرفی آقایان نمایندگان دولت با آوردن اسامی سازمانها مخالفت کردند و مذاکرات پنج سال است در حال تنفس دائم است. بعد از این جلسه هیئت نمایندگی خلق کرد یک طرح ۲۶ ماده‌ای به دولت پیشنهاد کرد و جناب فروهر نیز طرح خودگردانی خویش را ارائه نمود که هیچکدام مورد بحث واقع نشد.

سردمداران رژیم هر کدام در مورد مذاکرات کردستان و خودمختاری اظهار نظرهایی کرده‌اند برای فهمیدن اوضاع آن زمان بازگو کردن چند نکته بی فایده نیست.

خلخالی: هما نظور که امام گفته‌اند حقوق همه افراد رعایت می‌شود و خودمختاری معنایی ندارد.

مهدوی کنی: اما م کلمه خودمختاری را اعلام نکرده‌اند و مذاکرات نشان می‌دهد که خود کردها هم روی این کلمه اصرار ندارند چون کلمه خودمختاری مفهوم دیگری برایش هست که ما نندا استقلال و جدا شدن است.

فروهر: ما با خلق کرد مذاکره می‌کنیم نه با سازمانها - خودمختاری از لحاظ گستردگی مفهوم واژه ایست برای دولت غیر قابل پذیرش .

بنی صدر: مذاکره با اقلیت مسلح جواز شرعی ندارد - ما نمی‌توانیم خودمختاری بدهیم چون مخالف تجزیه ایران هستیم ، ما مخالف تجزیه طلبها هستیم - آنها اسلحه به دست گرفته اند تا به زور اسلحه خواسته خود را تا مین کنند ، ما تسلیم تهدید نمی‌شویم . آنها می‌خواهند خود مصدرا موربا شده و بودجه اش را هم ما بدهیم این مقدار بیشترا از تجزیه طلبی است .

فلاحی :- بعد از توصیف عملیات مشعشعانه سرکوب در کردستان و ویران کردن دهات - " طرح ۲۶ ماده ای نه تنها یعنی استقلال کامل بلکه سالها نه مقداری باج هم از دولت می‌خواهند " - فاجعه فارنا را نیز نزاع قبیله ای معرفی می‌کنند و کردستان را با صحرای کربلا مقایسه می‌نمایند و کردها را شمر ذوالجوشن و ارتش و پاسداران را یاران حسین می‌خوانند - " ارتش امروز ارتش امام زمان است ، تا من فرمانده هستم خیال لسان آسوده باشد " .

مردم با مناسبت و بی مناسبت به تظاهرات و تحمن متوسل می‌شدند ، آنها یقین کرده بودند که حکومت سرنگ دارد ، می‌خواستند مسالمت جویی خود را پس حکومت بفهمانند ، اما سران ندانند که از حقوقشان دست بردارند از این رو تمام راههای مسالمت آمیز را می‌آزمودند و سرانجام خود را سازمان می‌دادند و مسلح می‌شدند . به عنوان نمونه :

چهل روز تحمن یکپارچه مردم سنندج در دیماه و بهمن ماه به عنوان اعتراض به تیراندازی پاسداران و کشتن چهار رهگذر صورت گرفت و منجر به تخلیه قلعه مرکز شهر از پاسداران گردید ، برای حکومت بدین معنی بود که اگر نخواهد به خواستهای مردم تن در دهد باید به هر شکلی که ممکن است آنها را سرکوب کند . و برای مردم میدانی بود تا وحدت خود را بیازمایند و متشکل شوند .

انتخابات در کردستان دور از دستکاریها و اعمالهای حکومت صورت گرفت* و نتایج انتخابات حکومت را به هراس انداخت حزب (منحله) دمکرات کردستان ایسران با اکثریت قاطع پیروز شده بود . ابتدا مردم سنندج را از انتخابات محروم کردند (۵۸/۱۲/۱۹) و سپس همه انتخابات کردستان را مخدوش اعلام کردند .

فرمانده کل قوا (بنی صدر) پوتین ها پیش را پوشیده بود و دلش می‌خواست نبوغ نظا میش را هم به آزمايش بگذارد ؛ چه جایی بهتر از کردستان ؟! در ۵۸/۱۱/۹ دو ستون ارتشی از کرمانشاه بطرف کامیاران حرکت کرد و روز بعد شهرک کامیاران را به زیر رگبار توپ و خمپاره گرفت . جاشها و پاسداران با حمایت تاکهای ارتشی شهر را به تصرف درآوردند مردم شهر همه آواره شدند و عده کثیری در مسجدهای سنندج متحمن گردیدند .

در ۵۸/۱۱/۱۴ ارتش از طرف همدان در مسیر جاده همدان سنندج پیشروی کرد و شهرک

* منظورا انتخابات مجلس است چون مردم کردستان در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نکردند . ابتدا حزب دمکرات مسعود رجوی را کاندیدای خویش معرفی کرد و چون حکومت او را از لیست کاندیدا توری حذف کرد حزب نیز در انتخابات شرکت نکرد .

قروه را به تصرف درآورد با تحکیم سه راه نغده ، دره قاسملو (شمال غربی ارومیه) و پل سرو (خوی - سلماس) محاصره کردستان کامل شد و فرمان پنهانسی محاصره اقتصادی به شدیدترین وجه به اجرا درآمد .

آخرین تلاشهای مسالمت آمیز از طرف حزب دمکرات صورت گرفت (هیئت نمایندگی خلق کرد با رفتن فدائیان به طرف حکومت و عدم تعهد کومه له (۳) خود به خود منحل شده بود) . هیئتی از طرف حزب دمکرات به تهران رفت اما بی نتیجه برگشت . نامه سرگشاده نوشته شد و طرح شش ماده ای ارائه گردید اما هیچکدام سودی نداد (۴) . حکومت تصمیم گرفته بود در سال ۵۹ حسابهايش را با کردستان تصفیه کند .

در فروردین ۵۹ با ضافه مرزهای کردستان در نوسود ، مریوان ، سقز و با نه جنگ بار دیگر آغاز شد ، با زهم زود ترازمحاسبه نیروهای کردستان (سازمان فدائیان قبل از اینکه بتوانند افرادش را از کردستان خارج کنند در دام جنگ تحمیلی گرفتار شد ، گرچه سه ماه بعد اسلحه هايش را تحویل پاسداران داد تا با آن حتی به هوا داران خودش شلیک کنند) . ستون عظیمی که از کرمانشاه و از طریق سنندج عازم سرکوب سقز بود با مقاومت مردم سنندج روبرو شد . ۵۹/۲/۲ قسمت عمده ای از ستون منهدم گردید . هیچکس باور نمی‌کرد حکومت "غیر موقت" و فرمانده کل قوايش در این ابعاد به جنگ مردم ایران برونزد و به ویران کردن شهرهای خود ایران کمر همت ببندند . جنگ بیست و پنج روزه سنندج این ابعاد را نشان داد .

تیپ زرهي قزوین ، هوا نیروز کرمانشاه ، جنگنده های نیروی هوایی ، ستونهای عظیم موتوریزه لشکر کرمانشاه ، تیپ مستقل سنندج و سپاه پاسداران سراسر کشور به اضافه بسیج همه با هم به طرف شهر سنندج با تمام سلاحهايشان شلیک می‌کردند . (ساعتی ۴۵۰ خمپاره (۵) و در مقابل مردم با تفنگ ژ ۳ و گاه کلاشینکف و چند آر پی جی ۷) کسه کا ربر در دستش را هم نمی‌دانستند) چنان مقاومتی از خود نشان دادند که ارتش تا دو هفته نتوانست دو کیلومتر فاصله بین پادگان و قلعه نظا می مرکز شهر (باشگاه افسران) را طی کند و قلعه را از محاصره در بیاورد (ارزیابی حکومت نیز از نیروی مردم غلط در آمده بود) . هر چه مقاومت بیشتر بود سعیت رژیم نیز بیشتر می‌شد . در یک پیام که به وسیله بی سیم مخابره شده و نوار آن موجود است یک پاسدار از پادگان به گیرنده پیام در باشگاه افسران می‌گوید "نترس ، مردان خدا آمدند ، به کمک شما خواهند رسید ، به امید خدا یک دیوار این شهر را سرپا نخواهیم گذاشت ، یکنفر نباید زنده و سالم از این شهر بیرون برود" . آری ، قصدشان این بود اما نتوانستند (فقط توانستند ۱۸۲۶ نفر را بکشند) در یک یورش پاسداران از پادگان به طرف شهر از پانصد نفر حمله کننده حتی یک نفر به پادگان برنگشت همه در فاصله یک کیلومتر با پادگان کشته شدند . داستان سنندج داستان همه شهرهای کردستان است جنگ در سقز یکماه در مها با دچهل روز در با نه دو ماه در مریوان بیست روز طول کشید (پیران شهر را رحمان کریمی خاشن بدون درگیری تسلیم دشمن کرد . اشنویه و بوکان تا اواخر سال ۶۲ در اختیار پیشمرگان بود) . و از آن پس سرنوشت شهرها سرنوشت دهات کردستان است ؛ پای حکومت به هر جا که می‌رسید جز مرگ و ویرانی ارمغانی نداشت . فراوانند پدر و مادرانی که فرزندان خود را در با غچه دفن کردند و فراوان فرزندان که روزها و شبها بر جنازه پاره پاره پدر و مادرشان شیون کردند و نتوانستند از خسانه

خارج شوند تا فریا درسی بیا بند. (سپاهیان خمینی به هر جا که حمله می کردند اول آب و برق و تلفن را قطع می کردند). خمپاره های هدف به هر خانه ای سر می کشیدند. هنوز شیون ما درانی را که به دنبال جسد فرزندشان می گردند می توان شنید.

بعد از تصرف هر شهر، ده یا منطقه شکنجه و آزار روزندان و تبعید مردم شروع می شود به هر بهانه که لازم باشد. برای حکومت هر فرد کرد گناهکار، ضد انقلاب، کافرو... است مگر خلاف آن ثابت شود.

با شروع جنگ ایران و عراق حزب دمکرات کردستان ایران رسماً به دولت اعلام کرد که خود مختاری را قبول کنید (نه اینکه فعلاً اجرا کنید) ما همه تفنگهايمان را به طرف عراق بر می گردانیم، اما حکومت نشان داد به قیمت نابودی خود نیز زیانش به نفع مردم تکلم نخواهد کرد.

چهار سال گذشته است کردستان فقر زده با تن خون آلود همچنان مقاومت می کند و چهره گریه ارتجاع هر روز بیشتر و بیشتر خود را نمایان ساخته است. جنگ جنگ است و جنگ همیشه مساویست با مرگ، برای از بین بردن این جنگ، برای نابودی ایسن قاصد مرگ، این مرگ آفرین با هر وسیله ای باید جنگید و این تنها راه دفاع از زندگی است.

مسئله ملی و حق تعیین سرنوشت

عباس فاضلی

طرح مسئله ملی در یک جا معه حاصل تحلیل و تصمیم گیری یک سازمان یا حزب سیاسی نیست بلکه همچون دیگر مقولات اجتماعی منتج از قانونمندیهای علمی حاکم بر جامعه است و از مجموعه مناسبات حاکم بر جهان ناشی می گردد.

بدون شک تعیین دقیق و شناخت صحیح مسئله ملی در کشور ما از اهمیت و جایگاه کمی نیست محسوب می شود، تا از آن طریق قادر به ارائه برنامه های اصولی در راه تحکیم مبارزات خلقهای ایران علیه امپریالیسم و از سوی دیگر اتحاد آگاهان سه پرولتاریای ملل مختلف باشند. قبل از پرداختن به مسئله ملی لازم است شمسه های پیرامون اسلوب نگرش کمونیستها و بررسی دیالکتیکی آنها از مقبولات مختلف اجتماعی سخن بگوئیم تا بدین وسیله به وجهه تما یز تحلیل مارکسیستی و مبتنی بر علم زیکسو و کلی گوئیهای روشنفکرانه و به دور از واقعیات عینی از سوی دیگر پی ببریم.

در مارکسیسم چیزی شبیه به اصول طریقتی به مفهوم یک آموزش محدود و خشک و جامد که دور از شاهراه تکامل تمدن جهانی به وجود آمده باشد نیست. این جهان بینی پویا و خلاق که به حق نجات دهنده بشریت از بندها و مخرافات و همچنین درهم کوبنده نظام مبتنی بر استعمار انسان از انسان می باشد در یک مبارزه تاریخی علیه فلسفه های سرودم بریده متفکران قرون ۱۸ و ۱۹ پا گرفت و از طریق نقد اندیشه های سیاسی - اقتصادی و فلسفی نوپا ولی ناکامل آن دوران قوام یافت و در مدتی کوتاه تجربه تاریخ با صراحت تمام مهرتائید بر آن کوبید. با دید توجه داشت که این جهان بینی به دلیل ماهیتش که همانا استوار بر واقعیات جهان هستی است، هیچ پدیدهای را قائم به ذات و ثابت نمی گرد. ما معتقدیم که جوهر مارکسیسم در دیالکتیک نهفته است و دیالکتیک یعنی درک اینکه، پدیده ها در خط سیرونیز در خصلت خود تغییرات کلی می یابند.

(۱) - رجوع شود به خاطرات خلخالی و مصاحبه او با اطلاعات.

(۲) - از حرفهای خمینی در مورد کردستان قبل از شروع دوباره جنگ در بهار ۵۹.

(۳) - کومه له خود طرح ۲۶ ماده ای را به هیئت نمایندگی خلق کرد پیشنها کرده بود اما خودش حاضر به امضای آن نشد!!

(۴) - رجوع شود به کتابچه "تلاش در راه تفاهم" از انتشارات کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران.

(۵) - اقرا سرهنگ مدوری فرمانده پادگان سنندج در مصاحبه با روزنامه ها.

بنا بر این اگر ما این مطلب را درک نکنیم و آن را به کار نیندیم، در آن صورت، ما رکیسم را یک شریعت بیجان و یک آموزش پیاپی یافته قلمداد کرده ایم. سیاست از خود منطق عینی خاص دارد. برای اینکه اسلوب دیا لکتیک به درستی در سیاست به کار برده شود شرط حتمی آنستکه در فعالیت خود واقعیت عینی و آگاهی انقلابی را با هم پیوند دهد، از اینجا معلوم می شود که معرفت کلی بردیا لکتیک هیچگاه جای پژوهش شرایط مشخص را نمی گیرد. لنین می گوید: "ما رکیسم از ما می خواهد که تناسب قوای طبقات و خصوصیات مشخصه هر لحظه تاریخی معین را به دقیقترین نحو و به شکلی که صحت و سقم آن در شرایط عینی قابل واری با شد محاسبه کنیم."

باید دریافت که ما چگونه، با چه اسلوب و چه وقت، در چه اوضاع و احوال و با چه آرایشی از قوای اجتماعی و بین المللی مبارزه خود را به پیش می بریم. باید از موضع تجربی دست برداشت. کسی که تنها هدف مبارزه را می بیند ولی بر وسایل نیل به این هدف احاطه ندارد و طرق واقعی نیل به این هدف را نمی بیند به اشتباه بزرگی در تاکتیک مبارزاتی دچار می شود. اگر جنبش مشخص واقعی و مجموعه شرایطی را کسبه جنبش در آن قرار دادند دیده بگیریم، به موضع تجربی ای دچار می شویم که فعالیت انقلابی جای خود را به کلی گوئیهای دور از زندگی واقعی می دهد و این خطر را پیش می آورد که اسلوب دیا لکتیک که تحلیل همه جانبه شرایط مشخص را ایجاد می کند جای خود را به توسل خود سرانه به جوانب جداگانه یعنی سرانجام به سفسطه بدهد. پس به یاد داشته باشیم که ما رکیسم تنها جمله پردازی انقلابی نیست.

مقدمه بالا را آنجا اهمیت پیدا می کند که انحراف اغلب نیروهای چپ در مورد مسائل جامعه ایران و از آن جمله مسئله ملی از آن ناشی می شود. ممکن است مطالب طرح شده از بدیهیترین مسائل و از ابتدائترین آگاهیها در جهت انجام یک مبارزه اصولی به شما آید، ولی با کمال تأسف امروزه با نیروهای روبرو هستیم که این بدیهیترین مسائل را درک نکرده و به نوعی از به کارگیری آن در مبارزه خود قاصرند.

طرح تاریخی مسئله ملی

تئوری علمی به هنگام تجزیه و تحلیل هر مسئله اجتماعی، خواستار آن است که آن مسئله ابتدا در چارچوب تاریخی معینی مطرح گردد. بدین ترتیب در طرح و بررسی هر مسئله در چارچوب یک کشور مشخص می باید روش ساخت که اولاً آن کشور کدام دوره تاریخی (در مورد دوره های متفاوت بحث خواهد شد) را می گذراند و خصوصیات مشخص آن مسئله (در اینجا مسئله ملی) در آن دوره کدام است. در غیر این صورت به راحتی می توان، بدون در نظر گرفتن دوره های پیچیده تاریخی، درباره فلان مسئله سخن راند، بدون اینکه ولویتها، ویژگیها و مشخصات را در تحلیل خود منظور کرد و بدون اینکه ذره ای به حل مسئله کمک شود. از طرفی دوره های متفاوت تاریخی با اشکال همگون در قالب تمامی جوامع جای نمی گیرند. مثلا در مورد مسئله ملی به رسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خود آغز کار است. بعدنوبت به درک مقام این اصل در دوره های متفاوت می رسد و مهمتر از همه تلفیق این دو مطلب و انطباق علمی آنها بر شرایط مشخص هر جامعه ای می باشد. لنین در این مورد می گوید: "تئوری ما رکیستی بی چون و چرا خواستار است به هنگام تجزیه و تحلیل هر مسئله اجتماعی آن مسئله بدو در چارچوب

تاریخی معین مطرح گردد و سپس چنانچه سخن بر سر یک کشور (مثلا بر سر برنا مه ملی برای یک کشور) باشد، خصوصیات مشخصی که در حدود یک دوره معین تاریخی این کشور را از سایر کشورها متمایز می سازد در نظر گرفته شود. بنا بر این اگر در مورد مسئله ملی خصوصیات زمان و مکان را از نظر بیندازیم و صرفا روی احکام تکیه کنیم در تئوری در ورطه تجرید و متافیزیک در خواهیم غلتید در حالی که روش صحیح تحلیل راه را بر هرگونه الگو برداری (مثلا از روسیه تزاری و غیره) خواهد بست.

و اما مسئله ملی کی و چرا مطرح می شود؟ و در چه شرایطی با ارتقاء سطح شعور ملی و طرح تمایلات ملی روبرو هستیم؟ لنین بیان روشنی در این مورد دارد: "این خواست، مقدم بر هر چیز عبارت است از لزوم جدا نمودن کامل دوره سرمایه داری که از نقطه نظر جنبشهای ملی بطور اساسی از یکدیگر متمایزند. از یک طرف دوره ورشکستگی فئودالیزم و حکومت مطلقه یعنی دوره بوجود آمدن جامعه بورژوا - دمکراتیک و دولت است که در آن جنبشهای ملی برای اولین بار جنبه توده ای بخود می گیرند و جمیع طبقات اهالی را به انحاء مختلف جلب می نمایند. از طرف دیگر در مقابل ما دوره ای قرار دارد که در آن تشکیل دولت های سرمایه داری کاملاً صورت گرفته، رژیم مبتنی بر قانون اساسی مدتهاست برقرار گردیده و تضاد آشتی ناپذیر بین پرولتاریا و بورژوازی کاملاً شدت یافته و دوره ای است که می توان آن را دوره ورشکستگی سرمایه داری نامید."

بنا بر این بر طبق آنچه گفته شد، در دوره اول، یعنی دوره پیروزی سرمایه داری بر فئودالیزم، ما با جنبشهای ملی روبرو هستیم که بر پایه اقتصادی زیر قرار دارند: برای پیروزی کامل تولید کالایی، بازار داخلی باید دست بورژوازی تسخیر گردد و پایه قول لنین: "محرك این قضیه عمیقترین عوامل اقتصادی است و بدین جهت برای تمام جهان متمم تشکیل دولت ملی برای دوران سرمایه داری جنبه عمسومی و عادی دارد."

لنین در مورد دوره مشخص قید شده در بالا چنین می گوید: "صفت مشخصه دوره اول بیداری جنبشهای ملی و نیز مبارزه در راه آزادی سیاسی عموماً و در راه حقوق ملیتها خصوصاً، سبب می شود که گرایش دهقانان یعنی کثیرالعدده ترین و دیرجنبش ترین قشر اهالی بسوی این جنبشها باشد. صفت مشخصه دوره دوم فقدان جنبشهای توده ای بورژوا - دموکراتیک است. در این دوره سرمایه داری تکامل یافته است و با نزدیک نمودن و اختلاط بیش از پیش مللی که دیگر کاملاً به جریان مبادله بازرگانی کشیده شده اند، تضاد آشتی ناپذیر بین سرمایه - که در مقیاس بین المللی به هم آمیخته شده - و جنبش بین المللی کارگری را در درجه اول اهمیت قرار می دهد." بدین ترتیب خواست ملی خواستی بورژوا - دموکراتیک بوده که طبیعتاً تحولات بورژوا - دموکراتیک را طلب می کند. به همین دلیل بود که در نیمه اول قرن نوزدهم ما رکیس از استقلال لهستان دفاع می کرد، تا زمانی که لهستان به تحول بورژوا - دموکراتیک نیازمند بود. اما پس از رشد سرمایه داری و استقرار آن در لهستان مسئله ملی اهمیت ثانوی پیدا می کند. بدین صورت به اعتقاد لنین خواست ملی لهستانها به تقویت دموکراسی و پیروزی سوسیالیسم یاری نمی رسد و به همین اساس لنین نظرات ما رکیس پیرامون استقلال لهستان را که در قرن ۱۹ ارائه شده بود منسوخ اعلام داشت و معتقد بود که این

موضوع اهمیت خود را از دست داده است .

بر اساس چنین درک مارکسیستی - لنینیستی از مسئله ملی است که حق مسلسل در تعیین سرنوشت خود در برنا مه کمونیستهای کشورهای که تحولات بورژوا - دموکراتیک را پشت سر گذاشته اند وجود ندارد . یعنی از نقطه نظر تکامل سرمایه داری که عامل اصلی تقویت خواست ملی است در کشورهای سرمایه داری عواملی که مولد جهشهایی گردیده که ضمناً با تشکیل دولتهای مستقل ملی همراه باشد وجود ندارند .

لنین حق ملل در تعیین سرنوشت خود را چنین تعریف می کند : حقی سیاسی که از نظر تاریخی واقتصادی نمی تواند معنای دیگری بجز حق تعیین سرنوشت سیاسی ، استقلال دولتی و تشکیل دولت ملی داشته باشد . حال چنین تعریفی در شرایط مشخص چطور باید تعبیر شود ، به بحث دیگری مربوط است . به اعتقاد ما در دوران نوین یعنی دوران استیلای همه جانبه امپریالیسم و دوران انقلابهای پرولتری این تعبیر تنها در چارچوبی قابل توضیح است که در صفحات بعد بدان خواهیم پرداخت . تذکر این نکته لازم است که اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خود که اصلی علمی و مقبول است یک بیان عام بوده و استناد بدان تحت هر شرایطی علمی و منطقی به نظر نمی رسد .

پرولتاریا و مسئله ملی

همانطور که گفته شد جنبشهای ملی خود مقوله های از جنبشهای بورژوا - دموکراتیک اند و بدین سبب در اکثر چنین جنبشهایی بورژوازی در رهبری قرار دارد . بیشک پرولتاریا نمی تواند در مورد هیچ مسئله ای از جمله مسئله ملی خود را در دایره تنگ خواستهای بورژوازی محبوس نماید ، بلکه آنچه که از نقطه نظر پرولتاریا در مبارزه اش علیه سرمایه ، به منظور استقرار سوسیالیسم ، اهمیت دارد ، این است که خواستهای خود را مقدم بر هر چیز دیگری قرار دهد . به بیان دیگر در دوران هر تغییر و تحولی پرولتاریا بدنبال مهیا ساختن شرایط لازم جهت پیروزی قطعی بر بورژوازی می گردد و هم از این زاویه است که به مسئله ملی می نگرد . لنین در این مورد می گوید : "در مسئله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش نیز ما نباید مسئله دیگری آنچه قبل از همه و بیش از همه مورد توجه ما است حق پرولتاریا در تعیین سرنوشت خویش در داخل ملتهاست ." (در باره حق ملل - ص ۲۶۲)

بدین ترتیب پرولتاریا از مسئله ملی برای خود بیت نمایی سازد و هرگز آن را از دیگر مطالبات دموکراتیک جدا نمی کند بلکه به آن به مثابه چیزی از یک کل واحد می نگرد . از آنجا که پرولتاریا به تعمیق همه جانبه دموکراسی در تمامی زمینه ها اهمیت می دهد مسئله ملی را نیز تنها در راستای تکامل انقلاب عمومی ارزیابی می کند و دقیقاً در همین جا است که مقابل منافع تنگ نظرانه بورژوازی ملت تحت ستم قرار می گیرد و همین اساس است که پرولتاریا نمی تواند از هر جنبش ملی بدون ارزیابی دقیق شرایط و بدون سنجش مقام و اهمیت آن در چارچوب کلی انقلاب دفاع کند . بورژوازی که در ابتدای هر جنبش ملی در رهبری قرار دارد ، پشتیبانی از کلیه کوششهای ملی را اصولی می داند ، در حالیکه پرولتاریا تنها در جهت معینی از بورژوازی حمایت می کند اما هرگز با سیاست آن در هم نمی آمیزد . طبقه کارگر فقط به نفع برابری حقوق و به نفع فراهم ساختن شرایط و موجبات شکفتگی مبارزه طبقاتی از بورژوازی

پشتیبانی به عمل می آورد . بنا بر این حمایت پرولتاریا از مسئله ملی تنها تا بسع مبارزه طبقاتی اومی باشد . سیاست پرولتاریا سیاستی است ظریف که نه به ناسیونالیسم محلی ملت تحت ستم منجر می شود و نه به دام سیاست عظیمت طلبانه شوونیستی ملت ستمگر در می غلتد . به عبارت دیگر از نقطه نظر کمونیستها اگر به یک جنبش ملی پربها داده شود به معنای آن است که در مقابل ناسیونالیسم محلی بی جهت گذشت کرده ایم و منافع زحمتکشان خلقهای دیگر را که به شکلی با آن ملت مبرسوط هستند در نظر نگرفته ایم . در حالت دوم ما به راه شوونیستی بی اعتنایی به منافع حیاتی خلق و به حقوق اولیه و به خاطر برخی مصالح مجرد در غلتیده ایم . ترکیب صحیح ملاحظات ملی و ملاحظات انترناسیونالیستی همراه با کاربرد اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم ، یک برخورد طبقاتی به نهضت ملی است . چنین برخوردی در وهله نخست ایجاد می کند که عواقب عینی جنبشهای ملی از نظر منافع غنائی توده های زحمتکش پیش بینی گردند .

و اما بورژوازی به دلیل منشا تاریخی - اقتصادی مسئله ملی که همانا تسخیر بازار داخلی بدست خودش است ، منافع خود را در درجه اول اهمیت قرار می دهد . لنین در این مورد می گوید : "در مورد مسئله ملی ، بورژوازی پیوسته خواستهای ملی خود را در درجه اول قرار می دهد و آنها را بدون هیچ قید و شرطی مطرح می سازد ، در حالی که این خواستها برای پرولتاریا تابع منافع مبارزه طبقاتی است ." بنا بر این طبق خصلت تاریخی - اقتصادی مسئله ملی و نقش مهم بورژوازی در آن ، کمونیستها هیچگاه از مسئله ملی دفاع بدون قید و شرط نمی کنند ، زیرا همانطور که بدان اشاره رفت این مسئله جزئی از مسئله کلی یعنی انقلاب است و اگر این جزء در خدمت کل نباشد ، قابل حمایت نخواهد بود .

مثلاً اگر یک جنبش ملی در ایران امروز پایگاهی جهت فعالیت امپریالیسم باشد و امپریالیسم قصد جدا ساختن آن منطقه را از ایران داشته باشد ، آیا می توانیم به صرف وجود تمایلات ملی از آن پشتیبانی بعمل آوریم ، ولو اینکه در اصول و در همه حال خواستار حق ملل در تعیین سرنوشت خود باشیم ؟ لنین در تشریح جنبشهای ملی دوران مارکس و در تائید موضوع مارکس در قبال جدایی خلقهای چک و اسلاو چنین می گوید : "چنانچه آن وضع مشخص دوران مارکس که دوران تسلط نفوذتزاریسیم بر سیاست بین - المللی بود یا در دیگر تکرار شود ، مثلاً به این شکل که چندین خلق درگیر انقلاب سوسیالیستی بشوند (همانطور که در ۱۸۴۸ درگیر انقلاب دموکراتیک - بورژوازی در اروپا شدند) و چنانچه خلقهای دیگر ارکان ارتجاع بورژوازی باشند ، صرف نظر از جنبشهایی که درون آنها برخاسته باشد ، در آن موقع ، ما نیز می بایست از یک جنگ انقلابی علیه این خلقها و برای انهدامشان اعلام پشتیبانی کنیم تا تمام این مقدمه الجیش ها نابود شوند . در نتیجه به جای دور افکندن نمونه های تاکتییک مارکسی که منجر به تبلیغ مارکسیسم در حرف و بریدن از آن در عمل می شود ، ما می بایست از طریق تحلیل مشخص از آن ، درسهای گرانقدری برای آینده بیاوریم . تمام مطالبات گوناگون دموکراسی و از آن جمله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش یک امر مطلق نیست بلکه جزئی است از مجموعه جنبش دموکراتیک (ا امروز سوسیالیستی) جهانی . ممکن است در برخی موارد مشخص جزء با کل در تضاد قرار بگیرند . در این صورت باید

از آن صرف نظر کرد. ممکن است وضعی پیش بیاید که جنبش جمهوری خواهان یک کشور در خدمت دسیسه چینی روحانیت، محافل مالی یا سلطنت طلب کشورهای دیگر قرار بگیرد. در این صورت وظیفه داریم از آن جنبش مشخص و معین حمایت نکنیم. (تراژنامه مباحثه ای ۰۰ ص ۳۸)

همانطور که در سطور پیشین ذکر شد، جنبشهای ملی خصلت جنبشهای بورژوا - دموکراتیک را دارا هستند و عموماً رهبری آن با بورژوازی ملت تحت ستم می باشد. از این رو همانطور که ما از مبارزه هیچ بورژوازی بدون قید و شرط دفاع نمی کنیم از این جنبشها نیز بدون قید و شرط دفاع نمی کنیم، ما تنها از مبارزه بر علیه عامل ستمگری و علیه امپریالیسم است که بدون قید و شرط دفاع می کنیم. دفاع ما از این مبارزات حتماً مقید و مشروط است. شرط آن نیز در گسترش مبارزات پرولتاریا و حزبش و تأمین دموکراسی در تمام زمینها نهفته است.

بورژوازی و فرصت طلبان در حل معضلات اجتماعی و در برخورد به مقولات مختلف پیوسته بدنبال عملی بودن و یا تضمین این یا آن راه حل می گردند، بدون اینکه ارتباط متقابل پدیده ها را شاخص قرار دهند. این موضوع هر چند از جانب بورژوازی قابل درک است، اما از سوی کسانی که تحت لوای مارکسیسم و جهان بینی علمی عرض اندام می کنند جای شگفتی است. بدین ترتیب که در روند تغییر و تحول اجتماعی نمی توان بدون ارزیابی شرایط مشخص و تحلیل ارتباطات متقابل و پیچیده بین پدیده های مختلف اجتماعی، قبل از هر چیز بدنبال ضمانتها گشت. به بیان دیگر اگر از تحلیلهای فلت و نتایج وخیم آن وحشت داریم لازمست که دیالکتیک رابطه های متافیزیک بنشانیم، که این امر بخودی خود هرگونه لاقیدی را از بین می برد. انحراف بعضی از چپهای ایران نیز از اینجاست می شود که جهت کسب ضمانت در مورد مسئله ملی بطوریکه کانه روی جدایی ملتها تکیه می نمایند و هرگونه قید و شرط را در تحلیل این مسئله از آن سلب می کنند. غافل از اینکه مارکسیسم تنها عبارت پردازی انقلابی نیست.

کمونیستها حق تعیین سرنوشت را در هر جنبش ملی از نظر اصول می پذیرند، زیرا بدین طریق نشان می دهند دموکراسی مدنظر آنها چه مفهومی دارد و تا کجا پیش خواهد رفت. این دموکراسی بر پایه خواست و آراء توده ها بوده و خود قبل از اینکه بیانگر جدایی ملل از یکدیگر باشد، باعث تحکیم و اتفاق ملل می باشد. زیرا در حقیقت خواست و آراء پرولتاریا، جدایی ملتها از یکدیگر نبوده بلکه تلاش در جهت یکپارچگی ملتها تحت ستم ز قید و بند های مشترکی است که همه آنها در آن ذینفعند. کمونیستها برای تعیین ابعاد دموکراسی در مسئله حق تعیین سرنوشت تا مرحله جدایی نیستن کردن می نهند، اما این بدان معنی نیست که خود جدایی را در میان خلقها رواج داده و آن را مبنای کار قرار دهند. این است آن تعبیر لنینیستی از مسئله ملی.

مسئله ملی و ایران

همانطور که گفته شد، شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش صرفاً بیان عام یک اصل است. ولی ما امروز قطعاً با مورد مشخص و خاص آن یعنی مسئله ملی در ایران روبرو هستیم. پس الزاماً برای حل آن باید بطور مشخص با بررسی شرایط اجتماعی -

اقتصادی و سیاسی این مورد خاص را توضیح دهیم. راهی جز این وجود ندارد. لازمست تا یکد مکرراً است که در دوران امپریالیسم مسئله ملی الزاماً میبایست در تقابل با عملکرد امپریالیسم درک گردد، زیرا جنبه انقلابی آن راهمیین امر معین می کند. در این مورد میباید دو مطلب مهم را در نظر داشت. اول اینکه طرح و حل مسئله تا چه حد منطبق بر وظیفه پرولتاریا در تحقق مبارزه در راه سوسیالیسم است و به وحدت آگاهانها نه پرولتاریا یا ری می رساند و در ثانی چنین خواست و تمایلی تا چه حد در چارچوب مبارزه ضد امپریالیستی قرار دارد. از سوی دیگر از آنجا که مسئله ملی در ایران مطرح شده و باید حل گردد لازم است از بیان فرمولها و ادای شعارها دست برداریم. مثلاً اگر در بررسی تناقضات اجتماعی - سیاسی و تحولات تندجهانی جدایی یک ملت را در زمان خاصی مغایر منافع انقلاب ارزیابی می کنیم، میبایست در جهت جلوگیری از وقوع این امر مسئولانه قدم برداریم و کلیه تبلیغات خود را در آن جهت معطوف داریم. این امر ذره ای به اصل حق تعیین سرنوشت ملل خدشه وارد نمی کند و معنایستادن در مقابل دموکراسی نیست.

نگاهی به تاریخ زیست خلقهای ایران به روشنی بیانگر این حقیقت است که رشته های بسیاری طی سالهای متمادی آنها را به یکدیگر پیوند داده است. تحولات بیشماری که طی قرنهای در ایران رخ داده ملل متفاوت را با تغییرات اساسی در شرایط مکان زیست روبرو ساخته است. وجود ملیتها در ایران چه از حیث شکل گیری، چه به لحاظ پیشرفت همزیستی آگاهانها به یکدیگر و چه به لحاظ ادغام بسیاری از ملیتها در هم، مسئله ملی را اساساً با مسئله ملی در اروپای دوران رشد سرمایه داری متمایز می سازد.

مثلاً روسیه تزاری توسط نیروی نظامی بسیاری از ملل را در مدت کوتاهی بسطه انقیاد خود درآورد و در حالیکه این ملتها مغلوب، تاریخ و فرهنگ مشترکی با دیگر خلقهای روسیه نداشتند و همین بیگانگی محسوس می توانست ضربات مهلکی بر پیکر انقلاب عمومی روسیه وارد آورد.

در ایران برعکس، ملل مختلف نزدیک به چند هزار سال تاریخ مشترک دارند و در عین وجود اختلاف زبانی، فرهنگ نسبتاً مشترکی را بوجود آورده اند، بسبب علییه دشمنان مشترکی جنگیده اند و اتحادی آگاهانها را بر علیه دشمنان مشترک سازمان داده اند.

در دوران مبارزات ملی مردم آذربایجان، امپریالیستها به انحاء مختلف سعی در سودجویی از این جنبش داشتند تا آن را در جهت منافع خود سوق دهند. علی الخصوص در سالهای ۸ - ۱۹۰۲ امپریالیستهای آلمانی کوشیدند تا از تمامی ایلات ملی آذربایجانیهای ایران برای مقاصد تجاری و زکرا نه خود استفاده کنند. آنها عمال خود را به تبریز فرستادند و عوام فریبانه از دل سوزی نسبت به مردم آذربایجان و تمامی ایلات قلبیشان دم می زدند. اما این عوام فریبیها کارگروا وقع نشد و هرگز نتوانستند در اتحاد خلقهای ایران خللی وارد سازند. این مثال در واقع مبین اتحاد آگاهانها نه خلقهای ایران برای کسب استقلال و آزادی بوده و از سوی دیگر تأیید این موضوع است که ملل مختلف ایران تا چه حد تاریخ مبارزاتی مشترکی داشته و از این حیث با مللی که در قرون ۱۹ و ۲۰ جبراً به این یا آن کشور اروپایی منضم شده بودند تفاوت دارد.

نگاهی گذرا به مبارزات خلقهای ایران در جهت کسب آمال مشترک، ما را در جهت شناخت چگونگی تمايلات ملی یاری می‌رساند. مثلا جنبش جنگل - جنبش تنگستانها - جنبش آذربایجان - جنبش کردستان و غیره از حیث تنوع - شکل گیری - ماهیت و مضامین با جنبشهای اروپایی کاملاً متفاوت اند.

کمونیستها وظیفه دارند با توجه به شرایط تاریخی و استراتژیک منطقه و ایران، برای خلقها روشن سازند که هرگونه حرکت انزواطلبانه و هرگونه جدایی و تفرقه و هرگونه عمل تجزیه گرایانه تحت هرلوا، شعاری و تبلیغی نه تنها بطور قطع به زیان منافع یک خلق مشخص بلکه بر علیه منافع کلیه خلقهای ایران خواهد بود. کمونیستها با درایت و روشن بینی باید برای این واقعیت نظر داشته باشند و آن را پیوسته در تبلیغات خود منظور نمایند که بدون اتحادی سخت و خلل ناپذیر بین تمامی خلقهای ایران بر علیه امپریالیسم و ارتجاع هیچ مبارزه‌ای راه به مقصود نخواهد برد و در حقیقت جدایی هر بخش از ایران مثل کردستان - بلوچستان و غیره به معنی تسلیم قطعی این مناطق به سرمایه داری جهانی است. برعکس حفظ تمامیت ارضی ایران در چارچوب مبارزه‌ای آگاهانه و متحد، تنها وسیله‌ای است که بر اساس آن زحمتکشان مناطق عقب مانده از طریق جذب زحمتکشان مناطق پیشرفته ترویکپا رچه کردن حرکت می‌توانند علیه عقب ماندگی تاریخی ملت خویش گامهای موثر و کارساز برداشته و از این طریق در یک چشم‌انداز روشن و تحت رهبری طبقه کارگر مناسبات نابرابر طبقاتی را از میان بردارند.

درباره جدایی دین از دولت

علی ش.

در ماهنامه شماره ۲ آذرماه ۶۳ نوشته‌ای از آقای مجید شریف تحت عنوان "بحثی پیرامون حکومت مذهبی" بچشم می‌خورد که بخشی از استدلال ایشان پیرامون رد شعار "جدایی دین از دولت" و توجیه نام "جمهوری دمکراتیک اسلامی" قابل تعمق و برخورد می‌باشد.

برخورد مقاله با بسیاری از مسائل کاملاً درست و اصولی است و مورد تأیید نگارنده نیز می‌باشد. ما ننند: "اتهام بیهوده مغرضین و یا جاهلین به "شورای ملی مقاومت" که گویا بفرگشت تشکیل یک "حکومت مذهبی" است. ضد دمکراتیک و انحصار طلبانه بودن خواست "جدایی دین از سیاست" و بلند کردن پرچم مبارزه علیه اسلام در جنبش ملی و دموکراتیک مردم ایران، علامت تساوی گذاشتن نا جوانمردانه بین مجاهدین و خمینی و دولت آینده "شورا" و رژیم خمینی از سوی راست و یا کودکان چپ‌رو، محکوم کردن حمله مرتجعان، لیبرالها، امپریالیستها بر علیه ما رکسیم، بالاخره تعریف "حکومت مذهبی" و رد آن به عنوان حاکمیتی که به نام "نمایندگان خدا" و "احکام الهی"، مثنی مرتجع متعصب را بانی رای و اراده مردم بر مال و ناموس آنان مستولی می‌سازد، و استبدادی چون رژیم خمینی را برقرار می‌نماید.

در باره این بخش فوق که بسیار مهم است و بعضی ها آگاهان یا نا آگاهان به خاطر نداشتن شناخت یا حسن نیت به مشوب کردن اذهان مردم دست می‌زنند در مقاله مزبور مشروحا توضیح داده و نیازی به این نیست که نگارنده به تکرار آن بپردازد.

نویسنده مقاله را چنین آغاز کرده: "پس از تشکیل شورای ملی مقاومت و اعلام برنامۀ دولت موقت، و بویژه پس از معرفی "جمهوری دموکراتیک اسلامی" به عنوان شکل و نام حکومت در دوران شش ماهه انتقال، بسیاری از نیروهای سیاسی از "چپ" و از راست نسبت به تشکیل "حکومت مذهبی" دیگری در ایران آینده اظهار نگرانی سستی کرده‌اند" و در پاسخ برای رفع این نگرانی به درستی به توضیح مختصصات یک

"حکومت مذهبی"، مثل رژیم خمینی پرداخته و ضمن تشریح معایب آنها درباره یکی از مختصات و بی آمدهای چنین رژیمی که نکوهیده هم هست میگوید: "اعلام یک دیسین رسمی به منزله اعلام دین رسمی برای حکومت است، یعنی حکومت پیشاپیش دینی را بر عقاید و ادیان دیگر ترجیح میدهد و بر اساس آن به تبعیض میان پیروان عقاید و مذاهب مختلف رسمیت میبخشد." حال سؤال از نویسنده اینست، که آیا اگر طبق گفته ایشان "شکل و نام حکومت" آینده موقت "شورا" با نام "اسلامی" رسمیت پیدا کند، چگونه میتوان این رسمیت "شکل و نام" را از اعلان "دین رسمی برای حکومت" که مورد مذمت و نکوهش نگارنده و ایشان و "شورا" میباشند در ظاهر منطقی تفکیک نمود و توضیح داد؟ حتما در جواب خواهند گفت که محتوای برنامه و ماهیت و عملکرد "شورا" و نیروهای تشکیل دهنده، آن را ثابت می کند، بسیار خوب! اما آیا همیشه این نیروها و وضعیت، کمیت و کیفیت آنها ثابت و لایتغیر خواهند ماند؟

آیا دلیلی دارد در زمانیکه محتوای برنامه و حرکت "شورا" و دولت سایه اش بدون مذهب رسمی است، "شکل و نام حکومت" رسمی آن مذهبی باشد؟ چگونه است که ما به عنوان "شورا" حق داریم سؤال کننده را که در مورد وجود اسم "اسلامی" بر تبارک تا بلوی حکومت آینده "شورا" اظهار نگرانی می کند، به محتوای برنامه "شورا" رجوع دهیم، ولی دیگران حق ندارند با برهان خلف در توجیه سیاستهای خود، توجه مردم را به واژه "اسلامی" موجود در نام حکومت "شورا" معطوف نمایند؟ اگر نویسنده بگوید که "محتوا تعیین کننده است و نه اسم"، در پاسخ عرض می کنم اسم و ظاهر هر شکل مهم است و باید بیابانگر محتوای باشد.

نویسنده مقاله در بخش برهان رد "جدایی دین از دولت" که از طرف خلیجها از جمله نگارنده این سطور طرح می گردد می نویسد: "به آسانی میتوان نشان داد که اگر منظور از "عدم دخالت مذهب در دولت"، "عدم دخالت ایدئولوژی مذهبی و پیروان آن در دولت" است که این امر نه تنها دموکراتیک نیست، بلکه بسیار هم غیر دموکراتیک و انحصار طلبانه است. توضیح آنکه اگر نیرویی... توانست... نقش موثری ایفا نماید، خواه نا خواه شئون مختلف جامعه از ایدئولوژی و مبانی اعتقادی و ارزشی او رنگ و تاثیر می پذیرند. این امر در مورد هر ایدئولوژی صدق می کند... آنچه دموکراتیک و اصولی است این است که یک نیروی ایدئولوژیک حق آن را نداشته باشد که عرصه را بر ایدئولوژیها و عقاید دیگر تنگ نماید."

اولا با هزار مشکل و تقلا هرگز نمی توان از استدلال "جدایی و یا عدم دخالت دین در دولت" به نتیجه گیری و یا منظورنا درست "عدم دخالت ایدئولوژی مذهبی و پیروان آن در دولت" رسید، این منظور آن روی سکه ضد دموکراتیک دخالت "دین در سیاست" است. انسانها را نمی توان مکانیکی از عقایدشان جدا و قرنطینه نموده و بعد به مکانی در خلا بنا نمود دولت وارد کرد. این غیر ممکن و در صورت امکان نیز مستبدانه است و سرپوشی برای نفی عقیده ای و برقراری عقیده خاصی دیگر.

ثانیا سخن بر سر تراوش و انعکاس طبیعی سیاسی ایدئولوژیک نیروهای و نیروهای کسب کننده قدرت بر یکدیگر، و برجا معنی نیست، بلکه بحث بر سر باورها و مسائل دموکراسی و احترام به نظامی شورایی و مردمی و پیاده کردن این باورها توسط

حکومت آینده خواهد بود تا نتوانند عرصه را برای ایدئولوژیها و عقاید دیگر تنگ نمایند. در این مسئله "شورا" به درستی در محتوای، دیکتته کردن و پیاده نمودن مذهب رسمی از طرف دولت را رد می کند. به کلام دیگر با این رد کردن به دولت آینده سه عنوان یک شخصیت حقوقی، نه حقیقی اجازت حمل کردن یا داشتن محتوای و یا نام و شکل هیچگونه مکتبی را نمی دهد ولی به مردم، گروهها، و سازمانهای درون و بیرون "شورا" یا دولت آینده، قبل و بعد از انقلاب نوین آینده ایران، از جمله مجاهدین مسلمان و نیروهای چپ و ما رکسیست به عنوان شخصیتهای حقیقی با کمیتها و کیفیتهای گوناگون، حقیق داشتن تبلیغ و ترویج عقاید خود را با افتخار و شادمانی می دهد.

ثالثا "شورا" به عنوان یک ائتلاف سیاسی و هر یک از نیروهای درون آن به طور جداگانه، پایه با و بر خود را نسبت به این امر صبور کردن لقب، نشان، شکل، نام، محتوای و برنامه حکومت آینده به هرگونه مکتبی، برای دولت موقت انتقالی روشن نمایند. آنچه مردم و نیروهای سیاسی بعد از دوره انتقال در مورد هر مسئله ای از جمله شکل و محتوای حکومت خویش می خواهند برای آزادانه خود آنها و کار و فعالیت های نیروها بستگی دارد که بر مبنای اعتقاد آزادانه خویش در شوراهای مردمی و مجلس موسسان تصمیم می گیرند. به قول آقای رجوی با احترام به رای مردم در دین نظام سلطنت و با احترام به خون و مشقت مردم محرومان در مقاومت مشروع و عادلانه شان بر علیه نظام حاکم، بعد از به گل نشستن این مقاومت و به خاک سپردن رژیم فکاهت "شورا" بر روی کلمه "جمهوری" پافشاری خواهند نمود و بقیه اش را به مردم می سپارد.

رابعا مگر نه اینکه شورا با وجودیکه اکثریت مردم ایران مسلمان هستند، در برنامه خود دین رسمی دولتی برای حاکمیت قید نکرده است، پس چگونه نویسنده بجای پاسخ مشخص به "جدایی دین از دولت" که شرح رفت، یک مسئله عام درست (اثر طبیعی و مستقیم سازمان اکثریت و بزرگ برجامه) را به پیش کشیده که عملا به نتیجه گیری خاص و نا درست می انجامد؟ و این سؤال را بوجود می آورد که با لایحه عدم دین رسمی در برنامه درست است، و یا قید دین رسمی در شکل و نام ؟ نگارنده معتقد است که نمی توان هر دو را درست دانست.

نویسنده در ادامه مقاله برای رفع نگرانی برخی نسبت به دولت آینده از طرف "شورا" و مجاهدین توضیح می دهد: "نگرانی بیجا است... از پیش نیز صرفا بر اساس اساسی و ظواهر و ادعاهای نمی توان هیچگونه تضمینی داد." و در جای دیگر در مورد عوامل تضمین کننده دموکراسی و نفی خفقان میاورد: "۱- ماهیت عملکرد و سوابق جریاناتی که در این حکومت شرکت دارند ۲- ۰۰۰۳۰۰۰"

این حرف نویسنده مقاله درست و لازم است اما نه پاسخ او مشخص است و نه استدلال وی کافی است. پاسخ او، پاسخ مشخص به مسئله نیست چون سؤال در مورد "جمهوری دموکراتیک اسلامی" و "جدایی دین از دولت" است و نه ماهیت و عملکرد نیروهای درون "شورا" و حکومت آینده. و استدلالش کافی نیست چون این نکات (تضمین دموکراسی که بحق "شورا"، ماهیت، برنامه و عملکردش ثابت کرده است، و... خون شهیدان مجاهد، مبارز، دموکرات، سوسیالیست، دره عمیق تفاوت میان ماهیت استبدادی و وابسته شیخ و شاه از طرفی و "شورا" از طرف دیگر روشن می سازد) نمی تواند باعث آن گردد که این تا بلوی نامتناهی با محتوای را داشته و به حساب

اسامی و ظواهر گذاشت .

مقاله در مورد نقش و وظیفه "شورای ملی مقاومت" این چنین خاتمه می‌یابد :
 "... بالاخره این هم درست است که تا کنون "شورا" جدایی دین از دولت" به مفهوم مترقی و دموکراتیک آن را به صراحت روشن کرده است ،
 ... بجاست که درباره عبارت "جمهوری دموکراتیک اسلامی" و "چگونگی" آن ، همچنانکه درباره "جدایی" آن توضیح داده شده ، بیشتر روشنگری شود ، بدین معنی که با یدروشن گردد که واژه "اسلامی" بیانگر چه محتوایی است و چگونه تحقق عملی می‌یابد؟ آیا امتیازات خاصی ایجاد می‌کند و یا صرفاً نامی است که به دلایل سیاسی و فرهنگی و با انگیزه‌هایی که قبلاً توسط مسئول "شورای ملی مقاومت" اعلام شده‌اند ، برگزیده شده است؟"

اگر "شورا" این جدایی را به صراحت روشن کرده است ! و نویسنده به عنوان بخشی از آن پذیرفته پس تمام این زحمت و مشقتی که وی برای تفسیر و تفسیر و تفسیر "جدایی" و نوشتن مقاله کشیده چیست ؟ نویسنده مقاله معتقد است طرفداران شعار "جدایی دین از دولت" یا "بورژوا لیبرالها هستند و یا" چپ‌ها و می‌گویند "این هر دو به خطا می‌روند" . حال برای نگارنده این سؤال پیش می‌آید که آیا "شورای ملی مقاومت" که به قول نویسنده صراحت در جدایی را روشن نموده از دیدایشان جزو کدام دسته از خطا رونندگان می‌باشد؟ اگر جزو این هر دو که به خطا می‌روند نیست و جزء بخش سومی است که "مفهوم مترقی و دموکراتیک" این جدایی را پذیرفته است ، بهتر نبود که مقاله ایشان با استناد به این طرز تلقی و مفهوم درست و با دیدی مثبت و روشن و صریح به تفسیر و توضیح این نوع سوم "جدایی" و انعکاس آن در شکل و محتوای دولت آینده "شورا" پرداخته ، و همگان را روشن می‌نمود؟

خواننده از خود می‌پرسد این کدام "صراحت" در "جدایی دین از دولت" است که "شورا" بیان نموده ولی این امر صریح مرتب نیازمند توضیح و روشنگری برای عناصر صادق و مقابله با شبهه پراکنی نیروهای مغرض ، می‌باشد؟

دی ۱۳۶۳

یادداشت

نظر

نقد

گزارش

انتخابات نظام پزشکی ایران

ح . خویشاوند

روز جمعه ۲۱ دیماه ۶۳ کسانی که از حوالی دبیرستان البرز و پلی تکنیک می‌گذشتند مواجه با راه‌بندان و ازدحام غریبی می‌شدند . دسته دسته مردانی مصمم همراه با خانمهایی کره برجین وارد پلی تکنیک می‌شدند . سرو وضع آنها آراسته و تمیز بود . مردها اکثراً کراوات داشتند و خانمها لباسهایی تمیز و برازنده پوشیده بودند . . . وقتی بهم می‌رسیدند بر خوردهای گرم و انسانی داشتند . . .

عابرین که از جریان بی اطلاع بودند از کنار آنها که می‌گذشتند ، ابراز احساسات می‌کردند و می‌گفتند آفرین بر پزشکان مبارز کشور ، درود بر مردان و زنانی که تسلیم حاکمیت سیاه نشدند!

بله ! اینها جامعه پزشکی کشور بودند که پس از چندین ماه مبارزه و تلاش حاکمیت را به زانو در آورده بودند و اینک می‌آیند تا طبق اصول مورد قبول خود نما یسندگانی

انتخاب کنند و مسئولیت نظام پزشکی را بدست آنان بسپارند .

پزشکان کشور همواره در کنار مردم بوده‌اند و همیشه در مبارزه بین ظلم و عدل ، جهل و دانش و ترقی و ارتجاع هوادار سرسخت عدالت و علم و ترقی بوده‌اند و در تمام مبارزات ملی و مردمی بصورتی فعال حضور داشته‌اند . حتی در همین دوران سیاه و حاکمیت ارتجاعی لحظه‌ای دست از مبارزه نکشیدند و هر جا که ضرورت داشت به شکلی فعال و موثر به مقاومت و نبرد پرداختند . همین چند هفته قبل بود که در اجلاس ملی از پزشکان در هتل انقلاب ، در حضور لاقول دوهزار نفر از مدعوین سخنران کلام خود را در قالبی کاملاً مستقل از سنت آخوندها با درودهای میهنی شروع کرد و چندین دقیقه تمام حاضرین بر پا خاستند و در حالیکه اشک می‌ریختند دست می‌زدند . . .

امروز همین افراد به پلی تکنیک می‌آیند که نمایندگان خود برای نظارت بر نظام پزشکی انتخاب نمایند ؛ از همان در ورودی کاملاً محسوس بود که ایسن جامعه با کوچکترین مسائل نیز برخوردی مسئولانه و فعال دارد ؛ دکتر شیبانی ،

نماینده مجلس آخوندها که در جریان مبارزات گذشته بصورت دلچسپی از نظرات رژیم تبعیت کرده بود امروز به مجلس انتخابات آمده بود در محل در ورودی ایستاده و به چهره پزشکان نگاه می کرد اما در دوران گذشته چنان چهره منفوری از خود ایجاد کرده بود که هیچکس نه به او سلام می کرد و نه حرفی می زد. اغلب آقایان و خانمها به محض دیدن او روی خود را برمی گرداندند و کار به جایی رسید که شیبا نی نتوانست پیش از ده دقیقه در آنجا بماند... در داخل سالن دکتر ولایتی وزیر خارجه وقتی نقطه ای را انتخاب کرده در آنجا جلوس نماید بلافاصله دو نفر از خانمهای پزشک در طرفین او قرار گرفتند و بلند بلند شروع به صحبت کردند؛ صحبتها بی دربارها آمریکا، ارتجاع، حکومت و اثراتی که روی کارشناس و متخصص دارد... کار به جایی رسید که پاسداران محافظ ایشان به همسریکی از خانم دکترها گفت: گویا خانم شما نمی دانند که ایشان وزیر امور خارجه هستند... و مرد فوراً جواب داد: اینجا هر که وارد می شود به عنوان طبیب شناخته می شود... کسی را به عنوان وزیر قبول نداریم...

نگاهی به گذشته

چند ماه قبل از طرف دولت لایحه ای تدوین و به مجلس آورده شد که طبق آن حرفه پزشکی در کنترل کامل دولست یعنی لاجوردی و پاسداران در میا مد. این لایحه را شیبا نی رئیس نظام پزشکی و منافی وزیر بهداشتی وقت تهیه کرده بودند و بر اساس آن محل اقامت، نحوه کار، تعیین محل مطب و یک رشته مسائل دیگر مربوط به آزادی انسانی و فعالیت افراد تمام با اختیار دولت در میا مد. برای اجرای قانون پرسشنامه هایی تهیه و برای تک پزشکان فرستاده شد و پزشکان نیز از همان اول به مبارزه و مقاومت پرداختند بطوریکه بعد از دوسه ماه از ۸ هزار پزشک تهران حدود یکی دو هزار نفر پرسشنامه ها را برگرداند:

آنها هم علاوه بر تعدادی حزب الهی بقیه اطبایی بودند که می خواستند برای تحقیق، شرکت در کنفرانس و مطالعات علمی یا گرفتاریهای دیگر به خارج بروند. بعلاوه هر دکتري که پروانه ساختما نی می خواست، مشکلی در اداره ای داشت و به جایی مراجعه می کرد شرط رسیدگی به درخواست او برگردن پرسشنامه کذایی بود... خارج از این گروه معدود بقیه اطباء با علم به اینکه با چه رژیم سفاک و خونخواری روبرو هستند دست به مقاومت زدند تا آنجا که در مراحل نهایی مبارزه ناچاراً کمیت را تهدید به اعتصاب کردند و صریحاً اعلام نمودند در صورت عدم رسیدگی به تقاضای برحق آنها نسه در بیمارستان حاضر می شوند، نه بسه مطب می آیند و نه به جبهه می روند... حاکمیت از این تهدید جا خورد. رسیدگی شروع شد و حقانیت خواست پزشکان را همه مسئولین و نهادها حتی دادگستری و دیوان عدالت رژیم نیز تا ثید کردند و ناچار شورای نگهبان لایحه مصوبه مجلس را رد کرد.

اما مبارزه به شکلی دیگر ادامه یافت؛ دولتیهایی داشتند به نوعی در هیئت مدیره نظام رخنه کنند و اصراً داشتند چند نماینده دولتی نیز علاوه بر افراد انتخاباتی در جلسات شرکت نمایند اما جا معه پزشکی می دانست که اینها می خواهند فرادی چون زرگر، شیبا نی، ولایتی و منافی را تحمیل کنند و اینها از نظر پزشکان کشوریا سمدار بودند نه پزشک، آدمکش بودند نه طبیب... به همین دلیل زیر بار نرفتند و با شدت هر چه تمامتر در برابر چنین تقاضاهای ابلهانه رژیم مقاومت کردند. وقتی که دولتیهایی حریف نشدند در صدر آمدند انتخابات را عقب بیندازند. ابتدا می گفتند یک سال وقت لازم است تا طرح نویی برای انتخابات تهیه شود. بعد شیبا نی به شش ماه تاخیر رضا داد ولی پزشکان می خواستند در همین فردای پیروزی و در گرمای گرم شکست ارتجاع انتخابات را انجام دهند و به همین دلیل از

و عظمتی پزشکان اجتماع کرده اند تا شمره مبارزات خود را بدست آورند؛ جامعه پزشکی ایرانی با علم به اینکه هر چه می کشند از حزب الله و قشربون کهنه پرست کشیده اند در لحظات رای گیری تنهاتبلینی که می کردند این بود که به هر کس که می خواهید رای بدهید ما حزب الله را از میان خود طرد کنید... بهمین دلیل بود که افرادی چون شیبا نی و ولایتی چند لحظه ای بیش در جلسه نما نند و افرادی چون زرگر و منافی هم از حضور در جلسه خودداری کردند.

با اینکه روزا انتخابات، حدود چهار هزار پزشک در جلسه حضور یافتند نظم و ترتیب جلسه بی نظیر بود. ضمناً اجتماع چهار هزار نفر پزشک نیز در تاریخ نظام پزشکی سابقه نداشت ضمناً این راهم در نظر بگیریم که معمولاً از تعداد کل پزشکان حداقل ۱۵۰۰-۲۰۰۰ نفر در سفرهای خارج، در مسافرتها علمی و یا در جبهه ها هستند...

تهران ۲۲ دیماه

طرف خود پزشکان روز ۱۴ دیماه برای انجام انتخابات تعیین شد. شیبا نی و مقامات دولتی که وضع را با ریک می دیدند به دست و پا افتادند؛ وزیر کشور، رئیس جمهور، نخست وزیر... همه به تکیا پوافتادند و سرانجام توافق شد که انتخابات یک هفته به تاخیر بیفتد و روز ۲۱ دیماه انجام شود. اما ناگهان روز سه شنبه ۱۸ دیماه روزنامه جمهوری اسلامی از قول رفسنجانی رئیس مجلس نوشت که انتخابات ۲۱ دیماه برای گزینش مسئولین نظام پزشکی غیر قانونی است و ما قبول نداریم.

معلوم شد حاکمیت آخوندی با همه تزویر و ریا می کند. پزشکان بطور جدی تصمیم گرفتند دست از کار بکشند، تمام فعالیتهای خود را در بیمارستانها، مطبها، داروخانهها تعطیل کنند و به مبارزه بپردازند و مطالب را به اطلاع تمام مردم ایران برسانند. دست آخر حضرات، فهمیدند که حریف جا معه پزشکی ایرانی نمی شوند و از در تسلیم درآمدند و اینک روز جمعه ۲۱ دیماه با چنین شکوه

تکذیبنامه

روزنامه لوموند ۲۱ دسامبر مقاله‌ای تحت عنوان "جدایی در اورسورا و آز" از آقای ژان گراس به چاپ رسانده است که مملو از اطلاعات کذب و مطالب نادرست برعلیه شورای ملی مقاومت ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران می‌باشد. لذا دبیرخانه شورای ملی مقاومت ضمن توضیحی به تکذیب مطالب این مقاله پرداخته است؛ نکات اصلی این تکذیبنامه از قرار زیر است:

۱- شورای ملی مقاومت رژیم ضدانسانی خمینی را در تمام میثاق نفی می‌کند و امکان استحاله این رژیم در جهت بسط نسبی آزادیها را تصور باطلی می‌داند که برای شکستن روحیه مقاومت و دل‌سرد کردن نیروهای مقاومت ایران اختراع شده و تبلیغ می‌شود. این شورا رژیم خمینی و همه دسته‌بندیهای درون آن را علیه انقلاب بزرگ مردم ایران برای استقلال و آزادی می‌شناسد. شورا همچنین نامه‌نگاریهای سری و غیرعلنی با خمینی و مقامات رژیم اورا که بدون تردید بر علیه عالیت‌ترین مصالح دموکراتیک مردم ایران است به اتفاق آراء محکوم می‌کند و هیچیک از سران

رژیم خمینی را مشروع و ناشایسته تطهیر نمی‌شناسد.

در عین حال شورای ملی مقاومت به استثنای بقایای دیکتاتوریه‌های شاه و خمینی که هنوز به حیات و با بازسازی این دیکتاتوریه‌ها امید بسته اند خواهان اتحاد همه ایرانیان و همه جریانات سیاسی آزادخواه و مستقل می‌باشد...

۲- شورای ملی مقاومت عقیده دارد که رژیم خمینی جنگ با عراق را به تریستن دستاویز برای سرپوش گذاشتن بر مسائل و مشکلات بزرگ جامعه ایران و پرده پوشی جنایات و صف‌ناپذیرش در زمینه سرکوب نیروهای دموکراتیک می‌داند. و از همین رو پذیرش صلح را به درستی معادل فراموشی آوردن شرایط سرنگونی خود تلقی می‌کند...

۳- شورای ملی مقاومت متذکر می‌گردد که آقای مسعود رجوی مسئول و سخنگوی این شورا است و بنا بر این اظهار نظرها و موضع‌گیریهای او را باید حاصل مباحثات و تصمیم‌گیریهای شورای ملی تلقی کرد.

لذا برخلاف مندرجات منتشر شده در لوموند ۲۱ دسامبر فقط مجاهدین یا آقای مسعود رجوی از آقای ابوالحسن بنی‌صدر

مقاومت خودداری ورزیده اند اکنون کاملاً در عمل روشن شده است، اظهار نظرهای بی‌کبر حسب آنها:

- گوئیا رژیم خمینی تثبیت شده است،
- گوئیا مقاومت "قبل از موعد" است،
شکست خورده و در بن بست است،

- و گوئیا رژیم خمینی تمایل به "میان‌رویی" پیدا کرده است،

به حکم واقعیاتی که در داخل ایران در جریان است از نظر ما به کلی عاری از اعتبار می‌باشد و تنها آن گروه از مدعیان نسبی را دلخوش می‌کند که... از راه دور چشم‌بسته تحولی در درون رژیم خمینی دوخته اند که هرگز محقق نخواهد شد و امید به سامی بسته اند که هرگز به دست نخواهند آورد...

جدانشدند. شورای ملی مقاومت بر اساس تصمیم ۲۵ مارس ۱۹۸۴ که به اتفاق آراء اتخاذ کرده بودیه همگامی خود با آقاسای بنی‌صدر ختم داد...

۴- ادعای اینکه شورای ملی مقاومت وجود خارجی ندارد یا بطور عمده آلت دست مجاهدین است، ادعای کاذبی است که بقایای شاه و خمینی آن را ابداع کرده اند. اما مسئله اساسی، مسئله انتخاب میان خمینی و شورا می‌باشد که در واقع گویای انتخاب بین دیکتاتوری خمینی و مقاومت تمام‌عیار برای صلح و آزادی است...

بدیهی است در شرایطی که جنبش مقاومت در داخل کشور پیوسته با آکسیونهای عادلانه و مشروع خود روبه‌افتلاست و در شرایطی که سرنوشت جریاناتی که از پیوستن به

شما ها هم امنیت نمی‌تونید داشته باشید. ما خودمون هنوز تا امروز لازم ندیدیم و اردما چرا بشیم، ولی اگر یک روزی لازم بود... خودما هم لخت بشیم میدون بیا بشیم، میا بشیم،"

از سوی دیگر، موسوی، نخست وزیر رژیم نیز، در مورد استرداد هواپیما ربایانی که یک هواپیمای کویتی را ربوده و بیه تهران آورده بودند گفت: "اگر استرداد هواپیما ربایان جنبه قانونی دارد در وهله اول سرکرده تروریستها و منافقین که صدها نفر را در داخل کشور شهید کرده است به ایران تحویل داده شود."

۲۸ آذر (۸۴/۱۲/۱۹): میرعمادی دادستان عمومی دادسرای تهران در مورد شاهنامه حاضر چندن از وزرا گفت: "... اینک چندتن از وزرا و وکلای به دادسرا حاضر شده اند شاهنامه نبوده و بیه پرونده بررسی رسیدگی و تبرئه شده اند و چند پرونده دیگر در دست بررسی است..."

۲۸ آذر (۸۴/۱۲/۱۹): براساس نتایج تفصیلی آمارگیری از هزینه و درآمد خانواده‌های روستایی در سال ۶۱ مجموع درآمد ماها نه یک خانوار روستایی در این سال، ۳۲/۵۶۲ ریال و مجموع هزینه‌های آن ۴۲/۱۱۶ ریال بوده است.

۲۹ آذر (۸۴/۱۲/۲۰): به نوشته نشریه مجاهد (شماره ۲۳۰) زندانیان سیاسی بند زنان زندان اوین از تاریخ ۲۹ آذرماه در اعتراض به شرایط سخت زندان دست به اعتصاب غذا زده‌اند. این اعتصاب غذا چندین روز ادامه داشته است.

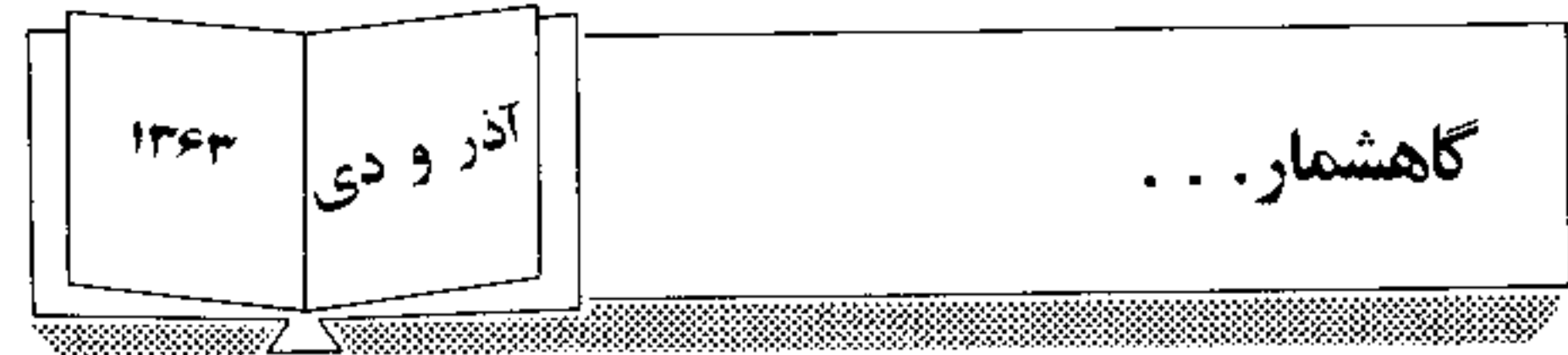
اول دی (۸۴/۱۲/۲۲): کنفرانس کشورهای اسلامی در صنعا علیه غم‌تلاش خود برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق، موفقیتی به دست نیاورد.

بکنیم و بگوئیم آقا جنگ است و تمام بشود... می‌بینیم اصل ۹۰ مجلس فریادش بلند است. آقا مردم ناله دارند کسی جواب ما را نمی‌دهد. خوب اگر اصل ۹۰ جوابش را نمی‌دهد مگر مجلس رکن اساسی انقلاب نیست چرا به حرفش گوش نمی‌دهند آن کسی که گوش نمی‌دهد کیست. اگر من از شما سؤال کنم می‌گوئید آقا به من ربطی ندارد... پس بیه چه کسی ربط دارد؟..."

۲۰ آذر (۸۴/۱۲/۱۱): خمینی طی پیامی که برای ادامه کار و تقویت ستاد انقلاب فرهنگی صادر کرد، در ترکیب اعضای این ستاد تغییراتی داد و خاتمه‌ای، موسوی-اردبیلی، هاشمی رفسنجانی، مهدوی‌کنی و سیدرضا اکرمی (وزیر آموزش و پرورش) را نیز به عضویت در این شورا منصوب کرد.

۲۲ آذر (۸۴/۱۲/۱۳): رجایی خراسانی نماینده رژیم خمینی در سازمان ملل مواضع رژیم خمینی را درقبال اعلامیه حقوق بشر و میثاقهای آن تشریح نمود و از جمله گفت: "... ما مدعی رعایت موازین حقوق بشر نیستیم زیرا اعلامیه حقوق بشر و مستخرجات آن برای ما ملاک قضاوت و یا معیار انتخاب نیستیم... اعلامیه حقوق بشر سندی است که بیشتر معرف برداشت ما دی-گرایانه از فرهنگ "یهودی-مسیحی" است که توسط چند تفسیر تنظیم شده است... و لهذا ما از منتقدین خود تقاضا می‌کنیم که از ما به خاطر نقض چیزی که قبولش نداریم خرده‌نگیرند. در عین حال قویا اعتقاد داریم که اعلامیه جهانی حقوق بشر علیه غم نواقصی که دارد حتما باید در جوامع غیر مسلمان رعایت شود."

۲۳ آذر (۸۴/۱۲/۱۴): هاشمی رفسنجانی ضمن سخنرانی در نماز جمعه مسئله هواپیما-ربایی را پیش کشید و خطاب به رهبران کشورهای غربی گفت: "مطمئن باشید که"



اخبار ایران

با مداران رژیم برانویه مردم آتش گشوده و در نتیجه جنگ و گریزهایی که در گرفت و ساعت ادا مده داشت عده کثیری از مردم زخمی شده و صدها نفر با زداخت شدند.

۷ آذر (۸۴/۱۱/۲۸): سمینار فرماندهان مناطق و لشکرها و تیپهای مستقل سپاه کار خود را در تهران آغاز کرد. خاتمه‌ای که در این سمینار شرکت کرده بود گفت: "به خوبی احساس می‌شود که دستهای در کارند که از خارج سپاه اختلاف را در سپاه تزریق کرده، اینجا نیروهای مومن و فداکار را تضعیف کنند... سپاه یک نیروی دارای تفکر و اندیشه سیاسی است. اما این مسئله با وابستگی به باندها و جریانهای سیاسی باید تمیز داده شود و به هیچ وجه در تشکیلات سپاه اثر نگذارد."

۱۶ آذر (۸۴/۱۲/۷): مهدوی کنی در نماز جمعه دانشگاه تهران گفت: "مردم از مسائل ناراضی هستند... بعضی از ما با ما نیها مربوط به انقلاب و جنگ است که به ما تحمیل کرده‌اند... اما اینطور نیست که همه ما با ما نیها غیر اختیاری باشد که ما هم را به گردن جنگ بیا نندازیم و خودمان را راحت"

۳ آذر (۸۴/۱۱/۲۴): نماینده خمینی در سازمان اوقاف با اشاره به فتوای خمینی در مورد موقوفات گفت: "قانون مربوطه در این زمینه در مجلس شورای اسلامی تصویب شده و انشاء الله در آینده نزدیک تمامی موقوفاتی که بوسیله اصلاحات ارضی شاه معدوم به مالکیت اشخاص درآمده به وقفیت برمی‌گردد. اما همانطوریکه مسئولین اوقاف با رها تذکر داده اند زمین کشاورزی موقوفه از دست هیچ کشاورزی گرفته نخواهد شد بلکه آن زمینها از مالکیت (کشاورزان) به وقف برمی‌گردد و کشاورزان که بر روی اینگونه زمینها کار می‌کنند باید اجازه مختصری بابت آن بپردازند."

۳ آذر (۸۴/۱۱/۲۴): دفتر سازمان مجاهدین خلق در پاریس اعلام نمود که روز گذشته در ورزشگاه مجدیه تهران و نیز در اطراف آن ورزشگاه تماشاچیان دست به تظاهرات وسیعی زدند. این گزارش می‌افزاید که همزمان با مسابقه فوتبال تیمهای ایران و بلنگارستان تظاهراتی بر علیه دولت و نیز بر علیه مسئولان ورزش صورت گرفت که طی آن

در خاتمه این کنفرانس، علی اکبر ولایتی مخالفت خود را با میانجیگری در جنگ مورد تأکید قرار داد.

وزیر خارجه عراق ضمن استقبال از این میانجیگری اعلام داشت: دولت عراق با اعضای هیئت همکاری کامل خواهد داشت. ضمناً در این کنفرانس، مصر برای نخستین بار پس از امضای قرارداد صلح با اسرائیل، شرکت کرد. به همین علت سوریه ولیبسی کنفرانس را تحریم کردند ولی رژیم خمینی در کنفرانس شرکت کرد و تنها با صدور بیانیهای حضور مصر را در کنفرانس محکوم نمود.

۲ دی (۸۴/۱۲/۲۳): سالدک سرپرست "کمیته های انقلاب" رژیم خمینی در مورد آثار دستگیریها گفت: "درشش ماهه اول سال ۶۳، ۱۷۴۲ نفر که غالباً قمدیر همزدن امنیت داخلی به نفع گروهکهای مختلف را داشتند، دستگیر شدند." وی افزود "در همین مدت ۱۹ مورد تله انفجاری کشف و خنثی و ۳۱ خانه تیمی گروهکها شناسایی و ضبط شده است."

۳ دی (۸۴/۱۲/۲۴): بهزاد نسیمی در گردهمایی مدیران و مسئولان بخش خصوصی گفت "این تصور که وزارت صنایع سنگین مخالف رشد سرمایه گذاری بخش خصوصی است درست نیست... ما به هیچوجه با سرمایه گذاریهای بزرگ در صنایع سنگین مخالفت نکرده و از آن استقبال نیز می کنیم... سیاست جمهوری اسلامی حمایت، هدایت و تشویق هر چه بیشتر بخش خصوصی به سرمایه گذاری و تولید صنعتی است... ولی مطمئنیم ما دام که نظام جمهوری اسلامی پا بر جاست سرمایه داران بزرگ، سرمایه گذاری نخواهند کرد."

۴ دی (۸۴/۱۲/۲۵): در یکی از محله های شلوغ تهران بر اثر انفجار بمبی ۴ نفر

کشته و ۵ نفر زخمی شدند. رژیم خمینی سازمان مجاهدین خلق را متهم به این بمب گذاری کرد. "یک سخنگوی رسمی مجاهدین هرگونه شرکت این سازمان را در انفجار بمب روزه شنبه در تهران، رد کرد... سخنگوی نامبرده گفت: "مجاهدین... چنین جنایاتی را از طرف هر گروه و حزبی با شد قاطعانه محکوم می کنند. مقاومت در برابر مسئولین اصلی و مزدوران شکنجه و اعدام در ایران صورت می گیرد..."

۷ دی (۸۴/۱۲/۲۸): سید علی خامنه ای در نماز جمعه تهران گفت: "... بعضی از علمای پرسند که آیا این حق امام و ولی فقیه است که مالیات را اخذ کند یا دولت؟ البته که حق امام و ولی فقیه است. ولی مگر قوه اجرائیه، شورای نگهبان و سایر قوا و دستگاههای کارگزار کشور بریده از امام و ولی فقیه هستند؟ ولی فقیه برای اعمال ولایت خود در جامعه اسلامی با زوهای دارد که این با زوها چیزی جز رئیس جمهور، دولت، مجلس، شورای نگهبان، ارتش، سپاه و غیره نیست..."

قابل توجه است که چندی پیش آذری قمی، نماینده مجلس خمینی ضمن سخنرانی مفصلی در مورد مسئله مالیات گفته بود: "مالیات حرام است مگر در موارد ضروری... در فتوای امام از مالیات را از جمله اموری که بنفسمه غیر مشروع هستند شمرده اند. در قانون اساسی حکم ولی را در مورد وضع مالیات، نفی و حرمت قرار داده است و صدور مجوز قانونی برای آن را حالت استثناء."

۸ دی (۸۴/۱۲/۲۹): موسوی اردبیلی در مصاحبه با خبرنگاران داخلی و خارجی گفت: "مادر سالهای ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ مسئله ای بنام منافق و ضد انقلاب داشتیم که این گروهکها کارهای نظامی و تروریستی می دادند ولی

ریال می باشد..."

۱۲ دی (۸۵/۱/۲): به نوشته روزنامه مجاهد در اوائل ماه جاری کلیه کارگران و کارکنان دانشگاه شیراز، در اعتراض به بخشش ماهیچه و غذای روزانه خود که از سوی رژیم ما در شده بود دست به اعتصاب غذا زدند. آنها پس از دو روز با گرفتن تعهد از مقامات رژیم مبنی بر لغو بخشش ماهیچه فوق الذکر به سرکارهای خود بازگشتند. اما چند روز بعد چند دسته از پاداران در نقاط مختلف دانشگاه مستقر شدند تا کارگران و کارمندان را ملزم به پرداخت پول غذای خود نمایند. کارگران و کارمندان دانشگاه تسلیم این زورگویی نشده و مجدداً دست به اعتصاب غذا زدند که تا تاریخ ۱۳ دیماه همچنان ادامه داشت.

۱۸ دی (۸۵/۱/۸): دیوان عالی ایالات متحده آمریکا تقاضای رژیم خمینی را در مورد ممانعت از فروش اموال شاه بيمورد دانست و آن را رد کرد. رژیم خمینی با استناد به قرارداد الجزایر آمریکا خواستار شده بود که اموال شاه را در اختیار آن رژیم قرار دهد. دادگاه نیویورک نیز قبلاً رای داده بود که خود را برای رسیدگی به چنین موضوعی صالح نمی داند. این رای از طرف دیوان عالی ایالات متحده تأیید شده بود. در قرارداد الجزایر نوع دادگاهی که باید به چنین دعوای رسیدگی کند تعیین نشده است.

۲۴ دی (۸۵/۱/۱۴): بنا به گزارشهایی که از طرف خبرنگارینها منتشر شده اخیراً یک جوان ایرانی به نام محمود یازی که به اتفاق همسر خود، کنایون صفایی، پس از رسیدن به آلمان، قصد داشت به آمریکا برود. از آنجا که وی نتوانست برای همسرش ویزای ورود به آمریکا را بگیرد، او را در جمعی قرار داد و به قسمت بار هواپیما

از سال ۶۱ در پی تلاش پیگیر دادگاهها و دادسراهای انقلاب دیگر با چنین مسائلی به آن شکل روبرو نبودیم... و امروز ما می توانیم بگوئیم که تقریباً با این مسائل در داخل روبرو نیستیم..."

۸ دی (۸۴/۱۲/۲۹): وزارت بازرگانی رژیم خمینی با صدور اطلاعیه ای انحلال کمیته امور صنفی تهران را اعلام کرد ولی مسئولان این کمیته از تصمیم آن وزارتخانه تبعیت نکردند. در اطلاعیه وزارت بازرگانی آمده است: "... با کمال تعجب مشاهده گردید که افراد سابق نه تنها از تحویل و تحسول کمیته موقت به افراد قانونی جدید خودداری نمودند بلکه تا تاریخ صدور این اطلاعیه مصرا نه به بودن خویش در این کمیته و استفاده غیر قانونی از امکانات آن ادامه دادند."

۱۱ دی (۸۵/۱/۱): توافقی که در خاتمه گردهمایی اوپک حاصل شد، مشکلات این سازمان را حل نمی کند. تنها ۱۱ کشور قبول کردند در قیمت انواع مختلف نفت، تغییر حاصل شود. الجزایر و نیجریه که از تولید کنندگان اصلی نفت خام سیک هستند، با این تغییر مخالفت کردند.

از سوی دیگر، در پی تشدید حملات عراق به نفتکشهای عازم ایران و افزایش نرخ بیمه دریایی فارس، محمد غرضی وزیر نفت رژیم خمینی گفت که ایران جاره ای ندارد جز آنکه بیهای نفت خود را کاهش دهد تا بتواند با سایر کشورهای تولید کننده نفت رقابت کند.

۱۲ دی (۸۵/۱/۲): موسوی نخست وزیر در سمینار مربوط به وصول مالیات مشاغل... گفت "آمار نشان می دهد که در چند ماه اخیر بیش از ۵۱ میلیارد ریال مالیات از حقوق کارمندان اخذ شده است در حالی که این میزان برای مشاغل آزاد ۱۶ میلیارد

تحويل داد. اما هنگامی که در فرودگاه لوس آنجلس چمدان را تحويل گرفت، جسد همسر خود را در آن یافت. جوان ایرانی از این وضع چنان متاثر شد که با شلیک یک گلوله خود را کشت.

۲۷ دی (۸۵/۱/۱۷): سازمان مجاهدین خلق ایران طی سه بیانیه که به ترتیب در اوایل آذرماه و اول و ۲۷ دیماه انتشار داد، اقدام بیش از پانصد و پنجاه نفر از زندانیان سیاسی را گزارش داد. تعدادی از این اعدامها در زندانهای شهرستانها، از جمله تبریز، رودسر، شیراز، رشت و مسجد سلیمان صورت گرفته است. بر اساس گزارشهای مجاهدین یک قهرمان سابق کشتی به نام "خاکباز"، یک زندانی سیاسی دوران رژیم شاه به نام "حجت جباری"، پزشکی به نام "انقیاد" و خانم "شکوه عبیدی" از جمله این اعدامشدگان هستند.

نشریه مجاهدین در شماره ۲۳۰ خود گزارش داد که جلادان خمینی یکی از زندانیان را در برابر چشمان حیرت زده مردم در برابر زندان اوین به آویختند.

۳۰ دی (۸۵/۱/۲۰): مقامات امنیتی کویت اعلام کردند که: محاکمه ۵ نفر ایرانی بسه آنها متوطه به منظور سرنگون کردن رژیم کویت و روی کار آوردن یک حکومت اسلامی شبه رژیم ایران به زودی آغاز خواهد شد. محاکمه یک نفر کویتی به همین اتهام در دادگاه امنیتی ملی کویت از چندی پیش آغاز شده است.

جنگ ایران و عراق

۴ آذر (۸۴/۱۱/۲۵): آکسندر هی رئیس صلیب سرخ جهانی با حضور خوانسار نمایندگان ۱۶۱ کشور عضو این سازمان

اعلام نمود که رژیم خمینی اسیران عراقی را مورد سوءاستفاده های سیاسی قرار می دهد و به گلوله بستن اسیران در اردوگاه گرگان تنها مورد پایمال با ختن کنوانسیون ژنو از سوی این رژیم نبوده است. صلیب سرخ جهانی از همه کشورهای که با رژیم خمینی رابطه دارند خواستار گردید آن کشور را برای احترام به کنوانسیون ژنو و حفظ جان اسیران جنگی زیر فشار بگذارند.

۸ آذر (۸۴/۱۱/۲۹): رهبران شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس امروز به گفتگوهای سه روزه خود در کویت با صدور اعلامیه نهایی پایان دادند و در اعلامیه نهایی خود پاسخ مثبت عراق را برای صلح ستوده و از اسیران خواستند که به کوششهای صلح بپیوندند.

۱۱ آذر (۸۴/۱۲/۲): دولت کویت اعلام کرد که در واکنش نسبت به تهدیدات اخیر دولت ایران به تداوم عملیات امنیتی و نظامی گسترده ای در دو جزیره بوسیان و آربا دست زده است.

۱۴ آذر (۸۴/۱۲/۵): به ابتکار عمل ماکسیم رودسون و کلود بوردو چندین شخصیت از جمله رئیس گروه سوسیالیست اروپایی از حزب سوسیال دموکرات آلمان، و رئیس کمیسیون دفاع ملی در مجلس ملی فرانسه فراخوانی برای برقراری صلح بین ایران و عراق فرستادند. در این فراخوان ضمن افشای "این جنگ که از مدتها پیش تاکنون بیش از هر جنگی قربانی به جاسا گذاشته است... و هر لحظه امکان دارد خیلی وسیعتر بشود"، خاطرنشان می شود که امکان خاتمه یافتن جنگ، در صورتیکه هیچک از طرفین، غالب و یا مغلوب نشود وجود دارد. هیچکدام از مردم دو طرف، در صورتیکه یکی از طرفین حاضر به خاتمه دادن به جنگ شود، سرافکننده نخواهد شد.

۲۰ آذر (۸۴/۲/۱۱): خمینی ضمن دیدار با

و دیگر کشورهای اسلامی ادامه خواهد یافت.

۲۹ آذر (۸۴/۱۲/۲۰): نشریه "لومتن" چاپ پاریس در آخرین شماره خود نوشت: "هیئت مرکب از سفرای کشورهای عربی در پیرن در وزارت خارجه سوئیس حضور یافتند و نگرانی خود را از قطع فعالیت سازمان صلیب سرخ جهانی در ایران اعلام کردند.

۱ دی (۸۴/۱۲/۲۲): کنفرانس کشورهای اسلامی در صنعا در بیا نیه نهایی خود به مسئله جنگ ایران و عراق پرداخته است و ضمن اشاره به اینکه ادامه این "ستیزه جویی غم انگیز" ممکن است خطرات بسیاری جدی برای منطقه و کشورهای مسلمان داشته باشد، از دو کشور می خواهد که "اصول شریعت، پروتکل ژنودر باره سلاحهای شیمیایی و قرارداد ژنودر باره اسیران جنگی" را رعایت کنند و بر اساس قطعنامه های سازمان کنفرانس اسلامی و شورای امنیت سازمان ملل برای خاتمه فوری جنگ با کمیته صلح اسلامی همکاری نمایند.

وزیر خارجه عراق با استقبال از میانجیگری گفت: دولت عراق با اعضای هیئت همکاری کامل خواهد کرد.

در خاتمه کنفرانس علی اکبر ولایتی مخالفت خود را با میانجیگری در جنگ مورد تاکید قرار داد.

۸ دی (۸۴/۱۲/۲۹): عراق اعلام کرد: هواپیماهای آن کشور دو هواپیمای فانتوم ایرانی را در منطقه مرکزی جبهه جنگ سرنگون کردند.

۸ دی (۸۴/۱۲/۲۹): بنا بنوشته "فیگارو" شرکتی نفتی ژاپن اعلام کرد که دیگر از بندر خارک ایران نفت تهیه نمی کنند. بعد از حمله هوایی به یک نفتکش غول آسای نیروی، حق بیمه افزایش قابل توجهی

عده ای از سران رژیم درباره جنگ چنین گفت: "... آنها بی که گمان می کنند که اسلام نگفته است جنگ جنگ تا پیروزی اگر مقصودشان اینست که در قرآن این عبارت نیست درست میگویند، و اگر مقصودشان اینست که از قرآن بالاتر از این، با زبان خدا نیست، اشتباه می کنند... قرآن می فرماید: قاتلوهم حتی... همه بشر را دعوت می کند به مقاتله برای دفع فتنه، یعنی جنگ، جنگ تا دفع فتنه عالم. وی ادامه داد که "... اگر که امروز ما جنگ طلب می کنیم و جوانانهای ما میگویند جنگ تا پیروزی، اینطور نیست که اینها به امری برخلاف قرآن میگویند. این یک ذره ای است یک رشته ای است از او نیکی قرآن میگوید... خدای تبارک و تعالی چون نظرش به اول و آخر است تا آخر نظر دارد، میگوید که جنگ تا دفع فتنه - آیت دفع فتنه است یعنی اگر ما پیروز بشیم به کمی فتنه را کم کردیم."

۲۲ آذر (۸۴/۱۲/۱۳): ارتش عراق اعلام کرد که هواپیماهای جنگی و بمب افکن آن کشور روز گذشته طی ۶۰ مأموریت جنگی خسارات و تلفات سنگینی به نیروهای ایرانی وارد آوردند.

۲۷ آذر (۸۴/۱۲/۱۸): وزیر امور خارجه عراق گفت: "آنانکه انتظار دارند، بزودی شاهد آرامش در ایران باشند، نا امید خواهند شد." وی گفت: "برخی از رهبران اروپایی غربی به ما میگویند، "به اعتقاد آنان احتمال دارد که رژیم کنونی ایران بسه رژیم میانه رو بدل شود" اما به اعتقاد ما رژیم کنونی ایرانی به رژیمی میانه رو تبدیل نخواهد شد. برای نخستین بار در تاریخ معاصر، رژیمی مدد مذهب روی کار آمده که چنانچه اعمال و انگیزه های مذهبی خود را حفظ کند به توسعه طلبی خود و جنسک علیه عراق ادامه خواهد داد و تهدیداتش علیه کشورهای خلیج فارس

داشته است .

۱۰ دی (۸۴/۱۲/۳۱): فرماندهان نیروهای زمینی ۶ کشور عربی عضو شورای همکاریهای خلیج فارس در کویت گرد آمدند تا برنامه همکاریهای نظامی بین یکدیگر را بررسی و تصویب کنند. در این شورا علاوه بر ایران - نشینهای جنوب خلیج فارس دولت عربستان سعودی نیز عضویت دارد. ارتشهای ۶ کشور عضو این شورا دوماه پیش ما نور مشترکی نیز برگزار کردند.

۱۴ دی (۸۵/۱/۴): دبیرکل سازمان ملل طی گزارشی که برای شورای امنیت تهیه کرده اعلام داشت، در شش ماه گذشته در خلیج فارس ۳۳ فروند کشتی باری و نفتکش هدف حملات جنگی قرار گرفته و آسیب دیده اند. همین گزارش حاکی است که در جریان این حملات ۴۳ ملوان کشته یا ناپدید شدند و ۱۷ نفر دیگر نیز زخمی گردیده اند. دبیرکل سازمان ملل در گزارش خود می نویسد: طی این مدت عراق حداقل ۸ بار و ایران ۵ بار نفتکشها با کشتیهای باری را در آبهای آزاد خلیج فارس هدف حملات موشکی قرار داده اند.

۱۵ دی (۸۵/۱/۵): شرکت بیمه لویدر، اعلام داشت: در چهار سال اخیر بابت زیانهای ناشی از جنگ ایران و عراق به کشتیها و نفتکشها در خلیج فارس وارد شده، ۵۷۵ میلیون دلار خسارت پرداخت کرده است. گزارشهای قبلی حاکی از این است که طی این مدت در حدود ۳۰۰ فروند کشتی آسیب دیده اند.

۱۹ دی (۸۵/۱/۹): عراق اعلام کرده هدف بزرگ دریایی را در نزدیکی جزیره خارک مورد حمله قرار داده است

۲۱ دی (۸۵/۱/۱۱): به نوشته روزنامه فرانسوی "فیگارو" کمیته بین المللی

صلیب سرخ به دنبال ماهها تلاش برای جلب توجه کشورهای امضاء کننده کنوانسیون ژنو نسبت به وضع اسرای جنگی عراق در ایران، سرانجام کشورهای غربی را متهم کرد که برای حفظ منافع تجاری خود مراعات حال رژیم ایران را می کنند.

۲۶ دی (۸۵/۱/۱۶): به نوشته روزنامه "السیاسه" چاپ کویت جامعه کشورهای اروپای غربی موافقت آمریکا را نسبت به طرح مرحله ای پایان بخشیدن به جنگ ایران و عراق جلب کرده است. این روزنامه می نویسد در طرح مزبور توصیه گردیده که هر یک از دو کشور در صورت رد پیشنها دملح، مورد تحریم و محاصره اقتصادی قرار گیرد.

۳۰ دی (۸۵/۱/۲۰): نخست وزیر رژیم خمینی در پایان جلسه هیئت دولت هرگونه تسلاش و میانجیگری کشورها و سازمانهای بین المللی را برای پایان بخشیدن به جنگ ایران و عراق رد کرد. وی تاکید کرد که سرنوشته این جنگ در جبهه ها تعیین می شود.

اخبار مقاومت

کردستان: براساس اطلاعاتها و بولتنهای خبری حزب دموکرات کردستان ایران، طی ماههای آذر و دی ۶۳ در مناطق مختلف کردستان بر اثر تهاجمات و عملیات پیشمرگان حزب، تعداد زیادی از عوامل و پاسداران رژیم خمینی به شرح زیر کشته و مجروح گردیده اند:

۱- طی ۲۱ فقره مین گذاری حدود ۱۰۲ نفر از پاسداران کشته، تعدادی زخمی و ۳۰ خودروی دشمن نیز منهدم شده است.

۲- در ۲۵ مرحله عملیات تهاجمی پیشمرگان، متجاوزان ۱۷ نفر پاسدار

کشته، تعدادی مجروح و ۵ خودروی نظامی منهدم گردیده است.

۳- طی ۱۱ فقره کمین گذاری حدود ۲۲۳ نفر از پاسداران کشته، تعدادی زخمی و ۱۲ خودروی دشمن منهدم شده است.

۴- در ۲۰ مورد درگیری و تهاجم پاسداران رژیم به مراکز استقرار پیشمرگان، نزدیک به ۵۳۴ نفر از عوامل دشمن کشته و تعدادی نیز مجروح گردیده اند.

در مجموعه عملیات فوق با کمال تاسف ۳۹ تن از نیروهای پیشمرگان شهید شده اند. ضمن اینکه ۳ تن از فرماندهان پایگاههای نظامی دشمن کشته، ۲۴ نفر از پاسداران اسیر و مقدار زیادی نیز غنائم جنگی به تصرف پیشمرگان درآمده است.

عملیات پیشمرگه های مجاهد خلق - در ماههای آذر و دی ۱۳۶۳ بر اثر عملیات، تهاجم، مین گذاری و درگیریهای پیشمرگه های مجاهد خلق با پاسداران رژیم خمینی در مناطق مختلف کردستان حداقل ۷۶ نفر از عوامل سرکوب رژیم کشته و عده ای مجروح شدند. ضمن آنکه این عملیات حداقل ۶ خودروی نظامی منهدم و تعدادی از مواضع و استحکامات و سنگرهای نظامی دشمن درهم کوبیده شد.

ضمن طی همین مدت درگیریهای متعسددی بین اعضاء و فعالان سازمان مجاهدین خلق و مزدوران و عوامل سرکوب رژیم خمینی در شهرهای مختلف ایران به وقوع پیوست که بر اثر آنها بیش از بیست تن از عوامل رژیم کشته یا مجروح شدند.

پاره ای از عملیات نیروهای مقاومت در ماههای آذر و دی ۶۳:

۹ آذر (۸۴/۱۱/۳۰): بدنبال نفوذ پیشمرگان حزب دموکرات کردستان به داخل شهر اورمیه، مرکز رادیو تلویزیون استان آذربایجان غربی با سلاحهای سبک و نیم سنگین مورد تهاجم پیشمرگان قرار گرفت که صدماتی برای مرکز وارد آمد.

۲۱ آذر (۸۴/۱۲/۱۲): سازمان مجاهدین خلق اعلام کرد در تهران ساعت ۸ و پانزده دقیقه روز ۴ شنبه ۲۱ آذر ماه جاری رزمندگان مجاهد بر اساس شناساییهای قبلی طبق یک طرح دقیق عملیاتی بنا بر تائب دو بمب قوی (فانوس) دفتر منطقه ۱۰ حزب جمهوری اسلامی در خیابان قزوین را مورد تهاجم قرار دادند. در جریان این انفجارها قسمتهای اسیبناک ساختمان دفتر این حزب تخریب شده و دچار آتش سوزی گردید و یکی از اعضای فعال حزب بنام حسین فارسجانی نیز به شدت مجروح شد.

۲۳ آذر (۸۴/۱۲/۱۳): پیشمرگان حزب دموکرات کردستان به یادشهادت "کاک هزار"، نیروهای رژیم را در فاصله بین روستاهای "قباخ کنده" و جاده تدارکاتی نیروهای رژیم در اطراف میاندوآب به کمین انداخته و تعداد کثیری از آنان را کشته و یا زخمی نمودند. پیشمرگان در تهاجم مجدد نیروهای رژیم شماری دیگر از آنان را کشته و یا زخمی نمودند. در این عملیات بیش از ۸۵ تن از نیروهای رژیم کشته و ۷۳ نفر نیز زخمی شدند. متأسفانه در این عملیات یک پیشمرگه حزب به نام "کاک احمد آغاز" به شهادت رسید.

۲۳ آذر (۸۴/۱۲/۱۴): بدنبال کنترل قسمتی از جاده تهران - اورمیه توسط پیشمرگان حزب دموکرات کردستان ایران در نزدیکی فرودگاه اورمیه و حمله به پایگاه پلیس راه و کمیته پاسداران چهار خودرو "گاز" ارتشی و ساختمان هردو پایگاه مزبور منهدم شدند و ۱۹ تن از مزدوران دشمن به هلاکت رسیده و چند تن دیگر زخمی شدند.

۲۹ آذر (۸۴/۱۲/۲۰): در تهران رزمندگان یکی از هسته های مقاومت مجاهد خلق، یک خودرودشمن را در خیابان ابوریحان به

آتش کشیدند. همچنین هسته‌های مقاومت شهید "محمد قربانی" و شهید "حامد بحری" دو خودروی دشمن را در خیابان نصرت واقع در کارگرشمالی و نیز کوی کرمی واقع در میدان هاشمی به آتش کشیده و آنها را بکلی منهدم کردند.

۶ دی (۸۴/۱۲/۲۷): یک واحد از پیشمرگان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران پیرو برنامه (هویت) پس از شنا سایی پایگاه "گانی بی" پاسداران رژیم خمینی (واقع در محور جاده مرزی بانه - سردشت) را با اسلحه‌های سبک و نیمه سنگین مورد حمله قرار داده و در هم کوبیدند. در این حمله یک سکر دیدبانی، یک سکر تیربار و یک سکر اجتماعی دشمن منهدم شده و حداقل ۱۰ نفر از پاسداران رژیم خمینی کشته و مجروح گردیدند.

۷ دی (۸۴/۱۲/۲۸): به گزارش بولتن خبری کردستان ایران شماره ۹۵، یکی از پیشمرگان حزب دموکرات بنام کاک "محمد افشین" و یک زحمتکش اهل اشنویه بنام کاک "صوفی علی کاک الله" که از یک سال و نیم پیش در زندانهای رژیم محبوس بودند در زیر شکنجه‌های مزدوران رژیم به شهادت رسیدند.

گزارش دیگری نیز حاکی است که ۲ تن از پیشمرگان حزب دموکرات در ۲۰ آذرماه پس از تحمل ۶ ماه شکنجه در زندانهای رژیم به شهادت رسیده‌اند.

۱۰ دی (۸۴/۱۲/۳۱): در تهران رزمندگان مجاهد خلق ساختمان مرکز تجمع مزدوران رژیم خمینی موسوم به الهادی را در خیابان دماوند موردتهاجم قرار داده و قسمتهایی از آن را منهدم و یک تن از سربو بکبران را زخمی نمودند.

۱۰ دی (۸۴/۱۲/۳۱): در پی نفوذ

پیشمرگه‌های مجاهد خلق تا نزدیکی پایگاه اشکفتک در منطقه "کناربروز" و تنها جمبه پایگاه مزبور قسمتی از ساختمان آسايشگاه پایگاه و یک سکر دیده‌بانی پایگاه منهدم گشته و ۵ تن از مزدوران به هلاکت رسیدند و چهار تن دیگر زخمی شدند.

۱۳ دی (۸۵/۱/۳): در تهران پرسنل نظامی هسته مقاومت مجاهد شهید مصطفی قندهساری سیستم مدارهای داخلی دودستگاه مهم و عمده‌ی چک کننده موتورهای هواپیما را بطور کامل از کار انداخته و آن را غیر قابل استفاده نمودند.

۱۳ دی (۸۵/۱/۳): در تهران پرسنل نظامی هسته مقاومت مجاهد شهید "داوود محمد قاسمی" طی دو ماه موریت جداگانه موتوریک هواپیمای ۱۲۰-C (هرکولس) را از قسمت بمپروتور موقتاً از کار انداختند و بر روی یک هواپیمای ۱۳۰-C (هرکولس) دیگر عملیاتی انجام دادند که بر اثر آن موتور هواپیما از قسمت عقب کمپرسور آسیب دید و از کار افتاد.

۱۳ دی (۸۵/۱/۳): در اصفهان پرسنل نظامی هسته مقاومت مجاهد شهید هما فر "فریدون جهانی" و نیز یکی دیگر از هسته‌های مقاومت در دو عملیات جداگانه به ترتیب سه قطعه مهم از دستگا‌های مربوط به هواپیماهای F-۱۴ را در پایگاه هشتم و نیز دو قطعه یدکی مربوط به هواپیمای F-۱۴ (تامکت) را از کار انداختند.

۱۳ تا ۱۵ دی (۸۵/۱/۵): بر اساس اطلاعات مطبوعاتی حزب دموکرات کردستان ایران در روزهای ۱۳ تا ۱۵ دی، نبردهای خونینی در میان پیشمرگان حزب دموکرات کردستان و نیروهای مزدور رژیم خمینی در منطقه سلما س روی داد که طی این درگیریها پیشمرگان به داخل شهر سلما س نفوذ کرده و مقرسیاه پاسداران را منهدم نموده و راه

۲۱ آذر (۸۴/۱۲/۱۲): ۶۰ تن از نمایندگان پارلمان اروپا طی نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل با استناد به لیست اسامی شهدا که از طرف سازمان مجاهدین منتشر و توسط مسئول شورای ملی مقاومت اعلام شده است، از مجمع عمومی سازمان ملل خواستند تا نقض حقوق بشر در ایران را محکوم نماید.

۲۵ آذر (۸۴/۱۲/۱۶): بنا به دعوت حزب کمونیست اسپانیا، نماینده شورای ملی مقاومت در مراسم بیستمین سال تاسیس این حزب شرکت کرد و ضمن ایراد سخنرانی به تشریح سیاستهای سرکوبگرانه و جنگ طلبانه رژیم خمینی پرداخت. پس از اتمام سخنان نماینده "شورا" کلیه شرکت کنندگان به خواسته و یکمدا فریاد زدند "مرگ بر خمینی، خمینی جنايتکار است".

دسامبر ۸۴: در پی تشکیل سی و نهمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد از طرف شورای ملی مقاومت هیئتی به سرپرستی آقای دکتر کاظم رجوی جهت تماس با نمایندگان کشورهای مختلف در سازمان ملل متحد به نیویورک اعزام گردید. این هیئت در نیویورک با سفرا و نمایندگان ۷۷ کشور ملاقات کرد و مسائل ایران را برای آنها تشریح نمود.

ژانویه ۸۵: ۲۳ تن از نمایندگان کنگره آمریکا طی پیامی به آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت، رژیم خمینی را محکوم و از مقاومت عادلانه مردم ایران حمایت کردند.

ژانویه ۸۵: ۵۱ گروه، سازمان و شخصیت فرانسوی و اروپایی طی فراخوانی با حمایت از طرح صلح شورای ملی مقاومت، پارلمان اروپا و شورای اروپا خواستار پایان جنگ ایران و عراق شدند.

تهران بهار و میه را تحت کنترل خود گرفتند. روزهای ۱۴ و ۱۵ این درگیریها بیشتر در اطراف سلما س صورت گرفته است. طی این درگیریها مجموعاً ۴۱۰ تن از مزدوران خمینی به هلاکت رسیدند که اجساد ۱۰۶ تن از آنان به دست پیشمرگان افتاد. متأسفانه در این درگیریها ۱۴ نفر از پیشمرگان، از جمله یکی از فرماندهان به شهادت رسیدند.

۲۰ دی (۸۵/۱/۱۰): بنا به گزارش فرماندهی پیشمرگه‌های مجاهد خلق در شمال کردستان رژیم خمینی در یورش جدیدی به روستاهای این منطقه با دفاع دلیرانه پیشمرگان حزب دموکرات کردستان و پیشمرگه‌های مجاهد خلق مواجه گردید. نیروهای مقاومت در این درگیری گسترده موفق شدند ۲۰۰ تن از پاسداران را به هلاکت برسانند. در جریان این درگیری که حدود ۱۲ ساعت ادامه داشت ۱۴ تن از پیشمرگان قهرمان حزب دموکرات کردستان به شهادت رسیدند و تعدادی از آنها زخمی شدند. همچنین ۴ تن از پیشمرگه‌های مجاهد خلق در جریان این درگیریها مجروح و بیش از ۴۰ تن از اهالی زحمتکش روستای جنر نیز توسط مزدوران خود فروخته خمینی به شهادت رسیدند. در پی تهاجم مجدد رژیم نیز ۶۰ تن از پاسداران به هلاکت رسیدند.

فعالیت‌های بین‌المللی شورای ملی مقاومت

۴ آذر (۸۴/۱۱/۲۵): کنگره حزب "سوسیالیست صلح" هلند با تصویب قطعنامه‌ای ضمن محکوم کردن نقض مستمر حقوق بشر در رژیم خمینی و اعمال شکنجه و کشتار و جنگ... پشتیبانی خود را از شورای ملی مقاومت اعلام نمود.

در میان امضاء کنندگان ، شخصیت‌های سرشناسی چون رودی آردنت رئیس گروه سوسیالیست پارلمان اروپا ، سیمون دوبوار ، ماکسیم رودنسون و کلود بوردیه دیده می‌شوند .

۱۲ دی (۸۵/۱/۳) : بنا به دعوت رسمی حزب سوسیالیست "فلان" بلژیک ، آقای مهدی ابریشمی ، آقای منوچهر هزارخانی و آقای دکتر صالح رجوی به بروکسل رفته و با رئیس حزب ، رئیس فراکسیون پارلمانی حزب در سنا و مسئولین حزب سوسیالیست فلان بلژیک دیدار و گفتگو نمودند .

۱۳ دی (۸۵/۱/۳) : آقای جوزف اسکینی عضو کمیته مرکزی حزب سوسیالیست ایتالیا و مسئول امور مهاجرین ایتالیایی و هماهنگ کننده امور بین المللی حزب با آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت دیدار و گفتگو نمود . در این دیدار آقای اسکینی حمایت حزب خود را از مواضع شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران درباره "صلح و آزادی" تجدید نمود .

۲۰ دی (۸۵/۱/۱۰) : گروه حقوق بشر پارلمان انگلستان با استناد به لیست اسامی و مشخصات قربانیان رژیم خمینی که توسط آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت اعلام گردیده بسیار انتشار بیانیهای از مجمع عمومی سازمان ملل خواستار گردید رژیم خمینی را به خاطر نقض شدید حقوق بشر محکوم نماید .

۲۷ دی (۸۵/۱/۱۷) : در پی دعوت رسمی گروه کار و تحقیق سازمان ملل متحد از شورای ملی مقاومت ، نماینده شورا در اجلاس اخیر این گروه شرکت و درباره ناپدیدشدگان سیاسی سخنرانی کرد .

۷ بهمن (۸۵/۱/۲۲) : مسئول شورای ملی مقاومت در سمیناری که به ابتکار حقوق بشر سوسیالیست فرانسه و با همکاری دانشگاه سوربن ، درباره حقوق بشر به ریاست آقای لئوپولد سدار سنکور رئیس جمهور سابق سنغال و رئیس بخش آفریقایی بین الملل سوسیالیست و عضو فرهنگستان فرانسه برگزار گردید ، شرکت و سخنرانی کرد .

(۸۵/۱/۳۱) : رئیس "شورای اروپا" و بیش از ۱۰۰ تن از اعضای آن طی بیانیه رسمی با استناد به لیست ۱۰۳۰۰ نفره شهدا ، نقض حقوق بشر در ایران را محکوم و حمایت خود را از طرح صلح شورای ملی مقاومت اعلام داشتند .

۲۲ بهمن (۸۵/۲/۲۰) : آقای سانتیاگو کاریو رهبر پیشین حزب کمونیست اسپانیا با آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت دیدار و گفتگو نمود . در این دیدار آقای کاریو ضمن تاکید بر حمایت خود از مقاومت و دلانده و سراسری ایران ، مواضع و موقعیت حزب کمونیست اسپانیا را تشریح کرد و در پایان قصد خود مبنی بر طرح مسئله ایران در پارلمان اسپانیا را با مسئول "شورا" در میان گذاشت تا زمینه‌های هر چه بیشتری برای منزوی کردن رژیم خمینی و نیز حمایت از مقاومت مردم ایران فراهم آید .

جلسه ماهیانه شورای ملی مقاومت در لندن :

۲۲ آذر (۸۴/۱۲/۱۴) : در جلسه ماهیانه شورای ملی مقاومت در لندن آقای مهدی سامع نماینده سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران - پیرو برنامه "هویت" شرکت کرده و پیرامون "مسائل کنونی جنبش" سخنرانی نمود .

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

SHOWRA
REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE
N° 3 ET 4. JANV.-FEV. 1985 - DEY ET BAHMAN 1363

قیمت تکفروش

ایران : ۱۵۰ ریال
اسپانیا : ۲۴۰ پیزا ، آلمان : ۶ مارک ، انگلستان : یک و نیم لیره
ایالات متحده آمریکا : یک و نیم دلار ، ایتالیا : ۳۰۰۰ لیر ، سوئد :
۱۵ کرون ، سوئیس : ۶ فرانک سوئیس ، یونان : ۱۵۰ دراخما .
در دیگر کشورها معادل یک و نیم دلار آمریکا .

قیمت اشتراک :

سالانه معادل هشتاد فرانک فرانسه با فایده هزینه پست زمینی ۳۵ فرانک .

نشانی :

SHOWRA
BP 18
95430 AUVERS-SUR-OISE
FRANCE